

کتاب اول

# کوہِ اَدب

پرتوی از حیات  
علمی، عملی و معنوی  
استاد مدرس افغانی



مدرس  
افغانی

● جواد معصومی



مکتوبی به قلم استاد مدرس افغانی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الحمد لله الذي جعل قلام العلماء مفتاح فعال المشكلات ودرستهم دافع دور ودرهم  
 وظهر بهم رافع استار عن وجهه ما يرد من المعضلات وعلوة و سلام على رافع  
 و الفضلات و اصعب راية يهدى والبيئات و ابحار الى البرية كرافة  
 الزراع الخيرات محمد المبعوث بالآيات والمعجزات و مع الله المعززين  
 عمار يرمع الحكامات و المتشبهات و لا يسا ابن عمه على موضوع  
 الزبر و البيئات و اللعن الدائم على اعدائهم ما درست لافندك تحركات  
 اما بعد فلما كان الابيات التي يتشهد بها في البتة المرضية شرح  
 الالفية مما لم يجد ابتدئ اليه سبلا الاب التوضيح و تفرس و تسليم و التبريد  
 من الله مع اطلب بحيث وفق من بيده مفتاح فخر الباب  
 الفاضل الكرام سيد الاطياب ازيد تايد رسالته باب الحاج  
 محمد مع جاديد ابن سيد محمد بن موسى الحسيني فشرذير ليهمة بيان  
 الابيات و فتح المعضلات و تسيير المعضلات فلهذا و مع الله  
 اوضح و بين و ذلك فنهرا و يريته فخرت و فتح بطلب ان  
 افا و فانه غير ما يتفاد حرته في ٨ ٤ ٩٣  
 اولا

**مرکز پخش:**

**انتشارات تهذيب**

قم - خیابان حضرتى - مقابل دار الشفاء

پل بازار معصومیه پلاک ۲۲



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# گوهر ادب

پرتوی از حیات علمی، عملی و معنوی استاد مدرس افغانی

---

اثر: جواد معصومی





## گوهر ادب

- اثر: جواد معصومی
- ناشر: انتشارات تهذیب
- قطع: رقعی
- نوبت چاپ: اول
- تاریخ نشر: بهار ۱۳۸۳
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سلیمان زاده قم
- تیراژ: ۳۰۰۰

شابک: ۵-۲۴-۷۶۳۶-۹۶۴

مرکز پخش و نشر:

قم - خیابان حضرتی - مقابل دارالشفاء - پل بازار معصومیه - پلاک ۲۲

انتشارات تهذیب - تلفن: ۷۷۲۰۵۹۰

قیمت: ۱۴۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

## فهرست مطالب

پیشگام : لوح زرین حیات شخصیت‌ها..... ۹

□ رمز رشد و راز پرواز ..... ۱۱

□ هدف از شناسائی و تعریف شخصیتها ..... ۱۵

□ گستره بی کران حیات علمی و معنوی شخصیتها..... ۱۷

□ حوزه علمیه شیعه و شخصیتها..... ۲۱

گام اول : گامی در حاشیه کتاب زندگی..... ۲۲

□ انتخاب شایسته ..... ۳۵

□ تبدیل اجمال به تفصیل..... ۳۶

□ حق مولویت و استادی..... ۳۹

□ غربت و مهجوریت استاد..... ۴۴

□ محاکمه‌ای در خلوتگه وجدان..... ۵۳

□ تجلیل و احیاء..... ۵۶

□ منابع تحقیق و مستندات مطالب..... ۶۰

گام دوم : دواتی از اقیانوس حیات..... ۶۷

□ شرح قطره‌ای از اقیانوس..... ۶۹

گام سوم : از زادگاه تا بارگاه قدس..... ۸۱

۸۳ □ مزده میلاد.....

۸۴ □ زادگاه خوش اقبال.....

۸۶ □ مراد علی، افسر غیرتمند و دین مدار.....

۹۱ □ ذوق دیدار و شکر پروردگار.....

۹۵ □ در جستجوی معنویت.....

۹۸ □ لحظه سخت انتخاب.....

۱۰۱ □ بسوی سرای فضیلت فشان.....

۱۰۴ □ جوانه‌های نبوغ.....

گام چهارم : قدم به وادی قدس طلبگی..... ۱۱۱

۱۱۳ □ باغ ملکوت طلبگی.....

گام پنجم : بسوی اقلیم علم و فضل و عدل..... ۱۲۳

۱۲۵ □ هجرت، سکوی عروج و تحول.....

۱۲۷ □ ستیز با موانع و مشکلات.....

۱۳۳ □ نقطه شروع اوج.....

۱۳۷ □ حرکتی دوباره با نیرویی مضاعف.....

۱۳۹ □ ورود به قم و ملاقات با آیه الله شیخ عبدالکریم حائری

- کمک و عنایت پروردگار ..... ۱۴۱
- عبور پرخطر از مرز عراق ..... ۱۴۳
- عراق، اقلیم فضیلت مداران ..... ۱۴۵
- کاظمین، روضه رضوان دو امام ..... ۱۴۷
- بسوی کربلاء و دیار عاشقان ..... ۱۵۰

گام ششم : در حوزه پرتشعشع نجف ..... ۱۵۷

- تشرف به ملکوت عرش مرتضوی ..... ۱۵۹
- حوزه نجف، مرکز علم و فضل و کمال ..... ۱۶۳
- آغاز عروج و سکوی صعود ..... ۱۷۰
- نجف، آتشفشان علم و فضل و شرف ..... ۱۷۱
- عشق تحصیل و ذوق تدریس ..... ۱۷۵
- در حلقه افلاکیان ..... ۱۸۱
- در کمند محبت سید ..... ۱۸۵
- رویداد شگفت و پیوند معجزه آسا ..... ۱۸۷
- اساتید و مریبان ..... ۱۹۰
- تعبیر خواب موهبتی برای شیخ محمد رشتی ..... ۲۰۱
- جانفشانی و سخت کوشی در تحصیل ادبیات ..... ۲۰۷
- هوش سرشار و حافظه ماندگار ..... ۲۱۵

- ۲۲۲ ..... □ سخت کوش میدان تحقیق و استقصاء
- ۲۲۷ ..... □ جامعیت و سیطره علمی
- ۲۲۹ ..... □ استاد مدرس که بود
- ۲۳۵ ..... □ اجتهاد، تشعشعی از جامعیت علمی استاد
- ۲۴۱ ..... □ جایگاه رفیع استاد در کهکشان علم
- ۲۴۹ ..... □ آثار گهربار و تألیفات ماندگار
- ۲۷۵ ..... □ در کمند کمر شکن فقر
- ۲۸۶ ..... □ مدرس و استاد، لقبی شایسته استاد
- ۲۸۸ ..... □ التسمية بلاوجه بلاوجه
- ۲۹۰ ..... □ گریزان از شهرت و نام و نشان
- ۲۹۴ ..... □ زهد و تقوی، راز پنهان
- ۲۹۷ ..... □ فضائل اخلاقی و سجایای انسانی در رفتار

گام هفتم : سفیر ارشاد و تدریس در دیار زادگاه..... ۳۰۵

- ۳۰۶ ..... □ رسالت خطیر حوزه‌های شیعه،
- ۳۰۷ ..... □ استاد مدرس نماینده آیه الله اصفهانی
- ۳۰۹ ..... □ دل‌کندن از نجف و آهنگ سفر
- ۳۱۲ ..... □ ورود به وطن و جذابیت زادگاه
- ۳۱۵ ..... □ خدمات با ارزش و فعالیت‌های گسترده و پربار

- ۳۲۰ ..... کیفیت بازگشت
- ۳۲۱ ..... فصل سرسبز و شاداب تدریس و تحقیق و تألیف
- ۳۲۳ ..... قصه تلخ دستگیری و زندان بعث
- ۳۳۱ ..... حدیث پردرد اخراج و تبعید
- ۳۳۳ ..... ورود به خاک پاک ایران
- ۳۳۶ ..... قم، مرکز علم و فقه و اجتهاد
- ۳۴۱ ..... واپسین دم حیات
- ۳۴۳ ..... فرزندان استاد
- ۳۴۴ ..... مجتهدی صاحب نام از خاندان استاد مدرس
- ۳۴۵ ..... دو تذکر

**پیشگام...**

**لوح زرین حیات شخصیت‌ها**



### □ رمز رشد و راز پرواز

شرح و بسطِ زندگی و سرگذشت و حالات و آثار بزرگان و ره‌یافتگان به کهکشان کمال و فضیلت و اندیشه، تنها تصویری از ظواهر زندگی و پدیده‌های مادی و محسوسات صوری حالات و رفتارشان نیست، بلکه در وراء این بسط و تفصیل، و رنج کاویدن و شکافتن صدف شخصیتشان، دسترسی به گوهر ارزشمند و مقدسی است که نیروبخش صعود و جهت دهنده عروج است. درخشندگی و تلالو این گوهر ارزشمند، به پویندگان و مشتاقان و کهکشان پیمایان این راه شیری، رمز رشد و بالندگی، و راز پرواز را می‌آموزد. با مطالعه و دقت و تفکر در برگهای زرین و صفحات سیمین کتاب عمر بزرگان، کیمیاجو آن رمز مقدس را می‌یابد.

آن رمز چیست؟ سرتاسر اوراق نورانی کتاب زندگی‌شان مشحون از درس و عبرت و آموزش و تلاش و تحرک و پویندگی و بالندگی و عرفان و اندیشه و عبودیت و خلاقیت و ایثار و استقامت و مبارزه و..... است.

روحیه استغناء و قناعتشان، درس عزت و استقلال و آقایی است -  
 حال عرفان و انقلاب روحی و التهابشان، مایه تقرب و عبودیت و  
 بندگی است - خلوص باطن و صفای درونشان، شیوه طهارت و پاکی  
 و صفای دل است - خود نگهداری و خودپالائی و مراقبت و پاسداری  
 از اقلیم وجودشان، آموزش تزکیه و خودسازی و تقوی است -  
 سختکوشی و تلاش و خودکوشی در تحصیل علم و کسب فضلشان،  
 محرک عشق به آموختن و صعود به قله‌های علم و فضل و کمال است  
 - استقامت در برابر امواج متلاطم ناملازمات و جزر و مدهای متراکم و  
 جانفرسای زندگی‌شان، درس ثبات و پایداری و صلابت است -  
 نوآوری و ابداعات و کشف مجهولاتشان، جرقه خلاقیت و اختراع و  
 تولید فکر و دانش است - اخلاق و رفتار و منش و کنش و روششان،  
 سبب کسب فضائل و کمالات معنوی است - نکته سنجی و موشکافی  
 در درس و بحث و تألیفاتشان، مایه دقت و مطلب یابی و تدبر و تحقیق  
 است - روحیه ردائیل گریزی و خبثت ستیزی شان، درس خودسازی  
 و مخالفت با نفس و مبارزه با هواهای توخالی است.

زندگی سبزه مردان خدا

لوح زرینی است در انظار ما

عصاره تمام این درسها و عبرتها و شیوهها و محرکها و آموزشها و

جرقه‌ها، همان رمز مقدس است، که وقتی این عصاره در جان و روان و روح جوینده رسوخ کرد، کلید موفقیت و تعالی و رشد و بالندگی را خواهد یافت. زیرا با مطالعه و دقت در اوراق زندگی بزرگان و پی‌گیری و تمرین و بکار بستن آن فضائل معنوی و کمالات روحانی، آتشفشانی در سرزمین وجود انسان فوران می‌کند که انسان را از مفاک تنگ و تاریک و متعفن و آلوده دنیا، و ذات آدمی را از لابلاهی میله‌های شکم و شهوت و شهرت می‌کند و او را بسوی ملکوت مافوق کهکشانی و هفت طبقه آسمان پرتاب می‌کند، و این همان رمز رشد و راز پرواز است، در این عروج روحانی چه برکات و نعماتی شامل حالش می‌شود! برکات و ذخائر و گنجینه‌هایی که نه چشم دیده، و نه گوش شنیده، و نه بقلب بشری خطور کرده. انسان منهای فضائل و کرامات و کمالات چیست؟ مثنی گوشت و پوست و استخوان و عضلات، محتویاتش قاذورات و تولیداتش فضولات که گاو و خوک و فیل بیشتر و بهتر و عالی‌ترش را دارند.

غرض از شرح مطول حیات مادی عالمان فضیلت شکار انعکاسی است از آن شرح مختصر حیات عقلی و عظمت روحی و گستره علمی و تجلیات معنوی‌شان. نویسنده ژرف نگر و ریزبین با دقت و پی‌گیری در خط سیر زندگی مادی و حیات علمی و معنوی بزرگان، مطالبی را از

ابتداء زندگی و نشاط کودکی و طراوت نوجوانی و ایام مکتب و مقدمات تحصیلی و توفیقات معنوی و پیشرفتهای علمی شان جمع آوری می‌کند تا جامع المقدماتی باشد فراروی مبتدیانی که در ابتداء راه قدم در این وادی می‌گذارند. امثله‌ای از حالات و رفتار و برخوردها و ملاقاتها و تماسهایشان را بازگو می‌کند تا معالم و نشانه‌هایی باشد در مسیر طالبان سیر و مشتاقان سلوک. نمونه‌هایی از شیوه تحصیلی و طرز مطالعه و روش مباحثه و مسلک. علمی و طریق تربیتی و اخلاق سلوکی و تقوایی شان انموذجی است برای الگوپذیران و سالکان این طریق نورانی. نویسنده اگر بخواهد بطور شافی و کافی سرتاسر زندگی این بزرگان را به نگارش آورد و توسن قلم را از متن به حاشیه دواند، صفحات شرح زندگی شان الفیاتی می‌شود که برای ضمیر مخاطب اعلال آور است، بنابراین تلخیص در بیان و ایجاز در قلم و حذف اضافات و انصراف از مشبهات هم موجب بهجت و سرور مخاطب است و هم مغنی از مطولات و مکررات، چه اینکه شرح جامی از اقیانوس بی کران علم و فضیلت و کمال و تلاش و اخلاص و اندیشه آن ملکوتیان، سیراب کننده تشنگان و روشنگر راه ظلمت ستیزان است.

### □ هدف از شناسائی و تعریف شخصیتها

کنکاش و تحقیق در زوایای زندگی و حالات و رفتار و آثار و محصولات علمی و فراورده‌های فرهنگی شخصیتها و تعریف و شناسائی آنان و تجسم نمائی آثار شان دو هدف مهم و اساسی دربردارد. هدف اول تکریم و برجسته نمائی تلاشها و خلاقیتها و تولیدات فکری و معنوی و سختکوشی و زحماتشان در یافتن گوهرهای کمال و کرامت و فضیلت و علم، و ارج نهادن به روح بلند و بزرگ و تابناکشان، زیرا همینکه انسان ذره‌وار در مقابل آن عظمت آسمان گونه و روح ملکوتی‌شان قرار می‌گیرد خودبخود با تعظیم و تواضع و خضوع سرختم می‌کند و اظهار ادب و احترام و تجلیل می‌نماید.

هدف دوم جنبه تربیتی و عالم پروری و شخصیت سازی دارد. شفاف نمائی و بزرگ سازی زوایای ناشناخته و نکات ریز موفقیتها و عوامل رشد و اسباب ترقی شخصیتها خود درسی زنده و تجسمی گویا و ناطق و محرکی سازنده و جهت دار در جهش و پرش به سوی قله کمال است، که نسل حاضر و نسلهای آینده با مطالعه شرح حالشان روش تحصیل و دانش اندوزی و مطلب‌یابی و تدریس و سیر حرکت علمی و اخلاقی و تربیتی و معنوی آنها را می‌یابند در نتیجه کلید

موفقیت و سکوی پیشرفت و بالندگی و طی کردن مدارج علمی و اخلاقی را بدست می آورند.

نسل حاضر و نسلهای تشنه آینده که طالب حرکت و درخشندگی و پیشرفت و تکاملند به اسوه و الگوهای زنده و جاودان نیاز دارند، زیرا شخصیتها پیشتازانی اند که در عرصه دانش اندوزی و فضیلت خواهی و ظلمت ستیزی از تمام لذتها و خوشیها و موقعیتها و نامها و نشانها و مدالها و دلارها گذشتند و با خون جگر و بیداری بصر و بی خوابی تا سحر و تحمل ناگواریها و چشیدن تلخیها، عمر شصت هفتاد ساله خود را در درو کردن خوشه های علم و معرفت و کمال صرف کردند و محصول و تولیدات علمی و معنوی و اخلاقی خود را در اختیار تربیت و تکامل مشتاقان نهادند، آنان تمام عمرشان را دادند تا کلمه ای از دفتر علم و گامی از تربیتگاه کمال را به پیمایند.

بنابراین شخصیتها عصاره جان و چکیده یک عمر خودسازی و نفس سوزی و دانش اندوزی و خردورزی و تفکرات و معارف و اندوخته های علمی و تجارب فرهنگی خود را در اختیار آیندگان می گذارند، و این عصاره، خود گنجینه ای پر بار و سرشار از گوهرهای گرانبها و بی قیمت است، پس بجا و پسندیده است که ما از واهبان و بخشندگان این گنجینه ها تجلیل و تکریم کنیم.

### □ گستره بی کران حیات علمی و معنوی شخصیتها

ابعاد وجودی و حقیقت ذاتی و گستره بی کران حیات علمی و معنوی بزرگان علم و دین و اخلاق در یک و یا دو یا ده یا صد جلد کتاب و دفتر و مجله و روزنامه و فصلنامه و فیلم و سریال و کنفرانس و یادنامه و سالگرد نمی‌گنجد، زیرا هر عالم و فقیه و فیلسوف و مفسر و حکیم و ادیب و محدث و ریاضی‌دان و متکلم و... در طول زندگی عالمانه و مقدس خود هزاران جلسه درس و بحث از خود بجا گذاشته و در خلال این چند هزار جلسه درس، دهها هزار نکات بکر و مطالب علمی بدیع و معارف ظریف و نظریه‌های مفید و ابتکاری ارائه داده، با صدها دانشمند و دانش پژوه و صاحب نظر مناظره و تعامل علمی داشته، به اشکالات و سئوالات بی‌شماری از دانشجویان و طلاب و جویندگان علم و فهم و فضل پاسخ داده، دهها هزار یادداشت و مقاله و فیش و اوراق کتاب از خود به یادگار گذاشته، در صدها کنگره و کنفرانس و بزرگداشت و اجتماعات علمی و فرهنگی شرکت کرده. از عصاره فکر و ریشه ذهن خود صدها کتاب نوشته.

تازه این مواردی که شمرده شد نمونه‌هایی است آشکار و عیان که در طول حیات زرینشان دیده شده و به ثبت رسیده، خدا می‌داند و

خودشان که در نهان خانه اندیشه و خم نشین تفکر و خلوتگه رازشان چه جرقه‌های درخشانی از معارف بدیع و دردانه‌های گوهرین فکر و یافته‌های علمی ارزشمندی را بروز ندادند و با خود به گور بردند.

بنابراین تصور کنید این همه گوهرهای بیشمار فکر و خرد و حکمت و فقه و اندیشه و معرفت و یادداشت و کتاب و درس و بحث و مناظره و... در کدام کتاب و مجموعه و دائرة المعارف می‌گنجد.

بعنوان شاهد و نمونه، فخرالدین طریحی در مجمع البحرین در ذیل واژه (علم) مطلبی درباره علامه حلّی ذکر کرده به این مضمون:

العلامة الحلی الحسن بن یوسف ابن مطهر له کثیر من التصانیف

عن بعضی الافاضل: وجد بخطه خمسائة مجلد من مصنفاة غیر

خط غیره من تصانیفه.

یعنی حسن بن یوسف، ملقب به علامه حلّی تألیفات بسیار زیادی دارد. بعضی از بزرگان نقل کرده‌اند که از این شخصیت پانصد جلد کتاب تنها به خودش به جا مانده، قطع نظر از تألیفاتی که به غیر از خط خودش نوشته شده.

توجه شود تنها به خط خودش که با انگشتان مبارکش قلم بدست گرفته و با مرکب روی کاغذ نوشته پانصد جلد دیده شده، تا چه رسد به کتابهایی که بغیر از خط خودش نوشته شده، چند جلد است خدا

می‌داند، دویست یا سیصد یا پانصد جلد.

شوخی نیست پانصد جلد کتاب نوشتن، آن هم کتابهای عقلی و علمی محض، سرشار از ضوابط و قواعد علمی و مسائل پیچیده و مشکل حکمت و فلسفه مانند شرح اشارات و شرح تجرید، در فقه کتابهای عظیم و طویل و قطوری مانند قواعد الاحکام و منتهی المطلب و تحریر الکلام که هر کدام با قطع وزیری بیش از هزار صفحه است اقیانوسی از قاعده و ضابطه و مطلب.

یک وقت نویسنده‌ای رمان و قصه و داستان می‌نویسد، این گونه نوشتنهای نیازی نیست که از دستگاه عظیم و پیچیده ادراک و تفکر را به تلاطم و جنب و جوش اندازد همین اندازه که قوه متخیله و واهمه را قلقلک کند و کوک نماید خودش به کار می‌افتد و در مدت یکساعت چندین صفحه رمان و داستان را سرهم می‌کند و به هم می‌بافد.

اما فیلسوف و حکیمی می‌خواهد ریزترین و پیچیده‌ترین مسائل جهان هستی و مباحث غامض فلسفی که بسیار گنگ و مبهم و مشکل است، حلاجی و موشکافی کند، تاریکیها و مبهمات آن را بزدايد، مقدمات و جوانب و حواشی آن را استقصاء نماید و مغز مسئله را پوست کنده و لیسیده و پاکیزه تحویل مخاطب دهد، واضح است که چنین عملی آنقدر مشکل و طاقت فرساست مانند کسی که بخواهد با

مژه‌اش مثقال مثقال سنگ خارا را بکاود، و بکند، از اول شب غرق در اقیانوس فکر و تحقیق و تدبر شروع به غور و کاوش می‌کند، غافل از خورد و خوراک و خواب و استراحت، زمانی سر از این اقیانوسها بدر می‌آورد که بانگ اذان صبح بصدای او می‌آید.

اینهایی که ذکر شد وسعت بی کران آثار و گستره بی‌پایان تألیفاتشان هست، عجیب و شگفت‌انگیزتر اینجاست که این نوادگان ملکوت و زادگان عرش، نهان و باطن و حقیقت و جوهره وجودی شان چه گستردگی و عظمت و وسعت بی‌پایانی دارد و خودشان چه اعجوبه‌ای هستند.

حسن یوسف کس در این دنیا ندید

حسن آن دارد که یوسف آفرید

وقتی اثر، چنین عمیق و عظیم و پهناور باشد بطریق اولی صاحب اثر و آفریننده آن عمیق‌تر و... هست. زیرا کتب و آثار و محصولات هر اندیشمندی معلول و وجود نازله اوست، و قطره‌ای از اقیانوس بی‌کران روح و باطن اوست. صاحب اثر علت و آفریننده اثر است، و وجود علت قوی‌تر و کامل‌تر و درخشانتر از معلول است و وقتی پرتوی از علت و شعاعی از صاحب اثر چنین تابناک و گسترده باشد، منبع و مرکز آن تابش چه عظمت و سترگ کهکشان گونه‌ای خواهد

داشت (بسیط الحقیقة کل الاشیاء).

بنابراین هر شخصیتی در واقع دائرة المعارفی متحرک و کتابخانه‌ای دوار و گویا و ناطقی است که لبریز از هزاران کتاب و دهها هزار نکته و معرفت و اصول و قوانین و فرمولهای علمی مختلف، و مجسمه‌ای زنده و اسوه‌ای متحرک و روشنگر از اخلاق و معنویت و تزکیه و تربیت و ارزشهای قدسی و کمالات روحانی است.

#### □ حوزه علمیه شیعه و شخصیتها

حوزه علمیه شیعه از ابتداء تولد از اوایل قرن دوم که وجود مقدس و مکتب ساز امام باقر (ع) بطور رسمی و تشکیلاتی خشتهای گوهرین آن را بناء نهاد، با دو هدف متعالی و معراج گونه تأسیس شد. هدف اولش طرح و ارائه یک جهان بینی الهی و خط سیر فکری و اعتقادی صحیح و غیر انحرافی، منطبق با اسلام اصیل و تعالیم قرآن و سنت راستین پیامبر (ص) و علی (ع) بود، تا از یک طرف پشتوانه و زیر بنای مستحکمی برای عقاید و نیازهای معنوی و عقیدتی شیعه در طول تاریخ باشد، و از طرف دیگر دژ استوار و نفوذ ناپذیری باشد در مقابل تهاجمات فرهنگی و خطوط انحرافی و تشکیلات شیطانی دشمنان. این هدف با ترویج و بسط و گسترش علوم و معارف و تشکیل

حوزه‌های درسی و برپائی جلسات علمی و بیان اصول و قواعد اعتقادی و کلامی و فقهی و تفسیری و.... از ناحیه امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) پی ریزی شد.

هدف دوم تأمین و تربیت نیروهای کارآمد و قوی و کاردان بود تا حافظ و پاسدار و گسترش دهنده مکتب و خط فکری ائمه (ع) و فرهنگ و معارف شیعه باشند. در راستای همین هدف، ائمه اطهار (ع) مخصوصاً آندو امام بزرگوار شروع کردند به تأسیس حوزه علمیه، تا در سایه این فضای قدسی، علماء و فضلاء و نخبگان علم و دین و فضیلت، آموزش دیده و تربیت شوند، تا هم مبلغ و پیام رسان تعالیم اسلام و مکتب علمی و معنوی ائمه (ع) باشند. هم ادامه دهنده خط فکری و اعتقادی و هم مرجع و پناه و محور شیعیان جهان.

امام باقر (ع) شالوده حوزه شیعه را بر اساس تعالیم و معارف حقیقی و حیاتی قرآن و سنت قویم و اصیل پیامبر (ص) و تعالیم و ارشادات علی (ع) پی ریزی کرد. چارچوب و پیکره آن را با اسلوب معقول و حکمت و منطق صحیح، و اصول عقلانی و انسانی، منطبق با نیازهای فطری و مادی و معنوی بشر، با انگیزه بالندگی و تکامل انسان تا سر حد عبودیت و تقرب به خدا، و با هدف تأمین سعادت و کرامت بشر مستحکم کرد.

امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) با تأسیس این مجموعه حیاتی و کلیدی یکی از مکتبها و فرهنگهای سترگ و عظیم بشری را پایه ریزی کردند، و به جهان اسلام و نسلهای تشنه و فضیلت خواه آینده و کل جهانیان معرفی کردند.

این مکتب، زایشگاه چند هزار فقیه و محدث و اصولی و مفسر و ریاضی دان و منجم و متکلم و شیمی دان و ادیب و.... با اندیشه‌های بکر و نظریه‌های جدید و بینشهای اصولی و معقول، سازگار با حقیقت اسلام گردید.

در این دانشگاه نو بنیاد به راحتی و آسانی تبادل افکار و تضارب آراء و تحقیق و بررسی یافته‌های علمی و فکری دانشمندان صورت می‌گرفت، و بدون هیچ مانع و واهمه‌ای نظریات و افکار همدیگر مورد نقد و رد و قبول ارائه می‌شد. و در پایان امام معصوم (ع) نظر معقول و صحیح را با ادله و براهین عقلی و نقلی ارائه می‌فرمود. در حقیقت راز بالندگی و رشد و تعالی این مکتب و جاودانگی آن، همین منطقی و خردمند و نهادینه بودن اصول و قواعد و مبانی آن است، زیرا این مکتب ریشه در وحی دارد و جاودانه‌ترین و اصیل‌ترین و عالیترین مکاتب و معارف بشری مکتبی است که از وحی سرچشمه گرفته باشد.

اقدام خداگونه و با عظمت این دو امام بزرگوار در فضای بی فروغ و تاریکی که امویان در جهان اسلام پدید آورده بودند، تحول و انفجاری عظیم ایجاد کرد که در پی این انفجار یک عالم درخشان دیگری بروی مسلمین و جهانیان افتتاح گردید. در آسمان نامحدود و بی کران و پهناور این عالم و مکتب تابناک، از سیزده قرن گذشته تا کنون منظومه‌ها و کهکشانهایی بوجود آمده که سرشار از هزاران خورشید و ماه و ستاره بوده است و خواهد بود، و این زایش و افزایش همچنان استمرار و تداوم دارد.

حوزه‌های علمیه شیعه تا به امروز، گرچه با فراز و فرودهای پرشماری روبرو بوده و چالشها و گرفتاریها و مشکلاتی از ناحیه حکام جور و قدرتهای سرکوبگر داشته اما با تمام این موانع و تنگناها، گوهرهای گرانبهای و گنجینه‌های ارزشمندی از علوم و معارف و حکمت در تمام رشته‌های علوم اسلامی و اکثر رشته‌های علوم انسانی و غیر آن به جهان اسلام و بشریت اهداء نموده است. و علت این استحصال و تولید، و عرضه این همه محصولات و فراورده‌ها و نوآوریهای علمی و عقلی و فرهنگی این است که خط سیر علمی و فکری و حیات معنوی و عقلانی خود را منطبق با مسیری قرار داده که امام باقر (ع) و امام صادق (علیهما السلام) پی ریزی و تأسیس نمودند.

بعد از عصر ائمه اطهار (ع) در زمان غیبت، فرزندان و علماء و مراجع و شخصیت‌های ملکوتی حوزه‌های شیعه در طول این سیزده قرن با درک دقیق زمان خویش و نیاز جامعه و مقتضای روز و نیز با تکیه بر دانش وسیع و معارف عظیم عقلی و اندوخته‌های فکری و تسلط گسترده و عمیق بر منابع قرآنی و روایی و اطلاع از آراء و نظریات و تفکرات اندیشمندان و حکماء و علماء اسلامی و غیر اسلامی، به مدد قلم و بیان و درس و بحث و تدریس و تألیف و تحقیق و تربیت و پرورش جوانه‌های سرسبز و مشتاق و متعهد، حوزه‌ای را که آندو امام بزرگوار تأسیس کردند با جان و دل و خون خود حفظ و نگهداری و تثبیت کردند و در جهت تداوم و رشد و بالندگی و پیشرفت و سربلندی آن از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکردند و در دفاع از حقانیت و حیثیت آن از تمام هستی خود گذشتند.

بزرگان و علماء و فقها و مراجع شیعه حق بزرگی برگردن حوزه‌های شیعه دارند، و سربلندی و جاودانگی و آبرو و استقلال و شخصیت حوزه‌های شیعه مرهون فداکاریها و ایثارهای آنان است. زیرا همین بزرگان علم و عمل و اخلاق بودند که با تلاشهای طاقت سوز و کوششهای جان‌گزا و جانفشانیهای مخلصانه، حوزه‌های شیعه را در مقابل شیخون و غارت‌های ناجوانمردانه و تهاجمات خونین و

خانمان برانداز دشمنان شیعه و اهل بیت (ع)، استقامت و پایداری کردند، از جان و مال و مقام و فرزند گذشتند، تا این نهال، تنومند و ریشه دار و سربلند و پایدار برای همیشه بماند. شهید اول و دوم و سوم و چهارم گواه بر این مدعاست. خانه و کاشانه و تمام هستی و ذخائر و اندوخته‌های نوشتاری و علمی شیخ طوسی را در بغداد بخاطر دفاع و حمایت از مکتب شیعه آتش زدند اما حوزه‌های شیعه به جهت استحکام پایه‌های علمی و فکری و اعتقادی و معنوی خود، و بخاطر اخلاص و تقوی و استقامت و ایثار و باطن پاک متولیان و مراجع عظام آن باقی ماند. (ما عندکم ینفد و ما عند الله باق).

این حقیقت، بدیهی و غیر قابل انکار است که جاودانگی و ماندگاری و بقاء و عزت و پیشرفت شیعه به طور عام و حوزه‌های علمیه شیعه بطور خاص از بدو اسلام تاکنون بر محور قدرت و سلطه سیاسی و به پشتوانه حکومت و دولت و پشتگرمی امکانات حکام نبوده است و از طریق حاکمیت و کشورگشائی و خلافت بدست نیامده است. زیرا شیعه از بدو تولد خود در ظاهر تشکیلات حکومتی و سیاسی نداشته تا مردم را با تسلط سیاسی زیر یوغ اطاعت و سرسپردگی خود بکشانند. بعد از پیامبر (ص) حکومت در دست خلفاء سه گانه افتاد و دستگاه اجرائی و اداره سیاسی جهان اسلام در

تحت فرمان و دستور آن سه قرار گرفت. و معلوم است که آن سه، علی (ع) را بطور کلی از چارچوب حکومت کنار زدند، و طبق قاعده (الناس علی دین ملوکهم) اکثریت قریب به اتفاق مردم بر طبق اراده و عقیده خلفاء سه گانه تربیت شدند و زیر بناء و شالوده فکری و عقیدتی آنان متناسب و سازگار با خط سیر فکری و عقائد آن سه پی ریزی و ته بندی شد. چهار سالی هم که حکومت بدست وجود مبارک و مقدس حضرت علی (ع) افتاد با تحمیل کردن سه جنگ خونین و ظالمانه، ابتکار عمل و فرصت کار و زمینه فعالیت در تغییر دادن وضع موجود و پرورش و تربیت شیعه و احیاء و تعالیم فرهنگ شیعه، از آن جناب گرفته شد. خود حضرت به این واقعیت تلخ در نهج البلاغه اشاره می کند: *لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَتَغَيَّرْتُ الْأَشْيَاءَ* <sup>(۱)</sup> یعنی اگر پاهایم استوار ماند و خلافتم پابرجا باشد (و از جنگهای داخلی آسوده شوم) چیزهای زیادی را تغییر می دهم.

نیروها و افرادی هم که اطراف علی (ع) و در تحت حاکمیت و بیعت با او، و عضوی از لشکر او بودند علی شناس و وفادار به علی نبودند، بدلیل اینکه اگر علی شناس و شیعه واقعی بودند، نباید با وزیدن کوچ کترین نسیم شک و تردید و مخالفت با علی، دست از

علی بردارند و حال اینکه همان چند هزار نفری که با علی و در لشکر علی بودند، همینکه قرآنهاى تزویر عمروعاص را بر بالای نیزه‌ها دیدند دست از علی برداشتند، کاش فقط دست برمی‌داشتند و بی‌طرفانه و بی‌تفاوت راه بیابان را می‌گرفتند و می‌رفتند، بلکه علیه علی شمشیر کشیدند، علی شناس فقط تعداد انگشت شماری بودند مانند مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و قیس بن سعد و سلمان و ابی ذر و میثم و حجر و....

بعد از حضرت علی (ع) به هیچ وجه حکومت بدست شیعه نیفتاد، جز چند جا در گوشه و کنار جهان اسلام مثل حکومت دیالمه و سلطان محمد خداپنده در ایران و فاطمیون در مصر، اما مرکزیت جهان اسلام و اکثریت سرزمینها اسلامی بدست حکومتهای غیر شیعه اداره می‌شد و منابع و ثروت و قدرت و ذخائر آن سرزمینها در سیطره و چپاول و حاکمیت آنان بود.

ناگفته نماند که از قرن دهم به بعد در زمان حاکمیت خاندان صفویه رسماً حکومت شیعه در ایران تأسیس شد. اما این فقط در گوشه‌ای از جهان اسلام بود و نسبت به وسعت و گستردگی سرزمینها اسلامی بسیار ناچیز و کوچک تلقی می‌شد.

غرض از بیان این تفصیل، روشن شدن این حقیقت است که شیعه

از اول در اقلیت و فشار و ستم و خفقان بوده است و در وضعیت بسیار نامطلوب با مواجه شدن هزاران مشکل و موانع و ناگواریهای تلخ به حرکت مستقیم خود ادامه داده، زیرا از یک طرف قدرتهای حاکم در تضاد و مخالفت با شیعه تمام نیروها و امکانات خود را برای از بین بردن و سرکوب شیعه بسیج کرده بودند. دلیل و شاهد گویا و غیر قابل انکارش اینکه شیعه در هشتاد سال حکومت امویان بطور شدید در فشار و خفقان و انزوا بوده و در چند صد سال حکومت بنی عباس گرچه در اطراف و اکناف ممالک اسلامی از آزادی مختصر برخوردار بود. اما در مرکزیت جهان اسلام یعنی در مکه و مدینه و سرزمینهای حجاز و عراق در آزار و اذیت و شکنجه بودند. و از طرف دیگر با کمبود امکانات مالی و عدم پشتوانه‌های سیاسی و حمایت‌های حکام و دولتهای اسلامی مواجه بوده است. بنابراین حوزه‌ای که امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) تأسیس کردند و بعد از آن شیعه جان گرفت و استمرار یافت یک حرکت خودجوش و مردمی بود، کاملاً بدور از پشتوانه قدرت سیاسی و جدا از کمکها و امکانات حکومت و خلافت دول اسلامی، بنابراین نتیجه می‌گیریم که اگر شیعه تا بدینجا رسیده و اکنون چنین سربلند و راست قامت بعنوان یک مکتب درخشان فکری و یک مذهب اصیل و جاودان مطرح است، بعلت منطق علمی و

نهادینه بودن اصول و قواعدش و ریشه دار بودن پایه و مبانی اش و حقانیت معنوی اش بوده که تاکنون چنین بالنده و متعالی و مقدس مانده است، نه با زور سرنیزه و قدرت و حکومت و امکانات و سلطه خلافت.

پشتوانه و زیربنای علمی و فکری و عقلی و اعتقادی شیعه در طول این چهارده قرن شخصیت‌های علمی و معنوی و آثارشان هست. گنجینه‌های گوهرین و ذخائر زرین کتب و آثارشان از نظر کمیت و کیفیت آنقدر پر بار و گسترده و چشمگیر است که قابل آمار و شمارش نیست. بعنوان شاهد و نمونه شیخ آقابزرگ تهرانی در ۲۶ جلد الذریعه از نظر کمیت توانسته است فقط اسمهای کتب و آثار دانشمندان شیعه را جمع آوری کند!

در این کتاب دهها هزار عنوان و اثر علمی و فکری و اعتقادی و تخصصی و... ثبت شده است. تازه این قسمتی از محصولات فرهنگی و علمی شیعه است که تنها شیخ آقا بزرگ توانسته است جمع آوری کند. واضح است که این محقق فعال یک تن بوده با عده‌ای از همکارانش، طبیعی است که یک تن با چند نفر کمکی نمی‌تواند به تمام آثار و فرآورده‌های علمی و فکری شیعه احاطه و دست رسی کامل پیدا کند. این آثار و کتب موجود جدای از آثار بی شماری است

که از بین رفته و در طول اعصار در بیغوله‌ها و روستاها و خانه‌های گلین زیر خروارها خاک پوسیده و تعداد زیادی بوسیده سیل و آتش سوزی و عوامل دیگر از بین رفته‌اند، و از آن مقداری هم که مانده است تعداد بی‌شماری بدست غارت‌گران خارجی به تاراج و یغما و سرقت رفته است، بنابراین، این چند ده هزاری که اکنون موجود است در صدی از آن کل هست.

این دهها هزار اثری که شیخ آقا بزرگ در الذریعه به شمارش آورده فقط عنوان کتاب و اسم آن اثر است، قطع نظر از اینکه هر عنوان چند جلد است. در حالیکه بعضی از عناوین کتب، بیش از صد جلد است، تنها یک اثر از علامه مجلسی بنام (بحار الانوار) صدوده جلد است، یک عنوان از صاحب جواهر آن هم در یک رشته علمی که فقه باشد ۴۲ جلد جواهر است، تا چه رسد به سایر رشته‌های علمی، تا اینجا از حیث کمیت.

و اما از حیث کیفیت و محتوای علمی، هر برگ برگ زرین دهها هزار عنوان کتب شیعه در طول تاریخ اسلام، مزین است به قواعد علمی و ضوابط فنی و عقلی و حکمت و فلسفه و منطق و کلام و عرفان و هیئت و نجوم و ریاضیات و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و ادبیات و... و نکات بکر اخلاقی و تربیتی و مطالب متنوع و حکایات

آموزنده و علوم قرآنی و لطایف و ظرایف ادبی و بلاغی. یکی از افتخارات بی نظیر و گرانبهای شیعه، داشتن منابع تحقیقی اصیل و دسته اول و مدارک علمی متقن و مستحکم و مراجع پربار علوم عقلی و نقلی است. کتب پربار شیعه از این حیث حائز اهمیت است که در بردارنده معارف و عقائد اصیل و دست نخورده صدر اسلام و احادیث و اخبار مستند نبوی و فرهنگ و معارف فضیلت بخش و انسان ساز ائمه اطهار (ع) و روایات و آموزه‌های معنویت گستر امامان معصوم (علیهم السلام) است. همین یک امتیاز و افتخار برای اعتلاء و عظمت و حقانیت شیعه کافی است که آثار و تألیفات سنگین و عمیق و گرانسنگ شیعه در طول تاریخ اسلام، ذخیره عظیم و منبع سترگی برای تحقیقات زیربنائی و کاربردی و پژوهشهای علمی و فکری بشر بوده و هست، و خمیر مایه‌ای است برای تغذیه فکری همه پژوهشگران عرصه علوم و فنون و هنر و فرهنگ و تمدن بشری.

# گام اول

گامی در حاشیه کتاب زندگی



### □ انتخاب شایسته

شاید این سؤال از نگارنده این کتاب، مطرح شود که از میان این همه علماء و بزرگان و فقهاء و فرزندگان و فضلاء علم و ادب حوزه، چرا مرحوم استاد (مدرس افغانی) جهت شناسائی و تعریف و عرضه شرح حال انتخاب شد. زیرا او از یک سو به سبب کثرت شاگردان و گستردگی تدریس و وسعت تألیفات و تحقیقاتش، شهرتی عظیم در میان حوزه‌های نجف و قم و مشهد و سایر حوزه‌ها دارد، و از سوی دیگر عده زیادی از طلاب و فضلاء و علماء و فعلی از محضر درسش برخاسته و از گلستان علمش، غنچه‌ها و گلبرگهای فراوانی گلچین کرده‌اند. به همین دلیل اکثر طلاب و حوزویان و فضلاء او را می‌شناسند. بنابراین نیازی به تعریف و برجسته نمائی نیست.

تو را که حسن خدا داده هست و جمله‌ی بخت

چه حاجت است که مشاطه‌ات بیاراید

بله، سؤال بجا و لازمی است، مخصوصاً در کنار این سؤال، تعجب هم قرار می‌گیرد. زیرا بنابر قاعده معروف منطقی، معرّف باید

اجلی و اعراف از معرف باشد. تعجب اینجاست که من غیر معروف و ناپیدای مجهول، با چه معیار و ملاک و جرأتی، به خود اجازه داده‌ام تا چنین شخصیت معروف و مشهوری را تعریف کنم. مدرسی که خود شهره آفاق و چشمه خلاق است و خودش همیشه سردرس تکرار می‌کرد که در تمام حوزه‌های شیعه اگر بدون قید و بطور مطلق گفته شود (مدرس). من در ذهنها نقش می‌بندم. می‌فرمود: این قاعده المطلق عند الاطلاق ینصرف الی الفرد الاکمل الاعرف در من صادق است، و من فرد اشهر و اعراف (مدرس) هستم، چون مدرس در من حقیقت است و در دیگران مجاز. گرچه این ایراد و اعتراض در بدو امر بجاست، اما به چند دلیل، بنده ذلیل دست به جمع آوری این مجموعه زده‌ام.

#### □ تبدیل اجمال به تفصیل

این واقعیت بدیهی و غیر قابل انکار است که مدرس خود معرفتی است مشهور، نیازی به توصیف و تشریح حال و عرضه احوال ندارد، او خود آفتاب است و بری از آب و تاب، لذا احتیاجی به شناخت و شناسایی ندارد، اما شناخت، بقول فلاسفه مقول به تشکیک است، درجات و مراتب و شدت و ضعف دارد. اطلاع و شناخت ما از دیگران و سایر اشیاء متفاوت است. صحیح است که فضلاء و علمای

زیادی او را می‌شناختند و می‌شناسند، افراد زیادی با او حشر و نشر و برخورد و ملاقات داشتند، اما این برخوردها و شناختها و ملاقاتها شدت و ضعف دارد، عده‌ای بصورت گذرا او را می‌دیدند و از دور اسم و رسم و نامی از او می‌دانستند، عده‌ای فقط در پاره‌ای موارد از او اشکالات و مسائل خود را می‌پرسیدند. عده‌ای بعنوان شاگرد در خدمتش بودند، از میان همین شاگردان، تعداد زیادی فقط در مجلس درسش حاضر می‌شدند و درس را فرا می‌گرفتند و می‌رفتند، اما تعداد اندکی از شاگردانش، غربال شده با او همدم و مأنوس و همراز بودند و از خواص و ملازمین با او محسوب می‌شدند، طبعاً چنین نخبگان و خواص از شاگردانش می‌توانند با ذهن و قّاد و دید شاهین گونه و قعر بین خود، آن دقایق و ظرایف فیبرهای نوری حیات درخشان مادی و معنوی و علمی او را ببینند و درک کنند و سپس تصویر و ترسیم نمایند، زیرا غرض از تدوین این کتاب، توضیح واضحات و تشریح کلیات زندگی و تعریف نام و نشان و شرح حال ظاهری و عادی او نیست، بلکه مقصود از جمع آوری این مجموعه تجسم جزئیات و زوایای ناشناخته سجایای اخلاقی و مکارم روحانی و شیوه تعالی و رمز توفیق و ترقی و برجسته نمائی ابعاد علمی و فکری و دانش گسترده و مواج اوست. این امر بدیهی است که به تصویر کشاندن

خطوط نامرئی فضیلت و تقوی و خلوص باطن و مناعت طبع و عبودیت و کمالات معنوی و امواج پنهان نبوغ علمی و تلاش در تحصیل و استعداد درونی او میسر نمی شود مگر بدست شاگردانی که در تمام و یا اکثر جلسات درسش حضور دائم و فعال داشتند و ذره بین قوی ذهنشان ریزترین مطالب علمی و قواعد و مبانی ادبیات عرب را در خود ثبت کرده است و نکات دقیق و اشارات ریز و تلگرافی متون سنگین و پیچیده سیوطی و مغنی و حاشیه و جامی و معالم و مطول و شرح نظام را در محضرش حل کرده‌اند.

گرچه استاد مدرس افغانی برای عده محدودی از شاگردان و خواص دوستان و یارانش شناخته شده و معروف و معلوم به تفصیل است، اما برای عده کثیری از شاگردانش و تعداد زیادی از کسانی که همدوره‌اش بودند و او را دیده بودند و نامی از او شنیده بودند، مجمل است، و برای تمام طلاب نسل جدید، آن دانش شکارانی که بعد از رحلت مرحوم مدرس وارد حوزه شده‌اند و در آینده وارد می‌شوند و تشنه فضیلت و ترقی و خلوص و کمالند، مبهم و ناشناخته و یا لاقابل شناختی مختصر است، و غرض ما از این مجموعه و طول و تفصیل این مسوده، تبدیل اجمال به تفصیل، و ترسیم مختصر به مطول است.

### □ حق مولویت و استادی

دومین علتی که مرا واداشت دست به تسطیر این اوراق بزخم، حق مولویت و استادی و ابوتی است که استاد مدرس افغانی بر ذمه و ذهن و جان من دارد، زیرا طبق مثل مشهور:

مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا

هرکس مرا حرفی بیاموزد مرا عبد خود کرده.

استاد مولا و ارباب است و شاگرد عبدش، او حق مولویت و آقایی بر شاگرد دارد، مولا و عبد عرفی را در نظر بگیرید. اربابی از بازار عبدی را می‌خرد، او مالک جسم و بدنش می‌شود، تمام اختیارات و ذمام امورش در تملک ارباب است، او کار و عمل و فعالیتش را در استخدام خود قرار می‌دهد، و عبد هم در مقابل مولایش سرتاپا خضوع و تسلیم و فرمانبری است، ذره‌ای حق سرپیچی و تخلف و تخطی ندارد، این قانون در چارچوب نظام اجتماعی است، همین نظام و قاعده در عرصه علم و فضای درخشان و ملکوتی تعلیم و تعلم بین استاد و شاگرد باید حکمفرما باشد، استاد مولا و سرور است و شاگرد عبد و فرمانبر، استاد جسم خاکی و تن مادی و فعالیت فیزیکی شاگرد را در استخدام خود ندارد. او روح و مغز و ذهن و فکر و اندیشه شاگرد

را در اختیار و استخدام خود می‌گیرد. استاد با آن گوهر ارزشمند باطن، و آن منبع نورانی که در فضای کهشکانی درون شاگرد نهفته است، سروکار دارد. براساس مفاد حدیث پیامبر (ص):

الآباء ثلاثة أبٌ وُلدك أبٌ و زَوْجك أبٌ عَلمك<sup>(۱)</sup>

استاد نه تنها آقا و سرور است بلکه سمت پدری بر شاگرد دارد، همچنانکه نطفه و حیات مادی هر انسانی وابسته به پدر است، حیات علمی و معنوی هر انسانی هم وابسته به استاد است.

این واقعیت، بدیهی است که انسانیت انسان به حیات معنوی و علمی اوست، انسان منهای خرد و تفکر و معنویت و تقوی و ذخائر علمی، انسان نیست بلکه حیوانی است که دروغی اسم انسان بر خود نهاده است، قرآن کریم از این بالاتر می‌فرماید، که چنین موجودی حتی از حیوان هم پست‌تر است. اولئك كالانعام بَلْ هُمْ أَضَلُّ<sup>(۲)</sup>. از این بالاتر بلکه مرده‌ای است متحرک، مثل اسباب بازیهای کوکی، با مقداری خورد و خواب و خنده، خود را کوک و شارژ می‌کند و راه می‌افتد.

۱- پیامبر (ص) می‌فرماید: پدران بر سه قسمند: آنکه زمینه تولد را فراهم کند. آنکه ازدواج

را تأمین نماید. آنکه ترا تعلیم دهد. المواظع العددیه. الثلاثیات الصادرة عن النبی - ص ۶۳.

هرآنکسی که در این حلقه نیست زنده بعشق

بیرا و نمرده به فتوای من نماز کنید.

استاد ما مرحوم مدرس افغانی در میان درس بیان می‌کرد، که بوعلی

سینا فرموده:

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا بِغَيْرِ الدَّلِيلِ خَرَجَ عَنِ الْقَطْرَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ

هر کس چیزی را بدون دلیل بپذیرد از دایره انسانیت خارج است،

فرق نمی‌کند دلیل چه عقلی باشد یا نقلی.

این حقیقت غیر قابل انکار است که، آن شخصیتی که حیات علمی

و معنوی و زیست عقلانی شاگرد را تأمین می‌کند (استاد) است و هر

کسی که بذر علم و دانه تقوی را در وجود ما بپاشد. بنابراین، استاد

حقوق زیادی بر ذمه شاگرد دارد، حق مولویت، حق پدری، حق حیات

و زندگی عالمانه و...، و در عوض شاگرد، تمام دارائی و ذخائر علمی

اش، مرهون برکات و الطاف و زحمات و احسان و تعلیم استادش

است. اینجانب پنج سال از محضر درس پرفروغ و فیض افشان، و

مکتب فضیلت گستر استاد علامه و ادیب فرزانه مرحوم مدرس افغانی

(عَطَّرَ اللَّهُ مَضْجِعَهُ وَ نَوَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ) گوهرهای بی شمار و برکات

سرشاری از علوم و فنون و معارف و قواعد ادبی، جمع آوری کردم و

تمام کتب درسی ادبیات عرب از قبیل جامع المقدمات، سیوطی،

مغنی، مطول و شرح نظام را در خدمتش خواندم، و همچنین حاشیه در منطق و مقداری از کتب دیگر را از ایشان درس گرفتم.

آن بزرگوار از ریزه کاریها و نکات بکر و دقایق علوم عرب و غوامض صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و اشتقاق هر چه به نظرش می آمد و هر چه خودم از ایشان می پرسیدم بدون هیچ توقع و چشم داشتی، سخاوتمندانه برایم بیان می کرد، پیچیدگی و غموض مطلب و اشارات و دقایق متن را با بیان زیبا و کلام شیوایش آمیخته با طعم شیرین تمثیلات و تشبیهات شهدانگیز، برایم حل می کرد، بنابراین آن استاد کم نظیر و ادیب شهیر حقوق زیادی برگردنم دارد، حق استادی، حق سروری و آقایی، حق پدری، حق زندگی علمی و معنوی و... حال این بنده بی بضاعت و این همه حقوق سنگین و عظیم و بی شمار، نه بضاعت علمی و نه بضاعت معنوی و نه توان جوابگوئی و اداء وظیفه. شما تصور کنید، از یک شاگرد انبان تهی و بی مایه و ناتوان، در برابر قله سترگ و عظیم علم و ادب و فضل و اندیشه و خلاقیت و تلاش و تحقیق و ایثار، چه کاری بر می آید، مگر قطره در گستره اقیانوس، و ذره در مصاف خورشید و سنگریزه در دامنه البرز چه مقدار است؟

درویش را نباشد برگ سرای سلطان

مائیم و کهنه دلقی آتش در آن توان زد

در مدت این ۱۸ سالی که از رحلت جانگداز استاد بزرگوارم می‌گذرد، همیشه در این فکر بودم که چگونه و از چه طریقی می‌توانم جوابگوی قطره‌ای از اقیانوس بی‌کران زحمات و خوبیها و احسان و الطاف و آن همه ذخائر علمی و قواعد و علوم و فنون و مطالبی که یادم داد، باشم، گرچه اعتراف کردم که از اداء این وظیفه عاجزم، اما همیشه از خداوند منان و اجداد طاهرینم مصرانه می‌خواستم که توفیقی به بنده عنایت کنند تا بتوانم در جواب زحمات و تلاشها و سختکوشی‌های استادم، تحفه‌ای بدرقه راهش نثار کنم، این بود که خداوند منان و ائمه طاهرین (ع) این توفیق عظیم و جسیم را به من دادند تا توانستم شرحی از زندگانی بی‌پیرایه و ناهموار و پرچالش و جگرسوز و طاقت فرسایش، و توصیفی از اخلاق کریمانه و رفتار شرافتمندانه‌اش، و ترسیمی از سخت‌کوشیها و استقامتش در امر تحصیل و کسب فضائل و تشریحی از حیات قناعت‌گونه و با عزتش، و عظمت فکر و ذهن و فضل و کمالش، و وسعت تحقیقات و تألیفاتش، و کثرت تدریس و شاگردانش و شیوه درس و بحث و شاگردپروری‌اش و... را جمع‌آوری کنم، در نتیجه، این مجموعه ناچیز و ناقابل فراهم شد که به روح آن مرحوم اهداء و به شاگردان و دوستان و علاقه‌مندانش تقدیم می‌نمایم.

### □ غربت و مهجوریت استاد

عظمت و جاودانگی و جلالت بزرگان و اندیشمندان از خصائص ذاتی آنهاست، هر شخصیت فاضل و دانشمندی شکوه و بزرگی و جاودانگی را در جبین خود دارد، زیرا اعتلاء و شرافت و درخشندگی از لوازم لاینفک علم و فضل و کمال است، اما حیف و صد حیف که حافظه تاریخ ضعیف است و ذهن این فلک دوار، فراموش کار، گرچه این شیوه مستمر و همیشگی روزگار است که با کمال پیشگان و پاکان بی مهر و کینه توز است، همین که فرزانه‌ای از این دیار دو در کوچ کرد و رفت، سازمان ثبت احوال این خراب آباد، کتاب زندگیش را مهر و لاک می‌کند و در واحد فراموش خانه خود بایگانی می‌سازد، و نام و نشانش را از صفحه دل بیرون و در زیر گل مدفون می‌کند.

بشکاف خاک را و بین آنکه

بی مهری زمانه رسوا را

خصلت گذر زمان و چرخ دوران، و این مام سیه پستان همیشه همین بوده و است، بی وفائی و فراموشی! این میزبان مهمان کش چقدر از فضلاء و فرزنانگان و شخصیت‌های علم و دین و اخلاق را، غربانه و خاموش راهی دیار ابد نمود، و پرده‌ای بر بساط تابناک و

درخشان عمرشان کشید و نامشان را در انزوا قرار داد، آنها هم تسلیم شدند و بی ادعا و بی سروصدا از این غم سرارفتند، نه یادی از نامشان و نه تجلیلی از آثارشان.

یکی از ملکوئیان سفر کرده، از قبیله فضیلت با نان اوج مأمّن، که خاموش و غریبانه از این فضای فتنه رخت بر بست و رفت، گوهر گنجینه علم و ادب، ادیب جاودانی استاد مدرس افغانی بود که عجیب بابی مهری زمانه و کم لطفی حوزه‌های علمیه مواجه گشت، گمنام و بی سروصدا از این سپهر بی مهر راهی چمن سرای سراسر مهر شد، نه تقدیر شایسته‌ای بدرقه راهش، و نه تجلیل بایسته‌ای نثار آثارش، نام و ذکرش در بخش سکوت خانه حوزه ثبت شد، زبان مطبوعات و روزنامه‌ها و یادنامه‌ها قفل شد و دهانشان دوخته شد. از غرباء و بیگانگان توقع سلام و چشم داشت و احترام نیست، گله و توقع از فضلاء و قلم بدستان و بزرگان حوزه و سرشناسان عظام است که استادی با چنان عظمت و آثار علمی سترگ و تحقیقات عمیق و تألیفات غنی و سنگین و مایه‌ور و تدریسه‌های سلسله وار و باران سان، از میان حوزه‌های علمیه شیعه برود، اما تجلیل بسزا و تکریم شایسته‌ای از آن مرحوم نشود، با وجود اینکه در زمان رحلتش، حوزه علمیه قم دو مجله وزین و معتبر به نامهای نور علم (نشریه جامعه

مدرسین حوزه علمیه قم) و ماهنامه حوزه (ویژه حوزه‌های علمیه) از خود داشت قطع نظر از سایر مجله‌ها و فصلنامه‌های علمی تخصصی دیگر. در حالیکه این دو مجله، اختصاصی حوزه علمیه قم است و در هر شماره شرح حال یکی از شخصیت‌های علمی حوزوی را در صفحات خود، بطور مفصل چاپ می‌کردند. اما ذکری از این استاد پرکار و محقق خستگی‌ناپذیر نه در زمان حیاتش، و نه در زمان رحلتش، و نه در سالگردش، و نه در سالهای بعد بمیان نیاوردند. شخصیتی که آثار پربار و تألیفات سرشاری از خود به ارمغان نهاد، او با داشتن شصت سال سابقه تدریس و فعالیت علمی، چنان شوق تدریس و ذوق تعلیم داشت که در طول شبانه روز، چهارده جلسه درس را برپا می‌کرد، بعد از اذان صبح و اداء نماز فجر شروع، و تا ساعت نه یا ده شب ادامه می‌داد. آن استاد پر تحرک و خستگی‌ناپذیر با بجانهادن چهار هزار آثار گرانسنگ نوار درسی و برپایی هزارها جلسه درس در طول حیات پر برکت و خورشید گونه‌اش و تولید وزینی چون هفت جلد شرح مطول و چهار جلد شرح سیوطی و... و تربیت هزاران شاگرد، مثل اعلی و نمونه اولی در پرکاری و سختکوشی و همت و تلاش و استقامت و استمرار در درس و بحث و تعلیم و تربیت و تدریس و فعالیت‌های علمی بود.

چنین شخصیت خلاق و گوهرسان و ارزشمندی، با چنان محصولات ماندگار و کیمیاگونه و عالم پروری، جاداشت که نه تنها از او و از آثارش تمجید و تقدیر شود، بلکه در راستای بزرگداشت و تحسین و حرمتش، کنگره و همایش و یادواره گسترده‌ای برایش فراهم گردد. تا علماء و ادباء و بزرگان و قلم بدستان و صاحب نظران پیرامون شخصیت گوهریار و کارنامه درخشان و پرونده تابان فعالیت‌های علمی و درسی و تألیفی و تربیتی‌اش، صحبت کنند و بنویسند و نظریه پردازی کنند. اما حیف و صد حیف که تاکنون چنین اقدامی نشده است.

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس

گویا ولی شناسان، رفتند از این ولایت

غربت و مهجوریت این استاد سرفراز آنقدر جانگداز است، که در میان این همه کتب رجالی و یادنامه‌ها و تألیفاتی که درباره علماء و فضلاء و بزرگان معاصر حوزه منتشر شده، نامی از این استاد عالی مقام برده نشده، هرچه ما تتبع و استقصاء نمودیم، ذکری از او و آثارش نیافتیم، تعجب اینجاست که شیخ آقابزرگ تهرانی، با آن احاطه و احتیاط علمی و تتبعی که در جمع آوری و ثبت اسامی رجال معاصر شیعه و کتبشان داشت، و با توجه به دید بسیار عمیق و ظریف و

شاهین گونه‌اش، که هیچ فاضل و عالم و محقق و کتاب نگار جهان شیعه، از دامنه وسیع و دید ریزبین و ژرف‌نگر و فراگیرش خارج نبود، نامی از این استاد نامی بمیان نیاورده، تعجب بیشتر اینکه خود این متتبع رجالی با دست و قلم خودش، به مرحوم مدرس اجازه روائی داده و از او و آثارش به عظمت و علو و بزرگی یاد کرده و آن استاد نمونه را با چنین عبارات جلیل و تکریمانه و افتخارآمیزی ستوده:

فان الشيخ الفاضل الكامل اباالمكارم و الفضائل المحقق المدقق و المعلم الاستاذ الفائق والمصنف الماهر الباهر الثقة السند و الصنفى الوفى مولانا الشيخ محمد على مدرس الافغانى النجفى ادام الله ايام افاضاته التى تشهدك بها تصانيفه من قبيل شروح السيوطى و الصمدية و المطول و غيرها و مع تحمله لاجازات اساتيده قد استجازنى فى الرواية عن سادة الامجاد بداعى علو الاسناد فبادرت الى اجابته و اجزته ان يروى عنى جميع ما صحت لى روايته عن اول مشايخى.<sup>(۱)</sup>

اما در هیچ یک از تألیفاتش که درباره رجال و بزرگان و علماء و فضلاء شیعه و آثارشان نوشته شده است، اصلاً ذکری و نامی از او و

۱- جهت اطمینان و آگاهی بیشتر، عین تصویر اصلی این اجازه نامه در ص ۳۵۰ همین کتاب

تألیفاتش نیامده است، نه در شش جلد طبقات اعلام الشیعة، و نه در چهار جلد نقباء البشر، و نه در ۲۶ جلد الذریعة.

البته این بی مهری‌ها و کم‌گفتن‌ها و به‌انزو اکشاندن‌ها، نه از ارزش و محتوی و دامنه وسیع علم و ادب و فضل و استاد می‌کاهد، و نه انباشته شدن نوشتن‌ها و یادنامه‌ها و شرح حالها، و نه تموج و پرفشار کردن فریادها و هوراها و دستکها و تمجیدها و چاپلوسی‌ها بر ارزش معنوی و جایگاه ملکوتی‌اش می‌افزاید، او خود وراء این حب و بغضها و کم و زیاده‌ها - استاد بود و کیمیای کمیاب، مدرس بود و اقیانوس آداب. چون علم آمیخته با تقوی، درّ یکتا و گوهر یکدانه‌ای است که ارزش ذاتی و خاص خود را دارد، کاهش و افزایش بهاء دیگران، در کم و زیاد شدن ارزشش تأثیری ندارد.

ناگفته نماند که بی انصافی و کم‌توجهی و بی‌وفائی نسبت به استاد از طرف خودی‌ها و غیر خودی‌ها علل و عوامل مختلفی داشت، اما خود استاد یکی از علل بی‌مهری و عدم تجلیل و عدم حمایت حوزه از خودش را چنین توصیف می‌کرد: (البته بصورت شوخی و مزاح این مطلب را بیان می‌کرد)

گرچه من در شعر گفتن ید طولایی ندارم و مثل شعراء زیر

دست و مشهور اشعاری نسروده‌ام، اما چند بیت شعر دارم که

وصیت کرده‌ام در تشییع جنازه‌ام یا در مجلس ختم بخوانند.

در صفت من موسیقی عمرانی‌ام

عیب من این است که من افغانی‌ام

استاد می‌فرمود این قصیده‌ای است که ۶۰ تا ۷۰ بیت دارد، که مصرع دوم تمام ابیاتش یکسان است، به همان صورتی که در مصرع دوم بیت فوق ذکر شد. متأسفانه هر چه ما گشتیم و از دوستان و شاگردانش جويا شدیم بقیه قصیده را بدست نیاوردیم.

گر چه تحقیر و توهین زمانه، و دهن کجی و بدمستی این عجزه سفله پرور با ظلمت ستیزان و ملکوتیان فضل‌پرور، و بی مهری و کم لطفی خودی‌ها با پاکان کمال‌گستر، تازگی ندارد، در گذشته هم چه بسیار فضیلت شکاران و کمال‌اندوزان، بی ادعا در فضای مه آلود و غروب غباری قحطستان مهر و وفا، در میان شبکه‌های عزلت و انزوا فراموش شدند و عاقبت سوار بر مرکبِ تابوتِ سکوت و خموشی، از این دیار غربت کوچ کردند و رفتند و بعد از رفتنشان، نه مجله و روزنامه‌ای، و نه فضلاء و نویسندگان و بزرگان، آب یادی بدرقه راهشان نریختند!

شاهد این رنجنامه دردمند، بیان گله‌مند و اعتراض‌آمیز استاد گرانقدر و نامدار جناب آقای محمد رضا حکیمی در کتاب (حماسه

غدیر) است:

چون صاحب الغدیر درگذشت (روز جمعه ۱۲ تیرماه سال ۱۳۴۹ ش. تهران)، من شاهد تکرار یکی از مناظر دردناک اجتماعی بودم: عدم تجلیل بسزا از شخصیت‌های علمی روز! روزنامه دو سطری نوشت و عکسی کوچک در صفحات وسط یا آخر، و رادیو کلمه‌ای گفت، جزو اخبار گرم و سرد شدن هوا و گران و ارزان شدن سبزی خوردن، آمدن و رفتن فلان فوتبالیست! گویی این وسایل - البته در این بوم و بر - از بی مضمونی سرشته شده‌اند و برای شناخته شدن ارزشهای راستین و والائی‌ها و شناساندن آنها وضع نشده‌اند.<sup>(۱)</sup>

توجه شود، این استاد عالی مقام درباره بی‌مهری و بی‌یادی اهل قلم و بیان، نسبت به جلودار قبیله ولایت با نان علی آرمان، مرحوم علامه امینی، چطور دردناکانه می‌نالد.

البته نسبت به انعکاس ذکر و نام و یاد و تقدیر از مرحوم استاد مدرس در کتب و مطبوعات، ناگفته نماند که از میان دهها مجله و روزنامه و هفته‌نامه و ماهنامه و فصلنامه، فقط کیهان فرهنگی - سال سوم -

شماره ۷ - مهر ۱۳۶۵<sup>(۱)</sup> - با چاپ عکسی از استاد و شرح مختصری از زندگی و تحصیلات و اساتید و تألیفاتش، یادی از ایشان برشته تحریر آورده.

از میان کتب رجالی و مشاهیر حوزه، فقط رجالی محقق و فعال جناب آقای حاج شیخ محمد شریف رازی در جلد ۸ کتابش بنام گنجینه دانشمندان شرح خوبی از ایشان مطرح کرده است.

از میان کتب یادنامه و شرح حال، تنها یک کتاب جداگانه، بعنوان یادنامه در سال ۱۳۶۶ شمسی بیاد یکمین سالگرد درگذشت استاد، به نام یادنامه استاد ادبیات عرب علامه مدرس افغانی، به کوشش آقای سید جوادی و جمعی از دوستانش در قم چاپ شده است، این کتاب شرح جامع و مفصلی از ابتداء تولد و کیفیت تحصیل و جایگاه و مقام علمی و ادبی، و تجلیل و تقدیر بعضی از علماء و بزرگان، و اجازات مراجع عظام، و تألیفات و اساتید و آثار علمی و ادبی استاد را دربردارد.

البته این مقدار از یاد و ذکر آن بزرگوار، بسیار ناچیز و مثقال وار است، همچون شمعی در سیطره پرنور خورشید و حرکت لاک پشتی در مصاف سمند تیز تکِ سرعت شدید.

### □ محاکمه‌ای در خلوتگه وجدان

اگر سومین عامل و محرک در تدوین و جمع آوری شرح حال استاد مدرس را همان غربت دردمندانه و بی مهری زمانه و عدم قدرشناسی آشنایان و یاوران بدانیم، بیراهه نرفته‌ایم، همان رنجنامه جگرسوزی که مرثیه‌اش در فراز قبل با نوحه سرائی و سوز درون و اشک برون خوانده شد.

تحمل بی اعتنائی دوستان و طعم طرد آشنایان، برای استاد سترگی چون مدرس افغانی بسیار تلخ و جانفرسا بود، زیرا هرچه درجه کمال و فضل و طهارت بالاتر و در اوج باشد و مظلومانه در مهجوریت و انزوا قرار گیرد، به همان تناسب و ارتفاع، حدیث تنهائی و غم مهجوریتش جانگزا تر و سوزناکتر است، و همین به زاویه رانده شدن و مظلومیتش، دل هر منصف با وجدانی را دردمند و درون هر والاصفت ملکوت آرمانی را متلاطم می‌سازد، تا چه رسد به ماکه نمک پروردگان مانده گسترده و پردامنه علم و ادب و کمال و اخلاق و فضائش بوده و هستیم، اینجاست که وقتی در نهان خانه دل و خلوتگاه وجدان، خودیت فطری و ملکوتی خود را بر کرسی محاکمه می‌نشانیم، و پرده اغراض و حجاب امراض را به کنار می‌زنیم، تا

آفتاب عدالت و مهتاب حقیقت، بوضوح و روشنی بر صحنه دل و وجدانمان بتابد، ناخودآگاه، احسان و الطاف و تعالیم مایه‌ور و تدریسه‌های پرثمر چندین ساله استاد در مقابلمان می‌نشیند، با زبان بی‌زبانی و بانگه‌تند قضاوت‌گرانه، از ما بازجویی می‌کند: که‌ای شاگردانم، شما هم بله؟! این بود دست مزد زحمات چندین ساله، و جواب درسه‌های مستمر و خورشیدانه‌ام، من از بیگانگان هرگز ننالم، بزرگان و فضلاء و قلم‌فرسایان حوزه هم با من بی‌وفائی کردند، شما که شاگردان مکتبم، و ریزه‌خواران خوان‌ادبم، بودید توقع داشتم که با سلامی یا کلامی یا پیامی، دل‌غم‌دیده ما را شاد کنید.

در اثر این کوبش پی در پی محاکمه وجدان و نگاه‌های ملتسمانه و بازجویانه استاد بود که مقرّانه از ته گفتم، واقعاً ما مقصریم و گناهکار که در حق چنین استاد با عظمت و خلاقیتی، کوتاهی و سهل‌انگاری کردیم، این بود که دوباره، بعد از خجالت و شرم و قبول تقصیر، برگشتم به خلوتگه راز خود، و در گنبد مغزم به تفکر نشستم، متهمی این بار، با کوله بار همت و عزم، و پشتوانه اراده‌ای جزم، و مرکبی رهوار از عشق و امید به پرودگار، با خود فکر کردم که من کمترین، چندین سال خوشه‌چین مزرعه سرسبز و باغ پرثمر علوم و معارف و فضائل آن استاد نیکو شمائل بودم.

او چه شبهائی که به خاطر ما نخواهید، خواب سحرگهانش را بدست نسیم صبح سپرد و در عوضش بیداری مطالعه و بی خوابی تدریس را به جهت ما خرید، آب سخن و بیان گوارا و خوش طعمش را با گوهر ناب فکرش شیرین کرد و به کام ما ریخت، دروازه منطقه درخشان و کهکشانی علومش را بسوی ما گشود، مروارید نکات بکر و قواعد ناب علوم عرب و ظرائف و دقائق ادب را از دریای دربار کتب پیشینیان صید کرد و به دامن ما ریخت. من در مقابل این اقیانوس موج و گسترده علوم و معارفی که دجله وار به سوی ما سرازیر شد، بفکر فرورفتم، که چه خدمتی می توانم در حق او انجام دهم، و چه تحفه ای تقدیم محضر روحش کنم، که برازنده گستره شأن و وسعت کمالش باشد، و جوابگوی آن همه الطاف و خوبیهایش.

دیدم هر چه رو کنم، جواب یک قطره از آن اقیانوس نمی شود، اما همین ناتوانی و نشدن دلیل بر یأس و سکون و سکوت و گوشه نشینی نمی شود، در این هنگام، شنیدم از درون، جرس حرکت فریاد می زند: که ای خموش خواب آلود، کنون نه جای درنگ است و نه وقت بی خیالی و شنیدن دف و چنگ، زمان تلاش و تحرک و سعی و پویندگی است، محمل سفر اقیانوس ببرند، که سعی نابرده در این راه به جایی نرسی، عاقبت با تمام عجز و ناتوانیم، دل به اقیانوس کران طول سپردم

و با توکل به خدا و استمداد از ائمه اطهار (ع)، قلم بدست گرفتم و در کنار ساحل موج و خوش نسیم زندگی عالمانه و فاضلانهاش نشستم، امواج افق فکرم را با امواج زرینش گره زدم، و دامنه شعاع نور ذهنم را تا بی کران اقیانوس علم و فضل و کمالش توسعه دادم، دواتی از آب اقیانوس عمرش پرکردم و قلم در آن دوات زدم و شروع به نوشتن کردم.

آری این چنین شد برادر که شروع به نوشتن کردم، گرچه این اندازه از اوراق که زیر چنگال خود اسیر کردم و به چهره سفیدش خطوط سیاه کشیدم، فقط حرفی است از شرح مطول کتاب زندگی اش و گرنه

این شرح بی نهایت کز زلف یار گفتند

حرفیست از هزاران کاندرا عبارت آمد

### □ تجلیل و احیاء

در پی این علل ثلاثه بود که طرح تجلیل و احیاء شخصیت استاد مدرس افغانی در فضای آسمانی مغزم نقش بست، به خود گفتم که تحت هر شرایطی که باشد باید این نقشه را معماری کرد و بالا برد، و با استفاده از بهترین مصالح نظم و نثر و کلمات موزون و جملات بلیغ، کاخ بلند یاد بودش را بنا کرد.

بدیهی است که این بنیان معنوی و علمی یادبود این ادیب والا ادب اگر بدست ما شاگردانش احداث و احیاء نگردد، بدست چه کسی بنا خواهد شد؟ این مسئولیت بعهدہ ماست، زیرا آن احیاگر اوج نگر بود که با آب حیات علم و ادب خود، سرزمین خشک و تفتیده ما را آبیاری کرد، ما هم متقابلاً باید زنده کننده نام و شخصیت و مکتبش باشیم، واقعاً آن بزرگوار ما را از دقائق علوم عرب، سیراب و سرشار کرد.

گرچه حوزه خراسان با داشتن دو ادیب والامقام همچون ادیب اول و دوم از حیث ادبیات و علوم و فنون عرب غنی و پربار بود، اما حوزه نجف و قم با آمدن استاد جوان افغانی و عرضه کردن مکتب پویا و نوظهور ادبی خود، جان دوباره گرفت و روزبروز بر رشد و بالندگی و تناوری اش افزوده شد، این حقیقتی است غیر قابل انکار که در قرن اخیر، ادبیات حوزه قم و نجف بدست با کفایت استاد مدرس افغانی احیاء شد، بنابراین ما شاگردان مکتبش، بر ماست که نام و شخصیت و مکتبش را احیاء کنیم، گرچه آن ادیب گوهر یاد، خود جاودانه است و زنده یاد، اما نقص و ضعف از دید خفاشی و دل غباری ماست. فاعل در فاعلیت خود تام و کامل است، قابلیت قابل نقصان و ضعف دارد، خورشید در تابش و نورافشانی هیچ کمبود و کاستی ندارد، این خفاش است که چشم دیده اش کور و نابیناست. کدورت و تیرگی آینه سبب

کم ارزشی و بی بهائی آن نمی شود، چه اینکه آینه در ذات خود جلاء و انعکاس و شفافیت دارد، این پرده سیاه و غبار راه و دودآه موجب تیرگی اش شده.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان، تا نظر توانی کرد

بنابراین استاد در فضای ملکوتی خود، در جمال و دل آرائی و جاودانگی و حیات علمی و معنوی بلند بالا و سرافراز و زنده است، و هیچ کمبود و نقصانی ندارد، این قلوب ماست که گرد غفلت و غبار فراموشی و تیرگی غرور و کدورت نمک نشناسی و حسادت، به خود گرفته، و احتیاج به گردگیری و مداوا و احیاء دارد. در این صورت کسی ما را به تناقض گوئی متهم نکند، که شما از یک طرف می گوئید استاد، خود زنده و پایدار است، و از طرف دیگر شاگردانش را به تجلیل و احیاء او تشویق می کنید.

غرض از احیاء نام و شخصیتش، تجلیل و تقدیر از اوست در قالب شرح حال و یادنامه نویسی، و زنده نگه داشتن نامش در مجلات و روزنامه ها و مطبوعات، و یاد کردش در مجالس درس و کنفرانسها و یادواره ها، و احیاء مکتبش، به احیاء ابعاد علمی اش است، به تصویر کشاندن فضیلت و تقوی و کمالات معنوی و روش تربیتی و آموزشی

اوست، به بازگوئی مطالب علمی و قواعد و مبانی ادبیات عرب، و آن نکات دقیق و ذوقی که در لابلای تدریسش بیان می‌کرد، است، به واگوئی آن اشارات ریز و ظریف یافته‌های ابتکاری اش است، آن نکات بکر و تازه‌ای که از کتب قدما و پیشینیان بدست آورده بود، و خلاصه احیاء مکتبش به احیاء ادبیات عرب است، آن ادبیاتی که بعد از او، سردرگریان فرو برد و با خود او غریبانه دفن شد، آن ادبیاتی که درمغاک ذهنها فراموش و در لابلای کتابها زندانی شد، دیگر خبری از آن جلسات خارج صرف و نحو نیست، خبری از آن موشکافی‌ها و تجزیه و ترکیبهای دقیق و علمی کلام عرب نیست، خبری از تدریس متون سنگین و پیچیده مطول و شرح جامی و شرح نظام و مقامات تحریری و شرح رضی و... نیست، که انشاء الله در اثر بعدی از این بنده کمترین، در این باره بطور مفصل و ریشه‌ای بحث خواهد شد.

آن استاد پرکار و آینده‌نگر، اقلأً بیش از صدتا شاگرد ادیب و و کارشناس تربیت کرد، هر کدام از این عزیزان می‌توانند، یک حوزه ادبی عمیق و تشکیل دهند، احیاء او و مکتبش به برپائی اینگونه جلسات آن است.

### □ منابع تحقیق و مستندات مطالب

این شرح حال گوهرین استاد، که زرین وار پیش رویتان جلوه نمائی می‌کند، ریشه در بیست - سی سال پیش دارد، سالهای ۱۳۵۹ شمسی و ۱۳۶۰، و سالهای بعد، سالهای سبز و بارانی تدریس استاد، دورانی که بذرهاى نهال ادبیات عرب، بوسیله مزرع بان مزرعه ادب، در ارض مقدس و مستعد حوزه علمیه قم، پاشیده می‌شد، در آن دوران این بنده کمترین، کوچکترین شاگرد آن استاد بلند بنیاد بودم، و همچون طفل ابجدخوان، در جلسات درس محقق ساز و ادیب پرورش شرکت می‌کردم. عاقبت، آن بذرها جوانه زد و جوانه‌ها به شکوفه و برگ و ساقه تبدیل شد، و این مجموعه، میوه آن نهال سالهای سرسبز و بهاری تدریس استاد است.

یکی از شیوه‌های تربیتی و معنویت‌زا و خلاق پرور استاد مدرس این بود که در لابلای تدریس به مناسبت‌های مختلف، عبارتی یا شعری یا آیه و روایتی از متن، و یا کلمه‌ای از یک جمله، و یا واژه‌ای از یک عبارت را بهانه و مرکب قرار می‌داد برای گریز از متن و ورود به اقلیم ملکوتی و نورگستر اخلاق و تربیت و موعظه و معنویت و خودسازی و خودپالائی و خلوص و طهارت. جلسه درس استاد، جلسه خشک و

بی روح و کسل کننده نبود که فقط اکتفاء کند به متن کتاب و ذکر قواعد و ضوابط مغزخراش و بیان مطالب سنگین و براهین پیچیده، بلکه صعوبت و ثقلت و پیچیدگی متن و قواعد درس را با طعم شیرین و گوش نواز و مطالب آموزنده و بیانات ارزنده، حل می‌کرد و راحت و روان در کوزه ذهن مامی ریخت، این مطالب ارزنده اکثراً بیان خاطرات و تجربیات زندگی و حوادث تلخ و شیرین مسیر عمرش بود، ناگواریها و محرومیتهای طول تحصیل و تلاشها و سختکوشی‌های ابتداء طلبگی‌اش را با زبانی ساده و سوزناک بر ایمان بازگو می‌کرد، حکایات آموزنده از تاریخ پیامبر ائمه اطهار (ع) و وقایع صدر اسلام و صحنه‌های تقدس‌زا و عبرت‌آمیز و همت خیز از برخوردها و ملاقاتهایش با مراجع و بزرگان، از نکات جالب و فضیلت بخش و خلوص ساز درسش بود، شرح حال و بریده‌های زندگی علماء و فضلاء و مشاهیر و نخبگان حوزه، و حکایات و جریانات ساده مردم کوچه و بازار را در قالب و بسته بندیهای علمی برای ما بسیار عروج بخش و آموزنده بود.

استاد در هر درسی طبقی از اندوخته‌های ذوقی و دست آوردهای علمی خودش از ادبیات عرب و متون ادب را سخاوتمندانه، پیش رویمان می‌نهاد. نکات بکر از کتب پیشینیان و قواعد کلیدی صرف و

نحو و لغت و معانی و بیان را با زبانی ساده و شیوا و روان در اختیارمان می‌گذاشت. تمثیلات و تشبیهات آسان و روزآمد و متناسب با موضوع و متن کتاب، از نمونه‌های اختصاصی و منحصر بفرد درسش بود، و همین خاطرات و سرگذشتها و شرح حالها از خودش و دیگران خمیر مایه و منبع و مرجع این کتاب شد.

اینجانب دأب و شیوه‌ام این بود که نکات بکر و مطالب ارزنده و حکایات آموزنده و تکه‌های بدیع علمی و ادبی را سر درس یادداشت می‌کردم، و در اکثر موارد عین کلمات و جملات استاد را روی کاغذ می‌آوردم، این یادداشتهای گوهرین، روی همدیگر جمع گردید و گنجینه‌ای شد کم‌نظیر و پربها. بنابراین یکی از مواد تشکیل دهنده و منابع اصلی این مجموعه، یادداشتهای و نوشته‌هایی است که خودم از فرمایشات و گفته‌های استاد نگاشته‌ام و جمع‌آوری کرده‌ام، بعبارت دیگر، قسمت اعظم این کتاب و محتویات این یادنامه، مطالبی است که ما بدون هیچ واسطه‌ای، مستقیماً از خود استاد اخذ کرده‌ایم، و یا برداشتهای و استنباطاتی است که ما بصورت عیان و مشاهده حضوری از رفتار و روش و کنش و منش و شیوه تدریس و کیفیت برخورد و معاشرت با شاگردان و طرز مطالعه و تألیف از خود استاد دریافت و گلچین کرده‌ایم، بنابراین مدارک و مستندات و منقولات و منابع این

مجموعه، بدون هیچ دخل و تصرفی، بکر و اصیل و واقعی است. یکی دیگر از منابع و محل رجوع و برداشت ما، تألیفات و آثار خود استاد است. ما از کتب مکررات و شرح مطول و سایر کتبش برای بیان پاره‌ای مطالب، استفاده‌های وافر و شایانی بردیم.

در جهت پربارکردن و ثمردهی بیشتر این کتاب، و ازدیاد درجه تابش و درخشندگی مطالبش، سعی بر این شد که از یک منبع و از یک مرکز استفاده و استضائه نشود، بلکه تا حد امکان غرض ما بر این بود که از سرچشمه‌های مختلف استسقاء کنیم، و از زاویه دید دیگر صاحب نظران هم، نگاهی به بنیان رفیع و مرصوص حیات استاد مدرس انداخته شود. در راستای همین غرض بود که ما با تنی چند از شاگردان برجسته و فاضل و ادیب آن استاد فرزانه تماس گرفتیم و مشاهدات و خاطرات و دانستنیهایشان را درباره استاد مدرس جويا شدیم، از آن عزیزان خواستیم که آنچه درباره استاد مدرس بیاد دارند برای ما بازگو کنند، آن بزرگواران هم کریمانه از ما استقبال کردند و آنچه در بایگانی ذهن و نهان خانه مغزشان درباره مدرس ذخیره شده بود، سخاوتمندانه در اختیارمان گذاشتند.<sup>(۱)</sup>

۱- در اینجا لازم است که ما هم متقابلاً از یک یک آن فضلاء گوهرفشان تقدیر و تشکر نماییم، عزیزی که با ذکر خاطرات و مطالب ارزنده و نکات تازه‌ای از حیات علمی و معنوی مرحوم

بنابراین، یکی از مواد و منابعی که در شکل‌گیری این کتاب، تأثیر مطلوب و نیکوئی داشت، اطلاعات و خاطرات و برداشتها و مشاهدات شاگردان و دست‌پروردگان خود استاد بود، که به کمک ما شتافت، و بر درخشش و نورگستری این یادنامه خورشید صفت افزود.

در مسیر تنظیم و آرایش و چینش مواد و مطالب این مجموعه، فرزند برومند و با شخصیت و بزرگوار استاد مدرس آقای هادی مدرس، کمکهای بسیار مؤثر و همکاریهای صمیمانه و مفیدی نسبت به ما ابراز داشتند. بیشترین اطلاعات و بهترین خاطرات و نابترین دانستنیها و ناگفته‌ها از زندگی علمی و معنوی استاد مدرس از ناحیه این فرزند خلف و با کفایت، بدست ما رسید، البته چنین منابع و گزارشات دست اول از ناحیه ایشان قابل انتظار و پیش‌بینی بود، زیرا فرزند نسبت به پدر، از هرکس دیگر نزدیکتر است. بدیهی است که حرکت‌های خرد و

---

مدرس، ما را در تکمیل این مجموعه باری کردند. آن عزیزان فاضل عبارتند از: ۱- حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای شیخ حسینعلی افتخاری یار و شاگرد و همولایتی استاد ۲- استاد معظم حوزه علمیه قم و نویسنده محترم جناب آقای شیخ مهدی احدی ۳- مؤلف پرکار و گرانقدر جناب آقای حاج شیخ محمود ارگانی بهیانی ۴- حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای شیخ سعید پاشاپور ۵- ادیب فاضل و استاد بزرگوار حوزه علمیه قم جناب آقای شیخ عبدالعباس حیاتی معروف به شیخ جواد.

رفتارهای ریز و پرتوهای نازک و شفاف اوصاف شخصی پدر، که از دید دیگران نامرئی و پنهان است، از کانال بینش فرزند واضح و عیان است. اوست که می‌تواند خطوط نامرئی کیفیت تحصیل و بی‌خوابیهای مطالعه و خستگی‌های تألیف و گرسنگی‌های تدریس و جگرسوزیهای تحقیق استاد را به تصویر کشاند. شعاعهای نامرئی خلوص و طهارت و تهذیب و تقرب و تهجدهای شبانه و خصلتهای کریمانه و فضائل قدوسی پدرش را بهتر از هرکس می‌تواند برایمان بازگو کند. نور چشم استاد، ما را با خودش، اسراء گونه، تا انتهای وسیع و کهکشانی ابعاد علمی و فکری و دانش گسترده و بی‌کران آقایش بالا برد، و راههای شیری و پرستاره فضل و کمال و نبوغش را در منظر دیدمان به نمایش گذاشت.

بنابراین جناب آقای هادی مدرس، ثمره دل و میوه قلب استاد، حق عظیم و منت جسیمی بر گردن ما دارد، زیرا وقت عزیزش را در طی جلسات متعدد و زحمت‌زا در اختیارمان گذاشت و اطلاعات ارزنده‌ای از ابعاد زندگی استاد، به ما هدیه داد. ما هم متقابلاً کمال تشکر و نهایت سپاسگزاری و مراتب قدرشناسی را نسبت به ایشان ابراز و اعلام می‌داریم، و موفقیت و سربلندی و بهروزی و رستگاری را در دنیا و آخرت، برایشان از خداوند خواهیم.



# گام دوم

دواتی از اقیانوس حیات



### □ شرح قطره‌ای از اقیانوس

آنچه گذشت مقدمه بود و گامهای اولیه در حاشیه کتاب زندگی استاد مدرس، هم اکنون گاه خروج از حاشیه و ورود به متن است، اما چه کسی یارای قدم نهادن به متن کتاب حیاتش را دارد، فضا کهکشانی و مسیر طولانی، در ابتداء گام همینکه چشم انسان به وسعت افق حیات عالمانه‌اش می‌افتد، حیرت زده در همان گام اول می‌خکوب می‌شود، که خدایا این چه عظمت عظیمی! اینجاست که انسان عاجز می‌ماند چه بنویسد و از کجا شروع کند.

زیرا همینکه انسان بخواهد دست بقلم ببرد، تردیدی شگرف و زلزله وار و حیرتی رعد آسا و مبهم در دهلیزهای باطن جاننش می‌پیچد، که روح را به وحشت و تلاطم و خروش می‌اندازد و سراسیمه نهیب می‌زند که ای قطره ناچیز، چگونه می‌خواهی تمامیت اقیانوس کتاب حیاتش را در دوات کلمات و حروف بریزی. بر فرض، ذره‌ای از مرگب اقیانوس حیاتش در قامت جمله و کلام عرض اندام کند، عصاره‌اش می‌شود همین کتاب اوراقی، و حال اینکه همین کتاب

اوراقی، قطره‌ای است از آن اقیانوس کتاب آفاقی، و این شرح مکتوب، ذره‌ای است از آن متن مکتوم، و آری باید هم چنین باشد، چه اینکه واژه واژه کتاب حاضر بنام خورشیدی ردیف شده است که ثانیه، ثانیه عمرش، نورگستری بود و شاگرد پروری، تدریس بود و تعلیم؛ درخشندگی بود و بالندگی، تحقیق بود و تألیف، پویندگی بود و ایستادگی، عزت بود و قناعت، عروج بود و صعود، تکامل بود و تجارب، خوسازی بود و خودپالائی و...

یک جهان بنشسته اندر گوشه‌ای، جهان علم و ادب، ادب در هر دو عرصه، عرصه اخلاق، و عرصه علم و عرصه تعلیم و عرصه تزکیه، تمام تاروپود شبکه‌های ظاهر و باطنش ادب بود. ادب در رفتار و ادب در گفتار و ادب در کردار - ادب در تحصیل و ادب در تدریس و ادب در تحقیق و ادب در تألیف. او ادیبانه زیست و ادیبانه محقق و مجتهد و مدرس و استاد شد. ادبیات عرب از تمام جوانبش در فوران و انفجار بود، ادب‌بان و ادب‌وند و ادب‌پیشه و ادب‌خواه.

در تمام شاخه‌های ادبیات عرب صاحب نظر و مجتهد بود، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت، اشتقاق، شعر، انشاء و... و نه تنها در ادبیات ماهر، بلکه، قاهر در اکثر علوم و فنون حوزوی، فقه، اصول، منطق، حدیث، تفسیر و... بود.

مدرس از نسل خورشید مردانی بود که گویا در قالب و اندازه آنان، پرورشگاه روزگار فرزند دیگری را نمی‌پروراند، و حقیقتاً هم چنین است، چه اینکه بعد از گذشت قریب به بیست سال از رحلت آن ادیب کم نظیر، چنان آسمان حوزه از حضور و درخشش رجال ادب کساد و تاریک گشته، که گویا از دستگاه منظومه‌ای ادیب پرور حوزه، مجوز صدور و تربیت و عرضه چنان خورشید مردانی سلب شده است.

گرچه مکتب خراسان در اوایل قرن جاری دو ادیب ورزیده و ماهر - ادیب اول و دوم - را به جهان علم و ادب عرضه کرد، سومین ادیب را در ارض مقدس خود زائید، اما به تنهایی، برای بار سوم، توانائی پرورش و عرضه سومین ادیب را نداشت، اینجا بود که حوزه نجف دلسوزانه و برادروار به کمک حوزه خراسان شتافت، و هر دو مکتب - خراسان و نجف - دست در دست همدیگر، با دقت و ظرافت و رعایت اصول علمی و آموزشی و تربیتی، و با صرف سالیان دراز، شخصیتی را پرورش دادند که، محصول آن دو مکتب شد تندیس ادب، استاد اساتید علوم عرب، مدرس ملکوت طلب، علامه استاد مدرس افغانی.

بی تردید استاد مدرس محصول و فراورده هر دو مکتب بود که نامش به عنوان یکی از بهترین صاحب نظران علوم عرب در قرن

معاصر و بزرگترین ادیبان در تاریخ دو کشور ایران و افغانستان جاودان خواهد ماند. استاد از معدود کسانی است که توانست با درک دقیق زمان خویش و نیز با تکیه بر دانش وسیع و تسلط عمیق بر مبانی و قواعد ادبیات عرب، و دقائق و ظرائف و نکات ناشناخته علوم عرب و احاطه بر متون سنگین و پیچیده آثار پیشینیان، بر پیکر خفته و گوشه نشین ادبیات حوزه، حیاتی دوباره و پویا، و روح بالندگی و تکامل بدمد. او به مدد بیان رسا و قلم شیوای خود توانست، تحولی عظیم و سبکی نو و بدیع در ادبیات عرب، ابداع کند که به تعبیر اکثر صاحب نظران محور و الگو و مبنای مستحکم و قابل قبولی است برای ادباء و فضلاء و تمام کسانی که بخواهند در کلام و لغات و واژه‌ها و متون عرب و علوم ادب، تألیف و تحقیق و غور کنند، و پشتوانه‌ای مطمئن و مرجعی سرشار از قواعد ادبی و نکات دقیق و بکر است برای تمام طلاب و محصلین و مبتدیانی که در حوزه‌های علمیه بخواهند، در کنار دروس ادبیات، اهل مطالعه و مباحثه و تحقیق باشند.

شاید بعضی از فضلاء و ادب دوستان و نکته سنجان، این مطالب و توصیفات را درباره استاد مدرس، اغراق‌آمیز و یک سلسله کلمات بی روح و واژه‌های تزئینی و تجملاتی بپندارند که عاری از حقیقت و برهنه از واقعیت است، اما چنین نیست، بدلیل این که، بی شک این

رابطه و قانون مسلم است، که عظمت و تعالی و فرزاندگی هر اندیشمندی به ارتفاع عظمت و بلندی محصولات علمی و فکری اش است، بعبارت دیگر اوج اعتلاء و بزرگی و جلالت هر متفکر صاحب قلمی، متناسب و بمقدار محتوایی است که در آثارش ریخته است، زیرا آثار و تألیفات هر پژوهشگری معلول و زائیده اوست، و بر طبق برهان (ان) انسان از اثر پی به مؤثر و صاحب اثر می‌برد و درخشندگی و شکوه معلول دلیل بر عظمت و جلالت علت است. واضح است که اتقان متن، و ایجاز عبارت، و استحکام کلام، و علمی بودن معنی، و برهانی بودن مطلب، همه اینها حکایت از خردورزی و تعمق و احاطه صاحب اثر دارد. با چراغ قرار دادن این برهان در مسیر نگرش و تعمق به آثار استاد مدرس، سراغ محصولات فکری و علمی و استاد می‌رویم، آثار گرانسنگ و تألیفات اقیانوس گونه‌اش موجود و دم دست است، قسمتی از آثار نوشتاری و تألیفاتی استاد عبارت است از هفت جلد شرح مطول و چهار جلد شرح سیوطی و... قریب به چهارهزار نوار درسی از آثار گفتاری و تدریسی اش به یادگار مانده است، هر منصف با وجدان حقیقت‌نگری بر لب ساحل این دو اقیانوس بنشیند، و موشکافانه، با تعمق و دقت کامل، محتویات علمی و مطالب عمیق و ظرایف و دقایق ادبی و نکات ابتکاری اش را تفحص

و تحقیق و غور کند، چه احساسی به او دست می‌دهد و چه کلامی بر زبان می‌آورد؟

جز اینکه خیره خیره به عظمت گسترده و موج مطالبش بنگرد، و از تعجب دهانش خشک و زبانش قفل شود و تمام ذرات و سلولهای بدنش با زبان بی‌زبانی اعتراف کند که:

آفرین بر کلک نقاشی که داد      بگر معنی را چنین حسنی جمیل  
عقل در حسنش نمی‌یابد بدل      صبح در لطفش نمی‌بیند دلیل

بنابراین، آنان که از محضر پرفیض و آبشارگونه درسش بهره‌مند، و از نعمت پرافتخار شاگردی‌اش برخوردار بودند، و توفیق حشر و نشر و انس با او و حیات عالمانه‌اش داشتند. و با آثار و کتب فیاض و پر بارش مانوسند و با نوشته‌ها و نوارها و سبک تدریسش دم خور و همدلند، بی‌درنگ این واقعیت را تصدیق خواهند کرد، که استاد دارای ویژگیهای منحصر بفرد و خصائص فوق العاده‌ای بود که آن خصوصیات کم نظیر سبب اعتلاء و عظمتش شده بود، و راز طراوت و تازگی و جاودانگی و حلاوت آثارش در همین است. از خصائص بارز و برجسته‌اش این بود که او بدون اتکاء به دیگران و وابستگی به خاندان، فرزند ابتکار و تلاش و سخت‌کوشی خویشتن بود. از آن دست بزرگ مردان صخره‌سازی بود، که شالوده تکامل و ارتقاء و

زیربنای رشد و کمال شخصیت علمی و ادبی و اخلاقی خودش را با دستهای آهنین و عزم پولادین خودش، بنا نهاد، دلیل بر طراوت و تازگی و جاودانگی آثار و شخصیتش، همین بس که بعد از گذشت چند دهه از تاریخ تألیف آثارش، هیچ گونه غبار کهنگی و گرد انزوا و بی اعتنائی و بوی کفک زدگی، بر چهره کتبش مشاهده نمی‌شود.

حوزه‌های علمیه شیعه از بدو تولد تاکنون، از نظر علمی و مباحث فکری و مسائل معرفتی بسیار غنی و قوی و پربار و گسترده بوده و هست. داشتن رشته‌های علمی متنوع و شاخه‌های گوناگون علوم و فنون مختلف و تحقیقات عمیق و مایه‌ور، از ویژگیهای بارز و افتخارآمیز مراکز علمی تشیع است. فقه، اصول، کلام، تفسیر، منطق، حدیث، رجال، حکمت، فلسفه، عرفان و علوم قرآنی از رشته‌های متداول و شاخص حوزه‌های علمیه شیعه است. بدیهی است که هر علم و فن و رشته‌ای، شاگردان و طالبین خاص خود را دارد، یکی فقه رامی‌پسندد، دیگری تفسیر و حدیث، بعضی جوای کلام و عرفاند، و... اما همه علوم اسلامی با تمام تنوع و پراکندگی و افتراقشان در یک نقطه مشترکند، و تمام شاگردان و طالبین علوم اسلامی در هر رشته‌ای که خواهان پیشروی باشند، در یک مکان با همدیگر تجمع و ملاقات می‌کنند، و آن نقطه اشتراک و مکان تلاقی، آن جایی است که همه آنها

باید از معبر خوش نسیم و دروازه طلایی ادبیات عرب عبور کنند، زیرا زبان همه علوم اسلامی، لسان عرب است، و هر دانش طلب معرفت جویی که خواهان تحصیل و فراگیری علوم حوزوی و یا هر رشته‌ای از علوم اسلامی باشد، ناگزیر است که در طلیعه ورود، از سرچشمه گوارا و دجله سان صرف ونحو و معانی و بیان، خود را سیراب نماید. بی‌شک این واقعیت غیر قابل انکار است که استاد مدرس افغانی ۶۰ سال مدرس و معلم ادبیات عرب در حوزه‌های علمیه نجف و قم و خراسان بود، و علما و فضلاء زیادی از این سه حوزه برخاسته‌اند و هر کدام در یکی از شعبه‌های علوم اسلامی متبحر و صاحب نظر و استاد و مدرس و مجتهد شده‌اند. بی تردید این حقیقت هم غیر قابل انکار است که اکثر علماء و فضلاء و مجتهدین فعلی، شاگرد مکتب بکر پرور و فکر گستر آن استاد ادب گوهر بوده‌اند. معجون این مقدمات و نتیجه این صغری و کبری منطقی در یک جمله لیسیده و عصاره یک عبارت، این می‌شود که مدرس، مدرسِ مدرسین و استادِ اساتید و معلم اکثر فضلاء و مجتهدین بوده است. در این مورد از زیان حجة الاسلام و المسلمین آقای افتخاری بشنویم:

استاد وقتی که در سال ۵۳ تازه وارد قم شده بود، رفت

خدمت یکی از مراجع، جمعی از فضلاء نجف هم در آن مجلس

نشسته بودند من هم بودم. یکی از فضلاء گویا پیش خود فکر کرده بود که چون مدرس تازه وارد قم شده و خیلی شناخته شده نیست نیاز به معرفی دارد. به همین خاطر استاد را خدمت آن مرجع چنین معرفی کرد که ایشان آقای مدرسنده، همان استاد معروفی که در نجف چندین سال ادبیات تدریس می‌کردند و اکثر اساتید فعلی از شاگردان ایشانند.

در این بین بلافاصله مرحوم مدرس گفت: حتی خود

حضرت آیه الله هم...

آن مرجع یک تبسمی کرد و گفت بله ما هم در محضر

درسی ایشان بوده‌ایم.

باری جوهره شخصیتی و ذات کیمیایی استاد، گوهر یکتائی است که هم پیشکسوتان و بزرگان حوزه او را می‌شناسند، و هم فضلاء و طلاب جوان و مبتدی. رشد و شکوفائی ادبیات عرب در دو حوزه قم و نجف، مدیون تلاش و از جان گذشتگی این شخصیت نامی است. شخصیتی که در طول ۶۰ سال تدریس بی وقفه - حتی در تعطیلات - با زبان و بیان و بنان خود، منظومه‌ای وسیع از تألیفات و نوارهای آفتابی و خورشید شاگردان آسمان مسند را به ارمغان نهاد. سرمایه‌ای عظیم و گنجینه‌ای پر بار بود از علم و ادب و لغت و معانی و بیان و فقه و اصول

و منطق و...

راستی، این کهکشان سیران، با کدام چاشنی و کلاهکی، چنین پرشتاب به اوج شرف و کمال صعود می‌کنند، چه نیرو و مواد آتشفشانی، در مخزن دستگاه عروجشان تعبیه شده که چنین پر قدرت تا عرش عبودیت و ملکوت فضائل عروج می‌کنند؟

پاسخ با کمی دقت و تأمل معلوم است. راز صعود و رمز پروازشان در کسب فضائل و طرد رذائل و جمع خصائل است. استاد مدرس از قبيله این فضیلت پیشگانِ رذیلت‌گریز است.

سختکوشی در تحصیل، خودکشی در تدریس، از خودگذشتگی در تحقیق، جانفشانی در تألیف، ایثار در دهش، استغناء در طبع، کرامت در نفس، محیط بر علوم و معارف حوزوی، متبحر و مجتهد در ادبیات عرب، مسلط به زوایا و جزئیات و نکات بسیار دقیق علوم عرب، خلاقیت در آثار، متعهد و حساس در انجام وظیفه، آبرو نهادن برای تربیت طلاب، استقامت در برابر هجوم طوفانهای تهمت، قناعت در زندگی، ساده زیستی در طلبگی، سحرخیزی و خودپالائی و مراقبت از نفس، شجاعت و ترس‌گریزی در بیان حقایق، مدافع سرسخت ولایت علوی، کوشا در اخذ فضائل، پرتلاش در رفض رذائل و... از عوامل ترقی و عروجش بود، و رمز موفقیت و ماندگاری استاد را باید

در واجدیت این خصائل و اوصاف دانست.  
 او در فضای معنوی و روحانی حوزه علمیه نجف، در شعشه پرتو  
 ذات درخشان علوی، و در ظل حرم ستر و عفاف ملکوتی مرتضوی،  
 بی تابلو و پلاک، فارغ از نام و نشان و املاک، دور از مقام و ریاست  
 مشغله ساز، راحت از شهرت و عنوان پرنشیب و فراز، خالی از رذائل  
 خانمان برانداز، با روحی نآلوده به زر و زور، و باطنی مقاوم و صبور  
 به تحصیل دانش و کسب کمال مبادرت ورزید. او رفت و با رفتنش  
 وادی ادب یتیم شد و علوم عرب بی نسیم.

من این سیاهه ناچیز، و این ورق پاره‌های ریز ریز را ناقابلانه در  
 پیشگاه روح پاک و طیبش نثار می‌کنم تا در این حوزه بیمار و رنجور از  
 کمی ادب، نسخه‌ای باشد برای دردمندان پایه ضعیف در ادب، و در  
 این قحطستان رجال ادب قطره‌ای باشد برای جگر تشنگان دجله  
 طلب، و تحفه‌ای باشد، برای تمامی ادب دوستان با ادب و خلاصه  
 بزرگیادی باشد از کوچک شاگردی.



گام سوم

از زادگاه تا بارگاه قدس



□ مژده میلاد

طلیعه ورود بزرگ مردی است ریز پیکر، از طایفه چکادمسندانِ فضیلت گستر، میهمان میمون قدمی، فرود آمده از مامن پررمز و راز عالم ذر، از درون منتظر صدور مجوز دخول به ندامتگاه نیلگون بام دنیا، و از برون همگی چشم انتظار قدم مبارک مولودی شهید آور، عاقبت، انتظار به سر آمد، و در فجر صادق یکی از روزهای سال ۱۲۸۴ هـ ش مجوز صادر شد و نوزاد وارد شد. چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی! هاتف مژده تولد فرزند پسری را بشارت داد، شور و شوق و شادی، نقش بند چهره‌ها شد. تمام خاندان از میلادش شاد و خندان، بی صبرانه منتظر نامگذاری نوزاد شدند. افسر جوان و غیور - مهتر خاندان - با چهره‌ای شادمان گفت: فرزندم را اسمش محمدعلی می‌گذارم. بدین سان عمر نگار دهر، زمان تولد استاد علامه شیخ محمد علی مدرس افغانی را سال ۱۲۸۴ هجری شمسی ثبت کرد.

## □ زادگاه خوش اقبال

روستای کرم خوش، با داشتن ده تا پانزده خانوار، از توابع خاریید است، خاریید دهی است از بخش المیتو، المیتو در منطقه جاغوری قرار دارد، و جاغوری در استان غزنین افغانستان است.

کرم خوش زادگاه استاد است، با پیکره‌ای خرد و ظاهری کوچک، اما در باطن سترگ و به وسعت بی کران اقیانوس، چون بزرگ مردی گوهرسان در گنجینه خود دارد، دورافتاده در گوشه‌ای از منطقه جاغوری، ساکت و آرام و بی پیرایه از برون، پرتنش و جوشان و فریادگر از درون، چه اینکه آتشفشانی در زادگاه خود دارد، جهل ستیز و خروشان در رزمگاه اندیشه و قلم و بیان.

با آمدن این نورسیده خوش قدم، اکنون این ده چون گذشته گمنام و بی نشان نیست، بلکه شهرت آسمانی دارد، زیرا میزبان ستاره‌ای است از آسمان علم و ادب، و این ستاره به نام نامی ادیب مشهور و نامور این ده، در دیوان مشاهیر آسمان مسندان عرش مسیر ثبت و ضبط شد.

ای کرم خوش، خوش بحالت و خوش به اقبال، که بعد از این، در این آسمان پرستاره اقلأ ستاره‌ای داری، درخشان و پرتالو، تو دیگر بی بضاعت و ندار نیستی، گنجینه‌ای داری سرشار از دُر شاهوار.

شکفتن این غنچه نوظهور در بوستان خانواده، طراوت و فروغ و درخشش فوق العاده‌ای برای کل خاندان به ارمغان آورد. پدر و مادر در کنار این نوگل خندان، خرسند و شادمان، روزهای خوش و شبهای فرخنده‌ای را می‌گذراندند، اما افسوس و صد افسوس که خنده گل همین پنج روز و شش بود، و بقول سعدی شیرین بیان، باد خزان بر ورقش دست تظاول زد و گردش زمان عیش ربیعش را به طیش خریف مبدل ساخت. ایام خوش در کنار فرزند بودن و ساعات شیرین لبخندهای نوزاد بسر آمد. آری، زمانه هیچ نبخشد که بازستاند.

قضیه از چه قرار است و مطلب چیست؟ که این افسر جوان ما چنین پریشان حال و مضطرب خاطر گشت. باری برادر، حکایت از این قرار است که بانک رحیل برخاست که کنون نه جای درنگست و وقت جان بازی است. از طرف فرماندهی کل قشون افغانستان موقعیت اضطراری و آماده باش کامل اعلام شد:

از آن جایی که در سرحدات مرز شمالی از طرف دشمن به خاک وطن حمله شده، هر فرد نظامی موظف است خود را در اسرع وقت به مراکز نظامی یگان مربوطه خود معرفی نماید. در پی این دستور اکید بود که این غیور مرد، دلاور کوله بار جنگ را بر بست و راهی منطقه درگیری شد.

### □ مراد علی، افسر غیرتمند و دین مدار

مرادعلی خان پدر استاد، افسری است جوان و غیور و شجاع، از نامداران منطقه جاغوری، صاحب منصب در خطه پهناور غزنین. این درجه دار در عصری می‌زیست که ابتداء حاکمیت بلشویکها در شوروی بود، حاکمیت وحشت و جنایت و تجاوز، حکومتی که عصاره پوکی و پوچی و پلیدی بود. در راستای این ماهیت تجاوزکارانه، نیروهای بلشویک به شمال افغانستان حمله و یورش برده بودند. خطه شمال در آتش طغیان و تجاوز شورویها می‌سوخت. در سرحدات مرز شمالی، لشکر عظیم از افغانها در حال جدال و درگیری با بلشویکها، از مرز و خاک خود دفاع می‌کردند. مرادعلی بعنوان یکی از افسران لشکر، فرمانده دسته‌ای از قشون نظامی افغان بود.

فرمانده نظامی منطقه، به جهت مسائل امنیتی و حفظ جان و ناموس مردم، دستور می‌دهد صحنه درگیری و اطراف آن، از غیر نظامیان تخلیه، و به جاهای امن‌تری برده شدند، افسران ارشد طبق دستور، زنها و بچه‌ها و افراد غیر نظامی را حرکت می‌دهند، در مسیر حرکت رودخانه‌ای نمایان می‌شود بدون معبر و پل. افسران همراه، ضمن

تحقیق و امتحان از عمق و سرعت و جریان آب، متوجه می‌شوند که سیر سریع آب به اندازه‌ای است که عبور زنها و بچه‌ها، به تنهایی از عرض رودخانه مشکل است، و طول رودخانه هم طولانی و نیاز به پیمودن مسیر زیادی دارد. افسر ارشد دستور می‌دهد که سربازان و نظامیان، زنها و بچه‌ها را به پشت خود گرفته و از رودخانه عبور کنند. خوش بود گر محک تجربه آید به میان. گاه امتحان است و تجزیه سره از ناسره. فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال<sup>(۱)</sup> - در هجوم طوفانی و زلزله وار شکم و شهوت و شهرت باطنها ظاهر می‌گردد. و رسوبهای متعفن خبثت و دنائت و ناخالصی‌های شیطانی رو می‌شود. در این جا بود که جوانمردی و غیرت مراد علی بروز کرد، و در میان آن همه نظامی و افسر، مرد از نامرد مشخص شد. پدر استاد به شدت با دستور فرمانده اعتراض و مخالفت کرد. علت ایراد و مخالفت معلوم است. در تحت کدام قانون و به چه علت عده‌ای سرباز نامحرم زنهاى جوان را به پشت خود سوار کنند؟ چنین عملی زشت و نامشروع است. باعث لکه دار شدن ناموس مردم و تحریک شهوت و ترویج بی بندوباری است. هر پاکدامن غیرتمندی که ذره‌ای از حیاء و ناموس پرستی و

۱- قال علی (ع): فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال. در بحرانهائو تحولات اجتماعی،

کرامت در وجودش باشد نمی تواند چنین صحنه ای را مشاهده کند، تا چه رسد که کار به عمل هم برسد.

زیرپا گذاشتن ارزشها و احکام و مسائل دین، برای دین مدارِ ناموس پرستی چون مراد علی که مؤمن به اصول و مبانی اسلام و معتقد به ارزشهای فضیلت بخش مذهب می باشد، بسیار مشکل یا غیر ممکن است. در این بن بست انتخاب تلخ، و در تنگنای نفس گیر منگنه امتحان، افسر جوان ما، سربلند و روسفید و پیروز از آب درآمد. او جانب دین و ارزشهای معنوی را گرفت و مقررات خشک و بی روح و ضد ارزش قانون نظام را زیر پا نهاد. دستور اسلام را بر دستور فرمانده، ترجیح داد. لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق<sup>(۱)</sup>. آفرین بر این شجاعت و غیرت دینی و استحکام اعتقاد. به اندازه ای در تصمیم و انتخاب و اعتراض خود قاطع و جدی بود که با اسلحه اش بر لب رودخانه محکم و استوار ایستاد و تهدید کرد که هر سربازی این عمل زشت را انجام دهد با اسلحه من طرف است. مرد عمل و کارساز کسی است که اگر انتقاد و اعتراض کند، راه حل و پیشنهاد را هم ارائه دهد.

۱- قال علی (ع) لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق. اطاعت و پیروی از مخلوق در جایی که سبب نافرمانی و معصیت پروردگار باشد، سزاوار نیست. نهج البلاغه فیض اسلام - حکمت شماره

مرادعلی پیشنهاد کرد که برای رفع این مشکل، یک گذرگاه موقتی از سنگهای بیابان و تنه درختان، در ظرف یکی دو روز بوسیله سربازان و کمک غیر نظامیان ساخته شود، تا زنها بدون پیامد غیر شرعی براحتی عبور کنند.

مخالفت و تمرد مراد علی برای فرمانده و سایر افسران غیر قابل تحمل و بسیار سنگین بود. سرپیچی از دستور ما فوق در نظام ارتش، آن هم در زمان جنگ عقوبتی عظیم و عاقبتی شوم در پی دارد. اما مرادعلی برای اعتلاء دین و اجراء احکام اسلام و حفظ شرف و ناموس، تمام عواقب ناگوار، حتی دادن جان را برای خود خریده بود. افسر مافوق تمرد و مخالفت مراد علی را به مرکز کل فرماندهی گزارش داد. از ستاد فرماندهی مرکز، دستور رسید که افسر متمرّد و خاطی را محاکمه صحرائی کنید و جهت عبرت، مجازات اعدام را در حضور دیگران اجراء نمائید.

موقعی که دستور فرماندهی مرکز رسید، غروب آفتاب بود و هوا در حال تاریک شدن، مراد علی را در اتاقی زندانی کردند تا در طلوع صبح روز بعد او را محاکمه و اعدام کنند. این جوان شیردل، در ظلمت نفس زندان به زنجیر کشیده شد. شب تاریک و بیم موج سهمگین و نفس گیر او هام وحشتناک زندان و محاکمه و اعدام، گرچه آرام و

قرارش ربوده بود، اما سروش آرام بخش الهام ملکوتی، و نسیم دلنشین و روح نواز یاد و ایمان به پروردگار، و اعتقاد به نعیم جاودان بهشتی، چنان درجه اراده و استقامت و ثبات و پایداری و شجاعتش را افزایش داده بود، که ذره‌ای ترس و تزلزل و دلسردی و پشیمانی در دژ فولادین روحیه‌اش نفوذ و تأثیر نمی‌کرد. سرانجام این خروشمرد غیرتمند در تاریکی محبس، تسلیم تقدیر پروردگار شد و منتظر ماند که قلم سرنوشت چه خطی برای او خواهد نوشت. او در انتظار مرگ و مرگ در انتظار دستور خداوند. اما دستور خداوند بر طرحی قرار گرفته بود غیر از آن نقشه‌ای که دیگران کشیده بودند. دشمنان می‌خواستند او نباشد. خدای خواست او باشد، تا بوسیله او بزرگ مردی بزرگتر از او، عالمی گوهر نشان، ادیبی بلند بنیان، مدرسی خوش بیان، استادی پر عنوان، محقق عرش مکان تربیت شود، افتخار ایران و افغان.

تقدیر الهی حیات و بودنش را می‌خواست، و در پی این اراده و تقدیر قطعی و تخلف‌ناپذیر پروردگار، عده‌ای از غیرتمندان و هوادارانش، نیمه شب از پشت دیوار زندان نقبی زدند و او را آزاد کردند. او هم شبانه از منطقه فرار کرد و بسرعت بطرف زادگاهش روستای کرم خوش رفت.

آری قانون و سنت پروردگار است که ان تنصروالله ینصرکم و یتب

اقدامکم. هر کس دین خدا را یاری کند خدا هم به یاری و کمکش می‌شتابد. وقتی درخشش خورشیدی فضل و رحمت و کمک پروردگار بر کسی تابید، هیچ نیرویی توان ظلمانی کردنش را ندارد. او برای احیاء و آزادی دین خدا، جانش را داد، خدا هم در عوض برای آزادی او جانش را پس داد. من کان لله کان الله له<sup>(۱)</sup> هر کس با خداست خدا هم با اوست.

#### ذوق دیدار و شکر پروردگار

مرادعلی شاکر و خوشحال از حیات و آزادی خود، و بالنده و سرفراز و خشنود از انجام تکالیف و اقدام شجاعانه و پایان خوش آن، بسرعت از منطقه خطر دور شد. شیرینی دیدار فرزند و ذوق رسیدن به خانه و خانواده، چنان تلخی بی‌خوابی و خستگی راه و وحشت تعقیب را از جانش بدر کرده بود که ره بیست روزه راه، ده دوازده روزه پیمود. چه خوش است بعد از دو سال دوری از وطن و تحمل مشقات جنگ و تلخی‌های صحنه جدال و خطر و خستگی راه، بوطن رسیدن و دیدار یار دیدن. کم‌کم به خطه خاریبید نزدیک می‌شد. همینکه از دور دیوارهای گلین و ساده زادگاهش را دید، نسیم خوش لبخند فرزند و

فضای روح بخش و دل آرای خانه، در چمن زار خیالش ترسیم شد. اما افسوس که این منظره خوش در عالم خیال بود و نه در صحنه واقعیت. شهد شیرین سرور، به تلخی نیش زنبور مبدل شد، و حلاوت به مرارت.

در غروب غمبار ده، مردان سالخورده، خسته از تنهایی خانه، در کنار دیوار نشسته با همدیگر صحبت و اختلاط می‌کردند. شبی از دور نمایان شد. چشمها به طرفش تیز و روان گشت. دیدند انسانی پیاده و شتابان می‌آید. قلبها به تپش افتاد که خدایا این مرد کیست که چنین خروشان و سهمگین می‌آید. نزدیک که شد، دیدند افسر سرشناس و غیور منطقه مراد علی خان است. بعد از سلام و احوالپرسی، اولین سؤال مراد علی این بود که: فرزندم و مادرش حالشان چگونه است، آیا زنده‌اند؟ حاضرین جواب دادند که فرزندت محمد علی زنده است اما مادرش از این تنگنای دنیا رحلت کرده و به سرای ابد شتافت.

در اینجا است که مراد علی در همان جا به خاک می‌افتد و سجده شکر می‌کند، آری، سجده شکر. انسان فهمیده و زمان شناس را دریاب! چه طرحی در مغز این شخص می‌گذرد؟ آیا این جا، جای سجده شکر است یا جای بی‌تابی و گریه و ناراحتی.

ناراحتی برای فقدان همسر. اما او در فضای ذهن وسیع و آینده بین خود نقشه‌هایی، روشن و سرنوشت ساز برای خود، و آینده‌ای سرسبز و هدفمند و عرش مسیری برای فرزندش در نظر داشت. بر اساس این طرح معنویت زا بود که چنین خاضعانه و شاکرانه به خاک افتاد. آن سجده شکر برای چه بود و آن طرح مقدس و فضیلت بخش چیست؟ همت بلند و در نظر داشتن آینده متعالی، اقدام کارهای بزرگ و حرکت درخشان و جاودانه را بدنبال دارد. مراد علی شخصیتی است بلند نظر و عظمت بین، او در نظر داشت فرزندش با پیمودن مدارج کمال و عروج ملکوتانه، به چشمه خورشید برسد و کهکشان علم و فضیلت و اندیشه و تقوی را تسخیر کند. و گوهر مقصود را بدست آورد. مقدمه تعالی و عروج و پیمودن مراحل کمال، زحمت بسیار و کوچ از دیار و ترک ایل و تبار می‌طلبد. ابتداء این مسیر نفس گیر، هجرت از وابستگیها و متعلقات دست و پاگیر است. آزادی و فراغت بال می‌خواهد. افسر صخره پیمای ما، می‌خواست برای این اقدام مقدس و حرکت معراج گونه‌اش آزاد و رها از هر قید و بندی باشد، تا سبکبال و مجرد بسوی مقصد پرواز کند. مسئولیت و وابستگی به زن، و وجود ناموس انسان را مقید و وابسته می‌کند. ناموس آبروی انسان است. در آن دوران که وسیله نقلیه پای پیاده بود و مرکب حیوانی،

مسیر هم طولانی، همراه بردن زن، مشکل و طاقت فرسا بود. اگر هم ماندن را بر هجرت ترجیح می‌داد و در حلقه تنگ و دور افتاده زادگاهش در کنار زن و بچه، خود را زندانی می‌کرد و به زندگی لاک پستی و تکراری خود ادامه می‌داد، به آن هدف درخشان و مقصد والای خود نمی‌رسید، و اگر هم دست فرزندش را می‌گرفت و همسرش را رها می‌کرد، باروحیه غیرت و مردانگی او سازگار نبود، و اگر هم همسرش را با خود می‌برد مشکل مضاعف می‌شد.

سجده شکر برای اینکه، آن قید و وابستگی نسبت به زن و همسر، در بین نیست، آن مسئولیت سنگین تعهد در قبال ناموس برطرف شده. از طرفی در آن فضای استبدادی و خفقان زده‌ای که در آن دوران بر خاک و طنش سایه سیاه و شوم افکنده بود، نمی‌توانست در آن دیار درنگ کند، و چون دیگران دایره‌وار دور خود بچرخد، و شاهد مرگ تدریجی خود، و از بین رفتن سرمایه حیاتی و عزت و مردانگی و همت غیرتش باشد. سجده شکر برای اینکه در مسیر حرکت بسوی قله‌های کمال و معنویت، اقلاً مونس و یار و همراهی دارد. سجده شکر برای اینکه می‌تواند اثری جاودان و ماندگار و بالنده از خود به جا گذارد. اکنون مراد علی تنها نیست. دو مراد علی است محکم و استوار در کنار همدیگر، همسفر و همراه و همدل و همرازا

باری، بعد از دو روز ماندن در وطن و جمع آوری مقداری توشه راه، و خداحافظی و تودیع با ارحام و اقرباء، فرزندش را به پشت خود گرفت و با چکمه‌ای از فولاد و ساقی از آهن، سفر شگرف و پویای خود را آغاز کرد. سفری که انتهائی خوش و شیرین و سرسبز داشت. از کجا و از چه مسیری حرکت کند که گرفتار رهنزان و دژخیمان تعقیب گر نشود؟ خوشبختانه او خود افسر بود و یک نیروی زبده و زرنگ و زیرک نظامی، از اکثر بیراهه‌ها و چپ راهها اطلاع داشت، و می‌دانست ابتدایش از کجاست و به چه نقطه‌ای ختم می‌شود، این بود که بسان سیاره به سیر کهکشانی خود ادامه داد. بماند که در مسیر حرکت با آن همه ناهمواریها و گردنه‌های وحشتناک، و باریک راههای نفس‌گیر و پریچ و خم کوهستان، و سنگلاخهای تبرین و ساطوری کوهپایه‌ها، و راههای دور و دراز دشتها، و گرمای بیابان و سرمای کوهستان، و با داشتن کوله باری سنگین، چه مشکلات طاقت سوز و بی‌خوابیها و خستگی‌های جان‌گزا و دشواریها و سختیهای پیل برانداز را به جان خرید و تحمل کرد. بله، سعی نابرده در این راه به جایی نرسی.

#### □ در جستجوی معنویت

این چریک صخره پیمای، بعد از استقامت و تحمل رنجهای بی‌شمار

و گرفتاریهای جان ستیز، سرانجام به مرز شمالی افغانستان رسید و از آن جا وارد خاک تاجیکستان شد. در نظر داشت در یکی از شهرهای تاجیک زندگی ساده و مختصر و درویشانه‌ای فراهم کند، اما قبل از جایگزینی و تشکیل زندگی، و مقدم بر هر کار و اقدام لازم، اساسی‌ترین مسئله و اصلی‌ترین مطلب برای او، سلامت دین و حفظ عقیده و ایمانش بود. برای فردی غیرتمند و متعهد و معتقدی چون او و امثال او، تمام هستی و حیات و زیست و تنفس و زندگی شان، آرمان و عقیده و مذهب است و دفاع و حفظ از آن، بقیه مسائل تحت الشعاع و در فرع است، حتی جان مادی و تن خاکی.

هر چه جز بار غمت بر دل مسکین منبستود از دل من وز دل من آن نرود  
 آنچنان مهرتوام در دل و جان جای گرفتارگر سر برود از دل و از جان نرود  
 او در پی یک فضای روحانی و ملکوتی بود که قبل از تأمین نیازهای مادی، نیازهای معنوی اش برآورده شود. او در فکر رشد و بالندگی علمی و تکامل معنوی خود و فرزندش بود. دنبال چمنزار فاصله‌ای بود که آزادانه بتواند گلبرگهای فضیلت و کمال و اخلاق و تعالی و معنویت را بچیند. بعد از چندین روز اقامت، و تحقیق درباره کیفیت دین داری مردم و جایگاه مذهب در بین آنها، و بررسی وضعیت اخلاق و فضائل و رفتار و زندگی مردم، متوجه شد که بیراهه

آمده، این همان جائی نیست که مطابق روحیه فضیلت مندش باشد. فهمید که از چاله درآمده و بر لبه چاه قرار گرفته. با وجود اینکه افغانستان وطن، و منطقه خاریید زادگاهش بود، و بدیهی است که خاک وطن جذابیتهای شهد آوری دارد، خانه و کاشانه و دیدار اقوام و دوستان و در کنار آغوش گرم خانواده بودن و مناظر دل آرای دشت و صحرا و کوهستانش کششها و شیرینی های لذت بخشی دارد، اما به خاطر حفظ دین و کسب معنویت و جذب فضائل و قرار گرفتن در مسیر رشد و کمال و بالندگی، از تمام آن جذابیتهای و لذتها چشم پوشید و دست کشید و رنج سفر و مرارتها و مشکلات پر خطر را به جان خرید تا در دیاری قرار گیرد که مطابق روحیه خداجویانه و باطن معنوی اش باشد، در حالیکه وقتی به خاک تاجیک رسید، و وضعیت دین و مذهب و اخلاق مردم را دید، متوجه شد که صددرجه بدتر از افغان است. چه شده است که رهپوی خستگی ناپذیر ما، چنین آشفته و پریشان، از این دیار، رنجور و بیزار گشته؟

مطلب از این قرار است که وقتی مراد علی وارد خاک تاجیک شد، مصادف بود با انقلاب کمونیستی، اوایل حکومت بلشویک در خاک شوروی سابق بود. ماهیت انقلاب مدفون شده کمونیستی، ضد دینی بود، نه تنها ضد دین بلکه ضد اخلاق و معنویت ضد فضائل و

خصایص نیکوی انسانی، ضد هر چه شرافت و فضیلت و انسانیت است.

بدیهی است که چنین حکومت بی ریشه‌ای همچون آتشفشان گداخته‌ای، هر پدیده و مظهری که رنگ و بوی دین و مذهب داشته باشد می‌سوزاند و از بین می‌برد، و چون طوفان سهمگین هر چه مارک طهارت و خلوص و ایمان و فضیلت و کمال داشته باشد، در هم می‌شکند و نابود می‌کند. واضح است که روحیه فضیلت خواه و کمال جوی او، به هیچ وجه با چنین حکومت متعفن و آلوده‌ای سازگاری نداشت.

#### □ لحظه سخت انتخاب

لحظه، لحظه سخت انتخاب است و گاه امتحان، انتخابی در بطن امتحان، امتحانی سخت و انتخابی سرنوشت ساز. دو راهی انتخاب، عجب نفس‌گیر و خفقان‌زا است. در این نقطه کور که دستان حیرت، چشم عقل و دید تفکر را می‌پوشاند، و تردید و تشکیک دست در دست هم داده، فضای روشن و صاف ذهن را غباری می‌کنند، در چنین غروب مبهم و غباری ذهن، تصمیم‌گیری و انتخاب چقدر مشکل و طاقت فرساست. باری، مراد علی در وسط این دو راهی تردید مانده

بود، که کدام راه را انتخاب کند، بماند و در مگاک تنگ و تاریک و متعفن حکومت کمونیستی و اسباب بازیهای سرگرم کننده و پرفریب آن، همچون کرم در گندابه‌های بظاهر شیرین و شهد بخش و شکم پرکن آن بلولد، و خود را به لذتهای زود گذر و جذابیتهای موقت و آنی، دنیای دنی دلخوش سازد، و یا ملکوتانه همچون طایر عرش آشیان، بسوی دیار پاکان پرواز کند، و از هرچه پوچی و پوکی و پلیدی است بگریزد، و روح و جان و ذهن و باطن خود را در پرتو شعشعه عبودیت و تقرب و تزکیه و تقوی و تکامل، شستشو دهد.

چقدر سنگین و نفس گیر است، لحظه توقف بین جدال نفس و عقل، نفس می‌گیرد: درنگ کن و بمان و خوش باش و لذت ببر. عقل می‌گوید: برو و پرواز کن و فریب نخور و خود را از این فاضلاب بظاهر خوشآب نجات ده. او در تنگنای چکاچک جدال بین نور و ظلمت بود که هاتفی از غیب، در درون جاننش طنین انداز شد و به او نهیب زد:

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا

حیف است ز خوبی، که شود عاشق زشتی

با وجود اینکه راه دور و درازی آمده بود، چقدر مشقتهای ره و مرارتهای کوه و خستگی دشت و گرمای بیابان و سرمای کوهستان را

تحمل کرده بود، با چه قدرتی و با کدام روحیه می توانست دوباره آن همه تلخیها و بی خوابیها و سختیها را برگرده جان بکشد و آن همه راه را برگردد. واقعاً شجاعت و غیرت و مردانگی می خواهد.

اما او مرد غیرت و صلابت و مردانگی بود، و فرزند کوه و صخره و امواج متلاطم مشکلات، ذره ای از هدر رفتن زحماتش مایوس و دلسرد نشده بود، و از اینکه راه دور و درازی در پیش دارد، رخنه ای در روحیه صخره سانش وارد نشده بود. در راه طلب تیغ مرارتها و داغ حرارتها سهل است و تلخی مشقتها شیرین. در اینجا بود که غیور مرد صحنه پیکار، فاتحانه جانب عقل و ره نور را انتخاب کرد و تصمیم قاطعانه بر ترک دیار تاجیک گرفت. اما مسئله اصلی این بود که به کجا برود؟ در جستجوی دیار قدسی بود که بتواند آن التهاب جوشان معنویت جویش را ارضاء کند، و آن باطن فضیلت طلبش را آرام و تسکین دهد.

یکدفعه نوری در بارگاه وجودش تابید و راه را یافت. بله، ای عزیز من، در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست. والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا. هر کس در راه ما تلاش کند. یقیناً ما هم راه هدایت و سعادت را نشان می دهیم. او در هدایتگاه باطن خود، گوهرستان ملائک پروری را یافت که می توانست آرزوهای مقدس و معنویش را

برآورده سازد، و مامن امنی باشد برای پرورش روح معنوی، و تزکیه و تطهیر باطن، و رشد و تعالی روحیه علمی و کمال خواهی او و فرزندش. این همان گوهر مقصودی بود که عاشقانه و دیوانه وار سالها در جستجویش بود و سرانجام آن را یافت، و آن گوهر مقصود بارگاه ملکوتی حضرت امام رضا (ع)، مشهد مقدس رضوی بود.

#### □ بسوی سرای فضیلت فشان

از آن زمانی که نورافکن الهام بخش و هدایت گر ذهنش راه سرسبز و معراج مسیر مشهد رضوی را نشان داد، لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. بلافاصله باروبنه مختصرش را بست و فرزندش را بر پشت خود گرفت و چکمه خستگی شکنش را به پا کرد و عصای آهنین اراده‌اش را بدست گرفت و دستار خواب براندازش را به سر بست و با شوقی جوشان و ذوقی بی پایان، بسوی سرای فضیلت فشان براه افتاده چنان لذت دیدار و ذوق عشق سراسر وجودش را فرا گرفته بود که ره سه ماهه را یکماه پیمود.

و عده وصل چون شود نزدیک

آتش عشق تیزتر گردد

از مرز سرخس وارد سرزمین ایران شد. بوی عطر آگین فضای دانش آفرین و نسیم دل‌انگیز معنویت زای خاک پاک ایران، و شمیم عینر زای فضل و کمال و صفای حرم رضوی چنان مشام جانش را معطر و سرمست و شیدا کرد که پروانه وار بسرعت خود را به شهر مشهد رساند. همینکه از دور، قبه منور و درخشان امام رضا (ع) را دید، از شدت شوق دیدار و لذت وصل، چنان بر جای خود مسحور و میخکوب شد که توان حرکت از او سلب گردید، اما روح در تلاطم و جوش و خروش زیارت زرین بام رضوی بود. عاقبت مرغ روحش تاب ماندن در قالب جسمش را نداشت، دیوانه وار میله‌های قفس تن را در هم شکست و به پرواز درآمد و خاضعانه و خالصانه در کنار گنبد متألّاش سر تعظیم و تکریم فرود آورد و بوسه‌ای بر قبه زرین بارگاهش زد و برگشت.

باری مسافر شوق زده و خستگی‌ناپذیر ما، بعد از زیارت و پابوسی حرم عرش آستان رضوی، و گشت‌گذاری در شهر و دیدن دلبستگی و گرایش مردم به دین و مذهب و تشیع و اخلاق و طهارت و عبودیت، متوجه شد این همان مدینه موعودی است که سالیان دراز در انتظارش بود. در جستجوی تشکیل زندگی آبرومندانه و مختصری بود که بتواند در کنار حرم مقدس رضوی، راحت و بی دردسر به کمالات معنوی و

علمی خود و فرزندش سروسامان دهد. بعد از چند روز تکاپو و فعالیت، منزل ساده و محقری را جهت سکونت و ادامه زندگی تهیه کرد.

بدیهی است که برای سالک جهت رسیدن به هدف، مشکلات و موانعی در راه هست اما برای رهپوی نورسیده و زجر چشیده ما، که آن همه کوههای سهمگین و سرسخت مشکلات را براحتی پشت سر گذاشت، چنین موانعی کوچک و سهل است، ولی در عین حال مانع، مانع است باید از سر راه برداشت، بزرگترین مانع برای او، یافتن مقصد و پیمودن راه بود که به لطف پروردگار و جذب و عنایت امام رضا (ع) حل شد و برطرف گردید.

دومین مانع، مسکن بود که این هم حل شد. سومین مسئله برای او اشتغال و تحصیل معاش بود، برای این امر لازم بود که فضای خانه را رها کند و وارد بازار کار و اشتغال شود تا مختصر درآمدی جهت تداوم زندگی بدست آورد، ولی مانعی که بر سر این مسیر بود وجود فرزند دلبنده و دردناک او محمد علی سه چهار ساله بود، و او مجبور بود فرزندش را در خانه رها کند و سرکار برود، در حالی که او در این شهر مقدس غریب و تنها بود و مونس و رفیقی نداشت تا فرزندش را نگه دارد. برای رفع این مشکل چاره‌ای نداشت، جز اینکه تشکیل خانواده دهد، تا از یک طرف

فضای خانه را اداره کند، و از طرف دیگر محمدعلی را نگهداری وتر و خشک سازد، و همدم و مونس باشد برای غربت و تنهایی این غریب تازه وارد ما. به شکرانه پروردگار این مشکل هم حل شد و خانواده دلسوز و وفاداری خداوند نصیبش کرد. چند سالی بر این منوال گذشت.

#### □ جوانه‌های نبوغ

محمد علی کوچولو، با شور و شوق و طراوت کودکانه، در کوچه پس کوچه‌های مشهد، با بچه‌های همسایه، بازی کنان روز بروز بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد، چه حال و هوایی داشت، شاداب و سرحال و پرنشاط، ذره ذره ریشه‌های نبوغ و خلاقیت و تعالی در سرزمین وجودش مستحکم‌تر می‌گشت. به سن ۷ تا ۸ سالگی رسید، پدرش متوجه شد که جوانه‌های عظمت و بزرگی و فضیلت از لابلای حرکات و رفتار و شیرین‌کاریها و بلبل‌زبانیهای کودکانه‌اش هویداست. او که از جان و مال و وطن و زندگی و نام و نشان و منصب خود گذشته بود و سرمایه‌هنگفتی برای رشد و تعالی و بالندگی فرزندش هزینه کرده بود، منتظر چنین روزهای سرسبز و پرباری بود تا شاهد به بار نشستن زحمات و هدرنرفتن سرمایه‌هایش باشد. بعد از تحقیق و جستجو، مکتب‌خانه فعال و مطمئنی را پیدا کرد، و دست فرزندش را گرفت و در

دست استاد نهاد و به ملای مکتب سفارش کرد که: این فرزندم را دریاب و در تعلیم و تربیتش تلاش و مواظبت کن، بعد متوجه می‌شوی که در میان این صدف چه گوهری نهفته است. استاد او را پذیرفت و در جمع سایر شاگردان قرارش داد، و چون سرش شلوغ بود متوجه منظور مراد علی نشد.

استاد شروع کرد: الف باء تاء ثاء... روز اول تحصیل است و روز کاشته شدن الف و باء ادب و بزرگی در سرزمین حاصلخیز و مستعد طفل تازه وارد مراد علی. استاد مکتب برای اولین بار، شاخه الف را در باغچه ذهن محمدعلی کاشت. این قلمه چنان مستحکم و پایدار در سرزمین پهناور و اقیانوس وجودش ریشه دواند که از آن یک نهال، جنگلی گسترده و شاداب و سرشار از ادب و ادبیات و علوم و فنون و فضل و کمال و خلاقیت سبز شد، که از هر درختش دهها شاگرد و صدها نوار و جلسات درس و بحث و کتاب و نکات بکر و قواعد علوم عرب و مسائل و مطالب علمی به ثمر رسید. روزهای سوم و چهارم بود که معلمش متوجه شد، این نونهال تازه وارد با سایرین فرق دارد. حرکات و نحوه تعلم و یادگیری و درس خواندنش را زیر نظر گرفت. متوجه شد، وقتی جلسه درس منعقد می‌شود، چنان مصمم و جدی و مستعد می‌نشینند و آماده پذیرش مطالب می‌شود همچون

آفتاب پرست در مقابل اشعه خورشید. انوار و اشعه مطالب را در هوا می‌قاپد و در شبکه ذهن خود جذب می‌کند. فهمید که نبوغ و استعداد فوق‌العاده‌ای دارد. ملای مکتب بعد از یک هفته متوجه شد که تمام مطالبی را که بیان کرده بطور تام و کامل در لوح زرین ذهنش حک شده است، و تعجب بیشتر این جاست که این شاگرد ریز پیکر همچون استادی زبر دست تسلط و قدرت بر بازگویی و تدریس هم دارد. در چنین منظره جالب و شگفت‌انگیزی بود که یک دفعه بیاد سفارش مراد علی افتاد که گفته بود: فرزندم را دریاب... بعد متوجه می‌شوی که در میان این صدف چه گوهری نهفته است. در این جا بود که فهمید چه گوهر گران قیمتی را به چنگ آورده است. ملای مکتب وقتی که هوش و ذکاوت و بیان شیوای او را دید، در هفته دوم، این گوهر کوچولو را مدرس تازه واردین قرار داد.

طی مکان ببین و زمان در سلوک فضل

کاین طفل یکشنبه ره یکساله می‌رود

و بدین سان ای برادر، استاد مدرس، مدرس شد، او از اول مدرس بود، مدرسی ریز پیکر. در هفته دوم مکتب، در سن ۸ سالگی، چنان نبوغ تدریس در او جوشان و خروشان بود که تاب ماندن در معدن وجودش را نداشت و همچون آتشفشان از همان اول تحصیل فوران

کرد. بهتر است این حکایت جالب را از زبان خود استاد مدرس بشنویم. مرحوم مدرس این مطلب را در جلسه درس سیوطی در بحث نائب فاعل در ذیل این شعر ابن مالک و ما لفا باع لما العین تلی - فی اختار و انقاد و شبه ینجلی، خبر هو محط حصول مالفا باع.... بیان می‌کرد:

من از اول مدرس بودم، یعنی از روزی که خودم را یک خورده‌ای شناختم تا حالا مدرس بودم، فقط هفته اول مکتب پیش استاد چیزهایی را خواندم و هفته دوم که ملای مکتب فهمید بیشتر از بقیه بلدم مرا معلم بچه‌ها کرد.

بچه‌ها را درس می‌دادم، قرآن، عم جزء، احکام و سایر چیزها. آن زمانها رسم بر این قرار بود که در طول هفته بچه‌ها هرچه خوانده بودند می‌بایست در آخر هفته، روز پنجشنبه امتحان پس دهند. بچه‌ای بود اسمش غلامرضا می‌گفتم چقدر از قرآن خوانده‌ای؟ انگشتش را می‌گذاشت روی یک کلمه‌ای از قرآن، می‌گفت از اینجا، بعد دستش را بلند بلند می‌کرد و دوباره می‌گذاشت همان جای اول و می‌گفت تا اینجا. انگشت غلامرضا که فرود می‌آمد روی نقطه اول، می‌شود محط. پس محط یعنی فرودگاه.

باری نابغه نوظهور ما، در مکتب بعد از یادگیری الف و باء و

حروف ابجد و عم جزء و مقداری از قرآن، شروع کرد به فراگیری گلستان سعدی و خزائن الاشعار جوهری، و خلاصه الحساب و نصاب الصبیان و تاریخ المعجم فی آثار ملوک العجم<sup>(۱)</sup> و تعدادی کتب دیگر، و چون از استعداد قوی و ضریب هوشی بالایی برخوردار بود، این مقطع مقدماتی را بسرعت در طی دو سال تکمیل کرد. پدرش از موفقیت و ترقی فوق العاده فرزندش بسیار خرسند و راضی بود. هر روزی که می‌گذشت، گلوژه‌های تازه‌ای از نبوغ و خلاقیت و استعداد در چمن زار وجودش می‌یافت، و همین یافتن‌های پی در پی بود که پدرش بیش از گذشته به او امیدوارتر می‌شد. و آینده درخشانی را در وجناتش می‌دید.

در پی این درخشش و بالندگی بود که تصمیم گرفت از هر طریقی شده و تحت هر شرایطی مقدمات و زمینه تحصیلات عالی علوم اسلامی و پیمودن مدارج کمال و فضل را تا آخرین مرحله برایش

---

۱- این کتبی که ذکر شد مواد درسی و کتب رسمی و متداول مکتب خانه‌های قدیم بود، که شاگردان مبتدی، مجبور بودند جهت آشنائی با متون ادبی و فرهنگی و یادگیری لغات و جملات زبان فارسی، آنها را فراگیرند. از میان کتب فوق مرحوم استاد مدرس بیش از همه به دو کتاب گلستان و تاریخ المعجم بیشتر سفارش می‌کرد که بخوانید. بنده کتاب تاریخ المعجم را دیده‌ام و مقداری هم خوانده‌ام. چاپ سنگی و قدیمی اش در بعضی کتابفروشیها موجود است. چاپ جدیدی از آن را ندیده‌ام. این کتاب گرچه اسمش سرناپای عربی است اما متن و محتوایش فارسی روان و سلیسی است که می‌توان براحتی فهمید و قابل استفاده است.

فراهم سازد. در راستای چنین هدف والا و تفکر مقدسی بود که بعد از اتمام دروس مکتب، فرزند دلبندهش را در مدرسه عباسقلی خان ثبت نام کرد.

اسم محمدعلی فرزند مراد علی در لیست طلاب حوزه علمیه مشهد مقدس نوشته شد، و بدین سان نوجوان تیزهوش افغانی، بعنوان طلبه رسمی حوزه علمیه مشهد در کسوت مقدس روحانیت قرار گرفت.



# گام چهارم

قدم به وادی قدس طلبگی



### □ باغ ملکوت طلبگی

گاه ورود به وادی مقدس روحانیت و دخول به حرم مطهر و معطر طلبگی است. در این ارض قدسی، شرط اول قدم آن است که نعلین خبثت و دنائت و ذلت و پوچی و پلیدی را درآوری. *فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى.* و روح و تن خود را با آب خلوص و تقوی تطهیر سازی، و موزه پاکی و طهارت و قناعت و عبودیت و ایثار و تلاش به پاکنی، که کهکشان دور و دراز و پرنوری از فضیلت و کمال و علم و شکوفائی و اعتلاء و عروج در پیش داری.

روز اول ورود طلبه نوجوان افغانی به مدرسه عباسقلی خان است. جامع المقدماتی زیر بغل و دفتری در دست و قلم و دواتی در جیب. همینکه قدم در آن باغ ملکوت نهاد، دید به به آنچه فضای دلنشین و روحانیت دل‌انگیزی، روح را تا چمنزار عرش به پرواز در می‌آورد.

عالم طلبگی عجب عالمی است، معنویت زا و فضیلت بخش، روضه رضوانی است که فضای دل‌ویزش مملو از صفا و سادگی و خلوص و یکرنگی است. روح را جلاء و دل را شفاء می‌دهد. قناعت و

عزت و کرامت در آن موج می‌زند. تلاش و فعالیت و سختکوشی در تحصیل، و جانفشانی و نفس‌کشی در تهذیب زیربنای آن است. همیشه گلبرگهایی از خلاقیت و ابتکار و نوآوری و خردورزی در باغچه سرسبز خود دارد.

ای برادر بدان که، چنین فضای دل‌انگیز و روحانیت ملکوتانه‌ای نصیب همه نمی‌شود. چه اینکه معرفت و روحانیت در گرانست که به هر کس ندهند. این آب حیات و شاخ نبات هدیه‌ای است که از عالم قدس افاضه و تقدیم می‌شود. این دعوت نامه فضل و کمال برای هر کس فرستاده نمی‌شود. شرط اول پذیرش، طهارت و لیاقت و گنجایش و عشق و خلوص و تقدس است. این جواز دخول برای هر بی سروپایی امضاء نمی‌گردد، کنگره عرش نیست منزل هر بوالهوس.

و اما این هدیه قدسی در این روز فرخنده در طبقی از نور و سبدی از عرش تقدیم نوجوان افغانی شد، و سرانجام، موهبت و افتخار ورود به روضه روحانیت شامل حال این نورسیده خوش قدم گردید. واقعاً زی طلبگی و کسوت مبارک روحانیت افتخاری است که برازنده گوهرهای پاک و روحهای تابناک است. چرا؟ چون این زی مبارک و این لباس مقدس، لباس انبیاء و ائمه اطهار (ع) است، لباس ساکنان حرم قدس، و ستر عفاف ملکوتیان است.

باری شاگرد خوش ذوق افغانی، در قدم اول طلبگی، با شور و شوق فراوان، شروع کرد به فراگیری دروس ادبیات، امثله، صرف میر، تصریف، عوامل، هدایه....

خوب است این فراز را از زبان شیرین خود استاد بشنویم، این مطلب را استاد در درس مغنی، الباب الاول، حرف الالف، الثانی ان تکون للاستفهام، در ذیل قوله تعالی قل تمتع بکفرک قليلاً، بیان کرد:

ما در مدرسه عباسقلی خان تازه امثله می خواندیم. پنج نفر بودیم، قبل از آن در مکتب خانه‌های قدیم درس می خواندیم، از مکتب درآمدیم که بشویم طلبه، یکی از پنج نفرمان تاب درس خواندن را نداشت و طلبگی را رها کرد، افتاد دنبال کارهای خلاف. دهاتیها از روستایشان اجناس می آوردند مشهد و می فروختند. این هم سر دهاتیهای ساده کلاه می گذاشت و اجناس را ارزان از دست آنها می قاپید. ما به او می گفتیم: شما طلبه بودید، حال که طلبگی را رها کردید، اقلأ انسان صالح و درستی باش، چرا مال مردم را می دزدی. او در جواب ما، دست می برد توی جیبش و سکه‌ها را به صدا در می آورد و با خنده می گفت این پر باشد حرام و حلالش فرقی نمی کند. حال خداوند به اینهایی که در فکر آخرت نیستند و دنبال جمع آوری مال و ثروتند

می‌فرماید: قل تمتع بکفرک قليلاً. از اینها هر چه می‌خواهی کیف کن. فوقش ۳۰ یا ۵۰ یا ۸۰ سال هم کیف کردی اما آخرش گذارت پیش ما می‌افتد.

چنان حال و هوای ابتداء طلبگی و طراوت و شادابی مدرسه عباسقلی خان در ذهن قوی و مغناطیسی استاد نقش بسته بود که وقتی مشاهدات و جریانات و خاطراتش را از آن مدرسه برای ما حکایت می‌کرد، ما تعجب می‌کردیم که چطور بعد از گذشت ۶۰ سال و بلکه بیشتر، هنوز مناظر و حوادث آن دوران، در نوار مغزش مانده است. آنقدر واضح و گویا بیان می‌کرد که حتی تعداد حجره‌ها و اسم خادمش را هم برایمان می‌گفت. مطلب ذیل توصیف جالبی است از مدرسه عباسقلی خان، این تعریف را در درس سیوطی در بحث حال در ذیل این عبارت او قُرْنٌ بِالِ الدَّالَةِ عَلَى الكَمَالِ نَحْوُ انت الرجلِ علماً. ذکر می‌کرد:

ما در مشهد اوایل طلبگی در مدرسه عباسقلی خان بودیم در آن مدرسه صرف میر و هدایه می‌خواندیم. آن مدرسه یک خادمی داشت بنام آشیخ جواد یزدی. این خادم آنقدر بلند همت و کوشا بود که روزها کارهای طلبه‌ها را انجام می‌داد و شبها پیش طلبه‌ها درس می‌خواند. مدرسه عباسقلی خان ۸۴ حجره داشت در هر حجره‌ای دو یا سه طلبه بود. این خادم از صبح پا می‌شد و

جارو می‌کرد و چای و قند برای طلبه‌ها آماده می‌کرد و تا غروب مشغول بود. بعد معلوم شد که شبها وقتی طلبه‌ها می‌خوابیدند، او یکی از طلبه‌ها را حاضر می‌کرده تا به او درس دهد. بعد از مدتی معلوم شد که یا مجتهد و یا قریب الاجتهاد است. خلاصه این آشیخ جواد یزدی که قد بلند هم بود با یکی از طلبه‌ها که خیلی چاق بود و اسمش شیخ مراد علی بود شوخی می‌کرد، به این شیخ مراد علی می‌گفت:

آنچه خویان همه دارند تو تنه‌داری

جوادی یزدی به قد رفته، تو پهنا داری

معنای مصرع اول، این است که هر هنری که در بزرگان هست در تو هست و این همان معنای عبارت ملاجلال است که می‌گوید: ال الدالة علی الکمال. یعنی ال در الرجل دلالت بر کمال دارد، یعنی تو کامل در صفات هستی.

احراز مقام عالی علم و فضل، و بدست آوردن گوهر کیمیائی شرافت و عظمت و بزرگی، در رسیدن به مدارج کمال و خلاقیت، عوامل مختلفی دارد، منتهی دو عامل اساسی و عمده‌اش، یکی تلاش و سخت کوشی و خود کوشی در تحصیل و تهذیب است، دوم آموزش و تعلّم اصولی و طبق برنامه، زیر نظر استاد زبردست ماهر. استاد با

سواد و صاحب نظر در ترقی و تعالی شاگرد تأثیر بسزا و حیاتی دارد. این که استاد مدرس افغانی به این درجه از کمال و فضل در ادبیات و سایر علوم نائل آمد، یکی از عواملش اساتید زبردست بود، مخصوصاً در ادبیات و علوم پایه زیر نظر ادبای بسیار ماهر و علامه و متبحری چون ادیب نیشابوری اول و دوم، و در نجف در تحت اشراف ادیب گمنامی از قفقاز، با کوشش و جدیت بیش از حدی درس خواند در این مورد فرزند برومند استاد جناب آقای هادی مدرس می‌گیرد:

پدرم می‌گفت که یادم هست بیش از ده دوازده سال نداشتم که در درس ادیب نیشابوری اول شرکت می‌کردم. من شرح نظام را پیش ادیب اول خواندم منتهی در نزد ادیب دوم بیشتر ادبیات خواندم.

باری ایشان در حوزه مشهد جامع المقدمات و سیوطی و حاشیه ملا عبدالله و جامی و شرح نظام و یک خورده‌ای از شرح لمعه را خواند، و در خدمت دو ادیب با عظمت و مشهور آن حوزه مقداری از پایه‌های ادبی خود را مستحکم کرد. اما این مقدار برایش کافی نبود.

ایام بر وفق حال می‌گذشت. او سرحال و با نشاط روزهای خوش و خرم نوجوانی را سپری می‌کرد. روزها در خدمت درس و بحث و استاد، شبها در آغوش لذتبخش محبت پدر و فضای دلنشین خانه،

آسوده خاطر و آزاد، اما ای حیف که زمانه یکسان نمی ماند و بر یک مسیر حرکت نمی کند. نشاط و طراوت گل، فقط همین پنج روز و شش باشد و بعد از آن باد خزان، خرمی و طراوت رخسار زیبایش را می رباید. ایام خوش نوجوان افغانی ما همین هفت، هشت سال ابتداء تحصیل بود که در مشهد، در دامن باصفا و پر مهر پدر با لذت و لبخند و شیرینی و خوشی چون برق گذشت. عاقبت این شیرینی به تلخی تبدیل شد و روشنائی به کدورت و تاریکی عیش مبدل گشت. چه اتفاقی افتاد که اوقات شیرین و خوش طلبه جوان منحص شد. پدر از میان رفت و تکیه گاه از دست بشد! افسوس که محور تمرکز محبتش از هم پاشید.

مرگ پدر برایش بسیار ناگوار و جانگداز و طاقت فرسا بود. پدرش در حق او نه تنها پدر بود، پشتیبان و امید بخش و محرک عروج و محور ترقی و پیشرفتش بود. عنایت و توجه و محبتش، سرمایه زندگی و تحصیل و عزتش بود. از دست دادن این سرمایه گوهرین و فروریختن این بنای مرمرین، برایش تلخ و جان گزا و شکننده بود.

بله، ای برادر، داغ تلخ است و لیکن بر شیرین دارد. ان مع العسر یسراً. گرچه مرگ پدر برایش تلخ و جانفرسا بود، اما همین داغ، برکات و آثار و ارمغانهای فراوانی برایش داشت. زیر بنائی مستحکم و

پولادینی از او ساخت که ساختمان وجودی‌اش را در برابر امواج متلاطم و شکننده مشکلات و جزر و مد‌های متراکم ناملایمات، چنان بیمه کرد که بعد از آن، ذره‌ای خلل و شکاف و کهنگی و پوسیدگی در آن یافت نشد. محرک پرشتاب و نیروبخشی را در دستگاه وجودش قرار داد که مایه ترقی و عروجش شد بسوی فتح کهکشانهای علوم و فنون و کمالات معنوی.

فقدان پدر درس بزرگی به او داد، درس اعتماد به نفس و اتکاء به خود و استغناء در طبع، درس جهش و تحرک، درس اینکه بعد از این باید متکی به استعداد و توانائی‌ها و تلاش و خلاقیت و نبوغ خودش باشد، درس قناعت و ایثار و پویندگی.

اما در عین حال تاب ماندن در مشهد را نداشت. دیدن جای خالی پدر برایش ناگوار و ملالت آور بود. سرایی که در آن پدر نباشد صفا و روشنائی ندارد. بدنبال هجوم این ناملایمات و بارش این غمها و غصه‌ها بود که تصمیم به هجرت گرفت. به کجا؟ به مرکز معنویت و فضیلت، به جهشگاه معراج مقصدان، به وادی عدالت و طهارت، به اقلیم علم و فضل و فقاہت و اجتهاد، به قله عزت و شرف، دیار نجف اشرف. با چه وسیله و مرکب و توشه‌ای؟

یک جهان درس همت و پایداری و تلاش و روحیه بلند کمال

خواهی در جواب همین پرسش نهفته است. آسمانی از رمزِ عظمت و بزرگی و حدیثِ صلابت و ترقی در باز شدن همین گنجینه است:

جان پرور است قصه اریاب معرفت

رمزی برو بهرس و حدیثی بیا بگو

ای برادر، با حوصله و اشتیاق خود را آماده کن. و با دقت و علاقه

فراوان فرازهای بعدی را بخوان، تا آن رمز رشد و راز پرواز را بیابی.



# گام پنجم

بسوی اقلیم علم و فضل و عدل



### □ هجرت، سکوی عروج و تحول

هجرت کیمیائی است که در عرصه زندگی همه پیامبران و ائمه (ع) و بزرگان و کهکشان نوردان و خورشید سواران بوده است. هجرت مبدأ تعالی و کمال، و مقدمه عروج و ترقی است. هجرت منشأ تحولات سترگ و انقلابات بزرگ در تاریخ عظیم بشری است. هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه. هجرت حضرت علی (ع) از مدینه به کوفه. نهضت جاودان و فضیلت گستر امام حسین (ع) عصاره هجرت آن بزرگوار از مدینه به کربلاست. هجرت موسی از مصر به دیار کنعان، هجرت ابراهیم و...

هجرت نه تنها در زندگی انسانها منشأ تحول و تعالی است، بلکه در حیات حیوانات و نباتات. هجرت از دانه به جوانه، از جوانه به ساقه، از ساقه به شاخه، از شاخه به برگ و شکوفه، از شکوفه به میوه. مراد از هجرت صرفاً تغییر مکان و انتقال از مبدأیی به نقطه دیگر نیست. اساس هجرت در درون و تحول باطن است. هجرت از سکون و خمودی به تحرک و صخره‌نوردی، هجرت از رذائل به فضائل، از

ظلمت به سوی نور. مفهوم هجرت نه تنها انتقال از بدی به خوبی است بلکه، انتقال از خوب به خوتر، از فضیلت به افضل، از نور به انور، پرواز از مهتاب به خورشید عالمتاب.

و اکنون طلبه خراسانی ما، قصد هجرت از فضای نورانی مهتاب رضوی به کهکشان انور آفتاب مرتضوی دارد. به‌به! چه مبدأ و چه مقصدی. آسمان مبدأ و عرش مقصد. از کجا به کجا؟ از منظومه شمس رضوی به کهکشان عرش علوی.

سال ۱۳۰۲ شمسی است، طلوعه قرن چهاردهم، ادیب نوپای افغانی ما به سن هیجده سالگی رسیده است. اول جوانی، سرحال و پرشور و بانشاط، مملو از همت و اراده و نیرو، دریائی از جوش و خروش و تحرک، صخره‌ای سترگ و با صلابت. بنگر که این جوان کیمیاجو چطور همت و تحرک و نیرو و اراده و صلابت و خروش و جوانی اش را در جهت صحیح مصرف کرد و در مسیر معقول قرارش داد. چقدر نیروهای جوشان و پرتحرک و قوی جوانی بیهوده و غیر اصولی هدر می‌رود. و یا در مسیر انحراف و باطل قرار می‌گیرد. توفیق پروردگار و عنایت ائمه اطهار (ع) و خلوص نیت و طهارت روح و جدیت خود جوان لازم است تا مسیر تعالی و کمال و علم جویی و تقوی قرار گیرد.

### □ ستیز با موانع و مشکلات

جوان کهکشان همت و صخره دل ما، تصمیم قاطع و عزم جزم به هجرت بسوی دیار نجف اشرف گرفت. از درون و از باطن و از حیث استحکام روحیه معنوی، هیچ کم نداشت، مستحکم و پایدار و مصمم، مشکل او از ناحیه امور مادی و امکانات مالی بود. دل پر از امید و شوق و ذوق و اراده، اما دست خالی و جیب تهی بود. و این امر برای آسمان گریزان کهکشانی و مردان الهی، چون او سهل و قابل درمان بود. سه مشکل اساسی پیش راهش بود، یکی اینکه مسیر بسیار طولانی و دور و دراز، از خراسان تا نجف قریب دو هزار کیلومتر بود، و هزینه مرکب به هیچ وجه برایش فراهم نبود، مجبور بود با پای پیاده این مسیر ناهموار و طولانی را طی کند. دوم اینکه خرج سفر و امکانات مالی برای تأمین نیازمندیهای بین راه از قبیل خوراک و پوشاک و.... به اندازه کافی نداشت. فقر و نداری عجیب اطرافش را احاطه کرده بود.

سوم اینکه تنهایی بین راه و نداشتن همسفر و نبود یاور برای او بود. با اتکاء به پروردگار و طلب توفیق از ائمه اطهار (ع) و با جانفشانی و ایثار، این سه مشکل را حل کرد. مشکل اولی را با نذر، دومی را با معجونى از فکر و همت و استقامت و قناعت، سومى را با

همسفر کردن و همراه بردن یکی از طلاب مدرسه.

و اما تفصیل مطلب: از یک طرف مسیر طولانی و مرکب هم غیر میسر، و از طرف دیگر، هدف مقدس و غیر قابل اغماض، برای تلفیق این دو امر ناهمگون، زمینه را طوری چید که خود را مقید و ملزم به شروع و اقدام کار و اتمام عمل نماید. تصمیم گرفت عملش را در دستگاه تکلیف الزامی و امر وجوبی قرار دهد، تا قدرت تخلف و سرپیچی از او سلب گردد و ناامیدی و دلسردی و تنبلی و درجاذدن به دژ مستحکم و پولادین همت و اراده و عزمش رسوخ نیابد. در پی چنین تصمیم شجاعانه و اقدام شگفت آوری بود، که نذر کرد بمدت یکسال از اربعین همان سال تا اربعین سال بعد، از مشهد تا کربلاء پیاده برود، و چون نذرش قاطعانه و از روی قصد و اراده و رضایت باطن انشاء شده بود، بر او چنین حرکت کهکشانی واجب شد. به به همت ببین، جرأت تماشاکن، و شهامت را نگرا

و اما درمان مشکل دوم، این واقعتهای سرنوشت ساز و شیرین و حیاتبخش در زندگی و روحیه او بود، که از یک طرف هزینه سفر تا نجف را نداشت، و اگر میخواست قرض کند، قدرت اداء آن را نداشت، و از طرف دیگر آن اندازه سرشناس و مورد توجه نبود تا دیگران به او کمک کنند.

همت بلند و نفس با عزت و طبع غنی او هم اجازه نمی‌داد، تا پیش کسی دست دراز کند. بدنبال چنین واقعیه‌های متعالی و شکوفا و جهت دار بود، که عاقلانه و منطقی، پیش خود فکر کرد، که من مقدار کمی پول دارم، این مقدار برای این مسیر طولانی کفاف نمی‌کند، معقول‌ترین شیوه این است که با این سرمایه بسیار ناچیز مقداری از اجناس و کالاهایی که دستفروشیها و دوره‌گردها در بساط خود جمع آوری می‌کنند، از قبیل: سوزن و نخ و دکمه و شانه و کیسه حمام و سنگ پا و... تهیه می‌کنم. این اجناس، بیشتر مورد نیاز دهاتیها و روستائیان است. این مقدار را با خود حمل می‌کنم، و از دهاتی به دهات دیگر، هر کجا که رسیدم بساطم را پهن می‌کنم. آنها می‌خرند، من هم در عوض مقداری پول از آنها می‌گیرم و مقداری نان و تخم مرغ و عسل و خوراکی از آنها می‌ستانم. دوباره با همان پول از شهرهای بین راه جنس تهیه می‌کنم و در روستاهای بعد می‌فروشم، تا اینکه برسم به کربلاء و نجف. بهتر است این حکایت هجرت را از زبان خود استاد بشنویم. این قصه را در درس سیوطی بحث موصولات در ذیل این شعر ابن مالک ان یستطل و صل و ان لم یستطل - فالحذف نزر و ابوا ان یختزل بیان کرد:

ما از مشهد پیاده رفتیم تا نجف برای درس خواندن، منتهی سفرم

یکسال طول کشید. ابتداء پهلوی اول بود. در آن زمان شناسنامه می دادند. مردم هم نمی رفتند بگیرند می ترسیدند، چون نمی دانستند عاقبتش چه می شود. برادرهایم شناسنامه گرفتند. آمدم اراک. بنایم این بود که پیاده بروم. هر کجا که می رسیدم. دیدم این دست فروشها، اجناسی را توی پیاده رو یا در صحن پهن می کنند و می فروشند. ما هم از همین ها تهیه کردیم. سوزن، دکمه، سنگ پا، کیسه حمام.... هردهی هر شهری پهن می کردم، دهاتیها می آمدند و می خریدند. من می گفتم همه اش به پول نمی فروشم، بروید مقداری نان، تخم مرغ و این چیزها بیاورید. آمدم اراک، زمستان سردی بود و عجیب برف می آمد. در اراک مثل دست فروشها بساطم را پهن کردم. روزی یک آقای محترمی آمد، در کنار بساطم نشست. این قضیه مال ۶۰ سال پیش است. گفت اهل کجائی؟ گفتم مشهد. کجایم خواهی بروی؟ نجف برای چی؟ برای درس خواندن. هیچی نگفت و رفت. فردا آمد و گفت بساطت را جمع کن تا برویم. گفتم کجا؟ گفت کاری نداشته باش. ما هم بساطمان را جمع کردیم و گذاشتیم توی آن قهوه خانه ای که شبها می خوابیدم. ما را برد منزل روحانی بزرگ و سرشناس اراک و به او گفت. این همان طلبه جوانی است که به

شما عرض کردم شبها توی قهوه خانه می خوابید، لذا مناسب نیست آنجا باشد. آن آقا از من پرسید آیا تو توی قهوه خانه می خوابی؟ گفتم بله. بعد به آن شخص گفتم ایشان را ببر مدرسه تا امتحانش کنند. وارد مدرسه که شدیم، دیدم به اندازه دو صف جماعت برفها را جمع کرده اند و کنار زده اند. نزدیک ظهر بود آقای می خواست نماز جماعت بخواند. آن شخص به امام جماعت گفت: حضرت آیه الله مرا فرستاده تا شما ایشان را امتحانش کنید که این طلبه هست یا نیست؟ از من پرسید چه خوانده ای؟ گفتم مقدمات و سیوطی و جامی و مقداری شرح لمعه. بعد به طلبه ای گفتم برو سیوطی بیاور. او هم آورد و باز کرد و گفت بخوان. همین بیت آمد ان يستظل وصل... من خواندم گفتم تجزیه و ترکیب کن گفتم ان، ان شرطیه، يستظل، فعل مجهول تا این را گفتم. چطور گریه، موش را می گیرد، یکدفعه کتاب را از من گرفت و روی کاغذی برای آیه الله نوشت: که ایشان طلبه زحمت کشیده ای است. و قابل ترقی، بعد آمدیم خدمت آیه الله. همینکه این نوشته را دید زیاد از ما تجلیل و احترام کرد و به ما کمک کرد و ما را روانه کرد.

تفصیل جریان و درمان مشکل سوم: طلبه شوق زده و بلند همت

ما، قضیه مسافرتش به نجف و کربلاء را، با چندین طلبه در میان نهاد، و از آنها درخواست همراهی و همسفر بودن کرد. اولین پرسش آنان این بود که با چه وسیله و کدام مرکبی می‌خواهیم برویم؟ همینکه جواب می‌شنیدند، با پای پیاده. می‌خندیدند و او را مسخره می‌کردند، سپس او را سرزنش و نهی می‌کردند که این چه فکر خامی است، این همه راه را با پای پیاده و دست خالی غیر ممکن است. اما آنها نمی‌دانستند که قهرمان صلابت و استقامت ما، شهر شاهین و جگر شیر در دل دارد، و چون آنها خود به زمین چسبیده بودند و قدرت صعود و ذوق عروج نداشتند، فقط پای لنگ و دل بی عشق و بال شکسته خود را می‌دیدند، به معراج روندگان را باور نداشتند.

بر زمین چسبیدگان را شهر معراج نیست

در نیابد هرگران جانی مکان عشق را

بعد از گفتگوی مستمر و جستجوی پی در پی و اصرار فراوان، عاقبت طلبه‌ای را به زور راضی کرد که با او همسفر شود. قرار گذاشتند که در حرم مطهر، بعد از نماز فجر، و بعد از زیارت و داع با امام رضا (ع) صبح روز اربعین از مشهد براه افتند.

### □ نقطه شروع اوج

صبح موعود فرا رسید. گاه هجرت است و سفر عشق. لحظه جدا شدن و وداع، لحظه سنگین و نفس‌گیری است. نقطه شروع اوج گرفتن است. انرژی و نیروی بسیار زیادی لازم است، زیرا باید با تمام تعلقات و وابستگیها و کششها و جذابیتها جاذبه زندگی مقابله کرد و غالب آمد. لحظه کنده شدن از شهر و دیار و زیباییها و دوستان و رفقاء و خاطرات خوش کودکی و نوجوانی است.

لحظه جدائی از خانه و کاشانه و کوچه و برادر و خواهر است. اما چنان عشق سفر و ذوق پرواز به دیار محبوب، و آرزوی رسیدن به سرای معشوق روح و جانش را مست و شیدا کرده بود که ذره‌ای به فکر آن زیباییها و جذابیتها نبود.

قلم را آن زیان نبود که سر عشق گوید باز

وراء حد تقریرست شرح آرزومندی

باری مهاجر دریا دل ما بعد از نماز فجر و مراسم زیارت و تودیع، بسم الله گویان با همسفرش براه افتادند. روز اول با هم و در عرض همدیگر حرکت می‌کردند. روز دوم او از جلو و همراهش از پشت سر. روز سوم مهاجر افغانی ما در رخسار گرد گرفته رفیقش آثار

انکسار و ناراحتی و خستگی مشاهده کرد. او چست و چالاک همچون سمند تیزپای حرکت می‌کرد، اما همراهش به کندی قدم برمی‌داشت. علت سستی و ناراحتی اش را پرسید. او جواب داد، من منصرف شده‌ام، خستگی و پیاده روی اش زیاد است و ش قدرت رفتن راندارم: طلبه افغانی او را دلداری داد و به او تفهیم کرد که گرچه مسیر طولانی و زحمت فراوان و بار سنگین است، اما چون مقصد عالی و هدف والاست هر چه در این راه زحمت و خون جگر و سختی و بلاء بکشی، نتیجه پربراری و مزد سرشاری عایدت می‌شود. اما چون عشق و ظرفیت و انگیزه در او نبود. در ابتداء امر به گل نشست و بطور کلی خود را باخته بود. به علت نداشتن همت و روحیه و علاقه، هر چه رفیق افغانی اش با او صحبت می‌کرد و به او دلگرمی می‌داد، تأثیری در روحیه ضعیف و حبابی اش نداشت. بله ای برادر.

جگر شیر نداری سفر عشق مکن

ضربه تیغ در این ره زکمر می‌گذرد

روز چهارم به نیشابور رسیدند. مسافر قویدل ما، سرحال و با نشاط و خوشحال از اینکه به شهر رسیده و چندین فرسخ راه را طی کرده و چهار روز از طول مسیر را بریده، اما همراه ترسو و بزدلش، ناراحت و پشیمان، شروع کرد به گریه و زاری و بی تابی، که من می‌ترسم،

می‌خواهم برگردم، تاب رفتن را ندارم.

بزرگواری و وفاداری و رفاقت این جوانمرد افغانی را نگر، که چه طرح زیبایی از صفات انسانیت، و چه نقش نگارین و درخشانی از وفا و کرامت را ترسیم می‌کند. واقعاً صحنه، صحنه اعجاب‌انگیز و حرکت، حرکت متعالی و با عظمت و تحسین برانگیزی است. وفا پیشه افغانی ما، بدون هیچ ناراحتی و پرخاش، فقط به خاطر خدا و کرامت و شرافتی که در ذاتش بود، و به جهت رفاقت و همراهی با دوستش، تمام راهی را که آمده بود دوباره از نیشابور تا مشهد، همراه رفیقش برگشت، تا او را سالم بدست خانواده‌اش دهد. بله ای عزیز من، این است همت و جوانمردی و کرامت نفس. وگرنه می‌توانست او را رها کند و خود به مسیرش ادامه دهد، و این زحمت و رنج رفت و برگشت دوباره را به خود ندهد. هیچ اعتراضی هم به او نبود. او با رضایت خود آمد و با رضایت خود منصرف شد، پس باید خودش برگردد. اما این رسم جوانمردی و رفاقت و همراهی نیست که رفیق را نیمه راه رها کرده و خود رفتن. گرچه او این کار را کرد و رفیق افغانی‌اش را نیمه راه رها کرد. اما این جوانمرد کرامت پیشه افغانی این کار را نکرد.

با چه زحمت و رنجی آن همه راه را تا مشهد برگشت و او را بدست پدرش سپرد. وقتی به مشهد رسید، شب بود و هوا تاریک آنقدر شوق

برگشتن در دلش بود که بدون هیچ درنگی، حتی یک روز، صبح زود همان شب براه افتاد. اما این بار نه با رفیق، بلکه با توفیق، توفیق خاص از ناحیه پرودگار و عنایت ائمه اطهار (ع)، با اتکاء بر تلاش و نیرو و تحرک و جدیت و روحیه جوشان و خروشان و بلند همت خودش، بله‌ای برادر، رمز رشد و راز پرواز در همین است، تا پرتوهایی از ایثار و کرامت نفس و از خود گذشتگی و برتری دادن دیگران به خود و استغناء در طبع و چشم پوشی از منافع خود، در فضای زندگی انسان نباشد، ترقی و تکامل معنوی و تعالی علمی محال است. بیهوده کسی به مقامات بلند فضل و کمال و علم و عمل نمی‌رسد.

در دل همان شب، هاتفی در گوش جاننش ندا داد که‌ای مسافر شتاب زده. این قدر عجله مکن. کمی درنگ و تأمل! بر تو لازم است قبل از حرکت، روح و روان و جان و نیت و جسمت را با خاک‌بوسی و راز و نیاز و زیارت امام‌رضا (ع) معطر و مطهر و بیمه کنی.

در پی این ندای ملکوتی، در سحرگاه قصد تشریف حرم مطهر نمود. به طرف حرم رفت. چه جذبه و چه حالی به او دست دادا همین که به فضای ملکوتی و عطرآگین صحن مطهر وارد شد، چنان جذابیت معنوی حرم، و عظمت و کرامت و جلالت روحانی روح تابناک رضوی، درون پاکش را به وجد و تلاطم و تموج و شورانداخت که

تمام سلولهای بدنش به التهاب و گریه و سوز و عشق افتاد. در خلوت جذبه عشق رضوی، آنچه در دل داشت با محبوس در میان نهاد، و با سوز و گداز، راز و نیاز کرد و درخواستهای معنوی خود را مطرح نمود. از آن امام توفیق بخش و کرامت گستر، با اشک و آه قوت قلب و همت بلند و امنیت طریق و تقوای در عمل و پیشرفت در تحصیل و سلامتی تا رسیدن به کربلاء و نجف را درخواست نمود.

#### □ حرکتی دوباره با نیرویی مضاعف

صبح حرکت است. حرکتی دوباره با نیرویی فوق العاده، و قوتی مضاعف. ذکر خدا در دل و بسم الله بر لب و نیرویی در عضلات و صلابتی در پا و جرأتی در سر و نبوغ و استعدادی در سینه. با روحی سرشار از امید و آرزو و ایمان. کوله بارش علم و فضل و کتاب. چکمه اش از فولاد و عصایش از آهن. قدم در اولین نقطه شروع گذاشت. با امیدی به وسعت کهکشان، با همتی به بلندای کوهساران، و با صلابتی به مثابه صخره نوردان حرکت کرد. یکروز و دوروز و ده روز. یک ماه و دو ماه و سه ماه. حرکت و جهش و پرواز. از نیشابور و سبزوار و شاهرود و... گذشت. تنهای تنها از بیابانهای خشک و دشتهای ناهموار و صحرای وحشت زا گذشت.

دره‌های هراسناک و راه‌های پریپچ و خم کوهها را پشت سر گذاشت. این صحرانورد تیزپیمای ما چنان، چالاک و زرنگ و خستگی‌ناپذیر بود که خستگی را خسته کرده بود و خواب را بی خواب، استراحت را پریشان و آرام و قرار را از آرامش انداخته بود و تاب و توان را از نیرو و توان گرفته بود. نه هراسی از طوفان، و نه وحشتی از درازای بیابان، و نه ترسی از گرمای تابستان و نه لرزی از سرمای کوهستان. به هر شهر و دهات و روستایی که می‌رسید بساطش را پهن می‌کرد. و مقداری آذوقه تهیه می‌کرد و جان تازه‌ای می‌گرفت و براه می‌افتاد. هر قدمی که بر می‌داشت دانه شکری می‌کاشت، و قوت و نیرو و صلابت و انرژی و جرأت و پردلی را درو می‌کرد. با نشاط و سرحال ذره‌ای دلسردی و پشیمانی و سستی و تنبلی در دژ متسحکم روحیه پولادینش نفوذ نکرده بود.

بعد از سه ماه پیاده روی و بیابان نوردی، و جدال با صخره‌ها و راه‌های صعب و طاقت سوز، از بس که به خود فشار آورده بود. از فرط خستگی و عدم تغذیه کافی و بی خوابی و قدم زدنهای پی در پی، در کاروانسرای بی در ۳۰ کیلومتری قم، زمین گیر شد، و به شدت مریض گردید. بدنش عفونت کرد. بحدی بیمار شد که بطور کلی توان حرکت و قدرت راه رفتن از او سلب گردید. آنقدر جراحیتهای بدنش عفونی و

چرکین بود که مسافری بین راه فکر می‌کردند عفونتهایش مسری است، به او نزدیک نمی‌شدند و برایش نان و غذا پرت می‌کردند.

### □ ورود به قم و ملاقات با آیه الله شیخ عبدالکریم حائری

عده‌ای از مسافریین مطلع شدند که این مریض رنجور به زمین افتاده، طلبه و روحانی است. وقتی به قم رسیدند، ماجرا را به مرجع تقلید شیعیان و زعیم حوزه علمیه قم حضرت آیه الله العظمی آقای شیخ عبدالکریم حائری اطلاع دادند. آن بزرگوار هم بلافاصله به اطرافیان خود دستور داد که طلبه بیمار را از کاروانسرا به قم انتقال دهند و در مریضخانه دارالشفاء<sup>(۱)</sup> بستری و مداوا کنند. طبق دستور آقا، مریض دردمند افغانی را، با زحمت فراوان به دارالشفاء می‌آوردند و در آنجا تحت درمان و مداوا قرار می‌گیرد. آقای شیخ عبدالکریم دوسه روز یک بار جویای حال او می‌شد و از پیشرفت بهبودی و کیفیت درمانش کسب اطلاع می‌کرد. به آقا اطلاع دادند که تا حد زیادی

---

۱- این مریضخانه دارالشفاء همین مدرسه علمیه دارالشفاء فعلی است که متصل به مدرسه فیضیه است. این مریضخانه دارالشفاء همچنانکه از نامش پیداست در گذشته در زمان مرجعیت شیخ عبدالکریم بدستور این مرجع عظیم الشأن بعنوان درمانگاه و بیمارستان جهت استفاده عموم احداث گردید و زیر نظر آن بزرگوار اداره و تأمین می‌شد.

عفونتها برطرف شده، و حال مریض رو به بهبودی است. در پی بهبودی نسبی، حضرت آیه الله تصمیم می‌گیرد به عیادت و ملاقات این طلبه رنج کشیده افغانی برود. وقتی را جهت ملاقات برای آن مرجع مکرم معین می‌کنند و سرانجام به ملاقات مریض می‌رود.

مرجعیت شیعه تداوم خط فضیلت و معنویت انبیاء و ائمه (ع) است. روحانیت تشیع احیاءگر صفات متعالی و مکارم اخلاقی و فضائل ملکوتی است. بنگر که یک مرجع بزرگ و مشهور تقلید، و شخص اول جهان تشیع، چگونه متواضعانه و بی تکبر و ساده، به عیادت یک شخص گمنام و بی نام و نشان افغانی می‌رود. این مرجع با عظمت و ذره نواز، وقتی در کنار بستر جوان افغانی قرار گرفت، از بهبودی و وضعیت مزاجی اش سؤال کرد. از نام و نشان و محل درس و مقدار تحصیلات و علت مریضی و سبب مسافرتش را پرسید، متوجه شد به به! چه طلبه شجاع و باسواد و بلند همت و کوشا و زحمت کشی است. بعد از چند تا سؤال و جواب، به استعداد و نبوغ و شکوفائی و جدیتش پی برد. پیش خود فکر کرد که چنین طلبه جوانِ فاضلِ باکمال و اندیشمندی را حیف است از دست دهد. از او درخواست کرد که در قم بماند. طلبه افغانی، بعد از تشکر و سپاسگذاری از تشریف فرمائی و بذل محبت و ابراز علاقه آن بزرگوار، به ایشان عرض کرد که من

فرمایش شما را روی سر می‌گذارم و بدیده منت قبول دارم، اما چون نذر کرده‌ام تا کربلاء و نجف بروم، بر من واجب شده که این سفر را تا آنجا کامل کنم.

### □ کمک و عنایت پروردگار

باری طلبه جوان ما بعد از اتمام درمان، از درمانگاه مرخص شد و جهت بهبودی کامل و سلامتی بیشتر و کسب نیروی زیادتر چند روزی در قم اقامت کرد و سپس حرکت نمود. به اراک رسید. هوا سرد بود و یخبندان. در شهر اراک جریانی برایش پیش آمد که تفصیل آن در صفحه بیان شد.

بعد از چند روز استراحت بادپای مهاجر ما، بدون هیچ کاستی و سستی چون گذشته با صلابت و چالاک، به راه خود ادامه داد. روزها پشت سر هم سپری می‌شد. او همچنان مسافت را می‌پیمود. در منطقه غرب کشور نزدیکیها مرز عراق حادثه‌ای برایش رخ داد که حکایت از فضل و رحمت و عنایت و حمایت پروردگار داشت. در این مورد آقای افتخاری از زبان استاد می‌گوید:

در منطقه غرب کشور نزدیکیهای مرز عراق، بیابان دور و درازی بود. در ابتداء مسیر متوجه نبودم که آب کافی همراه ندارم. در

وسطهای بیابان آبم تمام شد. بعد از یکی دو ساعت راه به شدت تشنه شدم با همان تشنگی به سختی براه خود ادامه دادم. رسیدم به دامنه کوهی. از دور درختی و چشمه آبی دیدم. به زحمت خودم را به آن رساندم در نزدیکیهای چشمه، هول شدم و بسرعت اسباب و اثاثیه‌ام را زمین گذاشتم. یک دفعه رفتم طرف چشمه و لب آب زانو زدم. تا خواستم دهن در آب چشمه بگذارم و بنوشم، از بالای کوه صدای مهیبی به من نهیب زد و تیری را شلیک کرد. من وحشت زده نگاه کردم، دیدم دو نفر تفنگ به دست در بالا ایستاده‌اند. یکی از آنها به من اشاره کبرد که آب نخور. من هم ترسیدم، و پیش خود گفتم حتماً دزدهای مسلح هستند و می‌خواهند وسایلم را سرقت کنند. آمدند پایین و گفتند نترس، ما از دور ترا زیر نظر داشتیم و می‌دانستیم که تشنه هستی. اگر به یک باره آب می‌نوشیدی، برایت دردسر پیش می‌آمد و احتمال تلف شدنت بود. به همین خاطر رفیقم نهیب زد و تیراندازی کرد تا یکدفعه آب ننوشی. حالا ما آمده‌ایم تا مواظبت باشیم که آب را جرعه، جرعه و کم کم و با فاصله بنوشی.

مهاجر تشنه ما از این خطر مهلک جان سالم بدر برد. این سنت پروردگار و قانون حق است، که خداوند موحدان و مومنان خود را

یاری می‌کند. و کان حقاً علینا نصر المؤمنین. بعد از چند روز به مرز ایران و عراق رسید. مأمورین مرزی جلویش را گرفتند و او را به پاسگاه مرزی بردند. بعد از سؤال و جواب، از او مجوز عبور خواستند. او از همه جا بی‌خبر و ناوارد به مقررات و قوانین مرزی، از داشتن برگ عبور اظهار بی‌اطلاعی کرد.

#### □ عبور پرخطر از مرز عراق

مأمورین مرزی از عبور جوان خستگی‌ناپذیر افغانی به خاک عراق جلوگیری کردند. هر چه التماس و پافشاری کرد فایده‌ای نداشت...  
 چاره چیست؟ صلابت و مردانگی و همتش به او اجازه نمی‌داد که به خاطر این مانع مایوس و دلسرد شود. او که از پیچ و خمهای کوه و دشت و بیابان به راحتی گذشته بود و گذرگاه‌های تاریک و خطرناک شب و تنهایی و وحشت را رستم وار زیر پا نهاده بود چنین مانعی برایش سهل و آسان بود. او برگشت و از دید مأمورین فاصله گرفت، منتظر شد که با کاروانی که قصد زیارت کربلا را دارند مخفیانه همسفر و همراه شود. بعد از چند روز انتظار کاروانی رسید. با حمله دار کاروان صحبت کرد و جریان خود را با او در میان نهاد. او هم گفت در صورتی که مأمورین مرزی مطلع نشوند ما تو را با خود می‌بریم. به پاسگاه

مرزی که رسیدند، بعد از تفتیش و شناسایی او را شناختند. برای دومین بار از ورودش به خاک عراق ممانعت کردند. کاروان رفت و او تنها ماند.

غبار بغض و اندوه و یأس فضای پولادین روحیه‌اش را کدر ساخت. ناراحت و پریشان از این واقعه امید کش. سرگردان مانده بود که چه کار کند. چه چاره‌ای بیندیشد؟ کجا برود؟

در این گیر و دار، سروش الهام گر در دهلیز جانش بانگ برداشت که: ای رهپوی وادی علم مأیوس و سرگردان مباش که مسیر مرز طولانی و راه خروج متعدد است، گر چه از این معبر میسر نشد از کانال دیگری بکوش.

در پی این هاتف امیدبخش، روحیه‌اش همچون گذشته مقاوم و مستحکم شد. تصمیم گرفت ورودش به خاک عراق از طریق مرز رسمی و راه‌های پر رفت و آمد نباشد، بی راهه‌ها و خطوط پنهان را انتخاب کند.

به دنبال این تصمیم، سه چهار روزی در خاک ایران، در طول خط مرزی به طرف جنوب حرکت کرد. جاده‌ای رایافت و وارد خاک عراق شد. جهت رفع خستگی و سد جوع در کنار جاده مشغول استراحت و تغذیه بود که ناگهان نگهبانان مرزی رسیدند و او را دستگیر کرد، بعد

از بازجویی و آزار او را از مرز عراق به سوی خاک ایران اخراج کردند. در تلاطم این کشمکشها او مقاومتر و پرصلابتر شد. این بار، با اراده‌ای آهنین، تصمیم قاطع و پولادین گرفت که به هر نحوی شده از مرز خارج شود. در پی آن عزم صخره شکن، با روحیه‌اش قراردادی محکم و تخلف‌ناپذیر بست که در این مرحله چهارم از مسیر صعب العبور و کوهستانی وارد خاک عراق شود، تا احدی یارای دست رسی و ممانعت از او نداشته باشد. بعد از چند روز جستجو و گذشت زنی، با تحمل مشقات فراوان از طریق گذرگاههای خطرناک و وحشتزای کوهستان وارد خاک عراق شد.

#### □ عراق، اقلیم فضیلت مداران

وارد سرزمین عراق شد. سرزمین شش امام معصوم (ع)، اقلیم امامزادگان و فضیلت مداران، خروشگاه خون و قیام و شهادت عصیانگران سرخ تشیع بر علیه تمامی زورگویان و باطل محوران. زادگاه علی باوران و حسین مسلکان حق مدار و باطل ستیز. موطن صلابت پیشگان و صخره دلان و فولاد پنجگانی چون مالک اشتر و حجر بن عدی و رشید هجری و حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین و... دانشگاه علم و فقه و حدیث و معرفت و حکمت

دست پروردگان مکتب امام باقر و صادق و کاظم (ع) و... زراره، محمد بن مسلم، جابر، ابن ابی عمیر، یونس و صفوان و حماد و ابی بصیر و... وادی شیدائیان و عشاق و ارادتمندان به اهل بیت (ع). پرورشگاه اساتید بزرگان و بزرگان اساتیدی چون شیخ مفید و شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ طوسی و سید بحر العلوم و شیخ انصاری و آخوند خراسانی و....

آسمان گاه ستارگان علم و فقه و ادب و حکمت و معرفت و حدیث و کلام و تفسیر و معارف شیعه. جنت گاه نجف و کوفه و مسجد سهله و کاظمین و کربلاء و سامراء و وادی السلام و.... همین که پا در آن ارض مقدس نهاد، خوشحال از اینکه راه دور و دراز خاک ایران را با چه خون جگرهایی پشت سر نهاد، و خرم از اینکه هم اکنون با سربلندی و افتخار، سالم در سرزمین عراق هست. اما هنوز راه دور و درازی در پیش دارد، و زمان بسرعت سپری می شود، چند روزی بیش به اربعین نمانده است. طبق عهد و نذری که با خدا بسته بود می بایست روز اربعین در کربلاء باشد. بسرعت خود افزود، با تمام توان قدم می زد، اما دید نمی تواند، ضعف و خستگی و بی خوابی به او چیره شده بود. تصور کنید یک جوان ۱۸-۱۹ ساله، مگر چقدر نیرو و قدرت دارد. یک انسان هر اندازه هم قوی و نیرومند باشد، مستی گوشت و پوست

و استخوان است، چدن و فولاد نیست که با دستگاه و موتور و سوخت حرکت کند. قریب به یکسال است که دارد قدم می‌زند. خستگی یک ساله، پیاده رویهای نفس‌گیر، بی‌خوابیهای راحت‌سوز، تمام توان و قدرتش را گرفته بود. عاقبت با توسل به ائمه اطهار (ع) و طلب امداد از پروردگار و جان‌کندن و خون دل خوردن، روز هفدهم ماه صفر، دو روز مانده به اربعین خود را به بغداد رساند. عصر بود، از بس که خسته و رنجور و ناتوان بود، شب استراحت کرد و صبح زود بطرف کاظمین حرکت کرد، بعد از دو، سه... ساعت پیاده روی از دور، دو گنبد منور و زرین فام هفتمین و نهمین امام در منظر دیدگانش درخشید.

#### □ کاظمین، روضه رضوان دو امام

چقدر لذت بخش است و روح نواز، که شیفته‌ای جان‌گداز، خسته از راههای دور و دراز، از دیار فرزندان، به پابوسی و زیارت پدر برسد. عکس این قضیه هم صادق است، از محضر پر فیض پدر به سرای دلنشین پسر. لطف قضیه و زیبایی این منظره و حسن اتفاق نگرا چه جلوه ملکوتی و رابطه معنوی بین این مبدأ و مقصد است! امام رضا (ع) فرزند موسی بن جعفر (ع) و پدر بزرگوار امام جواد (ع) است. چه رابطه زیبا و عرفانی بین ابتداء و انتهاء این سفر است. از دیار پسر به

گلزار پدر، و بر عکس از سرای پدر به روح فرای پسر. کاظمین هم سرای پدر است و هم پسر. خوشحال از اینکه، بعد از آن همه سختی و مشقت، قدم در روضه رضوان کاظمین نهاده است. ولی ناراحت از یک چیز است. ملتهب و پریشان. خدایا، آن مشکل چیست؟ که این مسافر خستگی زده ما را چنین متلاطم و غمناک ساخته، او که، از آن همه، سختیهای راه و بیابانهای وحشتناک و سنگلاخهای کوهستان و بی خوابیهای جانکاه و خفقان تشنگی، متلاطم و نالان و ناراحت نشد. مگر این امر ناگوار چیست که این اندازه فکر و ذهن و جانش را خراش می دهد؟ آن مشکل و آن امر ناگوار، ترس از گرفتار شدن به خلف وعده و شکستن پیمان است. او با خدای خود، محکم و استوار پیمان بسته بود که در روز اربعین در کربلاء باشد، و هم اکنون فقط دو روز به اربعین مانده، و او در کاظمین است، و پیاده تا کربلاء سه تا چهار روز فاصله است. بله در فضای تابناک و شفاف روح مردان خدا، لکه کوچکی از آلودگی تخلف پیمان و بی وفائی، خود گناهی بزرگ و نابخشودنی است. دین باوران کرامت مسلک حاضرند سربرود اما عهد و پیمان برجا باشد.

صفت عاشق صادق بدرستی آنست

که گرش سر برود از سر پیمان برود

ندایی در باطن جاننش الهام داد که ای رهگذر خسته ما غمگین  
 مباش، این مسائل جزئی است و حل شدنی. آن وظیفه مهم و لازم و  
 ضروری که هم اکنون بر عهده توست، زیارت و تعظیم عبد صالح  
 ماست. اول خود را طاهر و مصفا ساز و غسل زیارت کن و بعد آماده  
 شو برای عرض سلام و اظهار ارادت و مراسم پابوسی و زیارت آن دو  
 امام بزرگوار، و شکرگزاری از توفیق و عنایت پروردگار، سپس در آن  
 فضای ملکوتی و معنوی حرم، مشکلت حل می‌شود. همین که این  
 الهام شفا بخش، روح خسته و رنجور و غمگینش را نوازش داد، چنان  
 آرامش و صفا و اطمینانی بر قلبش مستولی شد که جان تازه‌ای گرفت،  
 و همچون روز اول، سرحال و با نشاط و نیرومند و چالاک، مانند آهو  
 براه افتاد. طبق چراغ راهنمای الهام معنوی، حرکت کرد. اول تطهیر و  
 بعد تغسیل و سپس تکریم و زیارت در حرم. چه حالی به او دست داد  
 در پرتو شعشعه تجلی بخش آن حال معنوی بود که هاتف حرم در  
 فضای روحش متجلی شد که ای زائر رنج چشیده ما، از این راه دور و  
 دراز به این حریم بنده نواز خوش آمدی. بشارت باد که مشکلت حل  
 شد. فردا، که یک روز قبل از اربعین است از مسیر رودخانه با قایق  
 خودت را به کربلاء برسان. در روز اربعین با دل راحت و آرامش خاطر  
 زیارت کن، سپس بلافاصله برگرد همین جا، دوباره با پای پیاده بطرف

کربلاء حرکت کن. هم روز اربعین را درک خواهی کرد و هم به نذرت عمل کرده‌ای. ما کمکت می‌کنیم.

از این بشارت سروش گونه چنان به وجد و سرور و طرب آمد که از شدت خوشحالی و موفقیت می‌خواست پرواز کند. خوش و خوشحال و خندان، از این موهبت و ارمغان، از حرم خارج شد، تا استراحتی کند و برای صبح فردا، و سفر بسوی کربلاء آماده باشد. صبح زود، بعد از نماز و راز و نیاز، با قایق بسوی کربلاء حرکت کرد.

#### □ بسوی کربلاء و دیار عاشقان

سفر بسوی دیار دوست، کربلای امام حسین (ع)، آرزوی تمام عاشقان شیدا، و سوخته دلان بی‌ریا. بسوی حریمی که ریاست مداران کرامت پیشه، خاک کف پای دایه علی اصغرش را توتیای چشم خود می‌کنند، و گوشه چشمی از ناحیه غلام سیاه در خانه‌اش (جون) را مایه افتخار و عزت و کرامت خود می‌دانند. بسوی مطاف ملائک، کعبه گاهی که شبانه روز صدها هزار فرشته در نوینند تا پروانه‌وار به گرد خورشید وجودش طواف کنند.

و این پیاده پیمای خسته دل، آمده از راه دور و دراز، به خود می‌بالید، که عجب، این منم که چنین توفیق عظیمی شامل‌گشته‌ام

زهی سعادت و زهی افتخار. در تمام طول مسیر، او با خودش نبود، همراه با سیمرخ خیالش در عالم روحانی حرم حسینی پرواز می‌کرد. در فضای بی کران وجد و سرور آن جذبه توفیق بال می‌گشود و بالا می‌رفت. به به چه فرخنده سفری و چه سیر روح نوازی! در حال هوای این سیر اثری بود که سیمرخ دلش از عرش ملکوتی حرم مطهر حرم مطهر حسینی فرود آمد و در مسیر حرکت یکسال گذشته‌اش قرار گرفت.

نوار خط سیر حرکتش از یکسال پیش، از اولین ساعتی که در مشهد، قدم در مسیر گذاشت، تا آخرین لحظه، در دستگاه ذهنش تداعی می‌شد. بیاد لحظه آغازین حرکت افتاد، بیاد رفیق نیمه راهش، بیاد بیابانهای خشک و دور و دراز، راههای نفس‌گیر کوهستان، کاروانسرای ۳۰ کیلومتری قم، سرمای یخبندان اراک و تشنگی غرب کشور، شبهای تاریک و وحشتناک و... چه بود و چه گذشت! یکسال نه استراحت روز، و نه راحتی شب. وقتی صحنه دهشتزای بیابانهای خشک و ظلمت وحشتزای شبهای مخوف، در صفحه ذهنش نقش می‌بست، هم به خود می‌لرزید و هم به خود می‌بالید، که این من بودم که از آن دهلیزهای وحشتناک و فیلترهای تنگ و تاریک دره‌ها و شبها گذشتم.

غرق در بازخوانی سفرنامه‌اش بود و مشغول دیدن حوادث تلخ و شیرین و صحنه‌های روح خراش و جان‌گزای فیلم خط سیرش، که یک دفعه سلام و صلوات حاضرین، در طلیعه ورود به حرم امن حسینی او را به خود آورد. تمام مسافرین به وجد و سرور، و گریه و شور افتادند. سرور به جهت توفیق زیارت کربلاء، گریه به یاد مظلومیت امام حسین (ع) و سایر شهداء

همین که برای اولین بار گنبد گهربار و نورانی حرم امام حسین (ع) را دید، در چمنزار روحش چنان نسیم دلنواز روحانی و شمیم معنوی وزیدن گرفت، که جان و روح و دل و قلبش را به جذبه عشق و سماع و وجد آورد. دست از پای نمی‌شناخت. غرق در تفکر این توفیق و موهبت بود. مرغ روحش در بارگاه ملکوت حرم حسینی، مست و شیدا از این توفیق معنوی پرواز می‌کرد، و با فقهه مستانه به خود می‌بالید که: خدایا، این چه برکت عظمی و گوهر گرانبها و هدیه پربهائی است که به من دادی! بعد از پیاده شدن یک راست بطرف شط فرات رفت، و خود را زلال و شفاف و مطهر و معطر نمود. غسل زیارت کرد. بلبه‌ای برادر، چنین جای مقدس و مطهر و معطری، فرشته خویان زلال باطن و شفاف صفت و پاک طینت می‌طلبد.

صافی از هر نوع رذیلت و خبائتی، و طاهر از هر آلودگی و

نجاستی.

وارد حرم شد. روز اربعین بود. شور عاشورائی همه جا را فرا گرفته بود. سراسر کربلاء ماتم سرا و محشر عزا بود. تمام عاشقان و دلدادگان امام حسین (ع) بر سر و سینه زنان، نوحه کنان، اشک ریزان، با دل بریان، و سینه نالان، سوگواری و عزاداری می کردند. روحانیت و قدوسیت و معنویت بر فضیلت گاه حرم حاکم بود که گویی عظمت و جلالت و معنویت و نورانیت عرش، از قرارگاه خود تنزل کرده و در این غم سرای حسینی تجسم یافته. باید هم چنین باشد. زیرا این روضه بهشتی، پذیرای پیکری است که خود پاره‌ای از عرش است. اگر غلط نکنم خود عرش است.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

ارزش و تعالی و عظمت و شرافت و شکوه این پردیس جنت صفت به این خاطر است که روح پیامبر گونه در آن آرمیده است. مگر پیامبر (ص) نفرمود: حسین منی و انا من حسین، حسین از من است و من از حسین.

ما یکی جانیم اندر دو بدن

باری، زائر شیفته دل افغانی، همچون قطره‌ای حل شد در آن

عزاداران حسینی، و شروع کرد به سینه زنی و نوحه خوانی، بعد گریه و زاری، و آستان بوسی آن حریم قدوسی، با سوز و گداز، و اخلاص و نیاز ارادت عاشقانه و زیارت جانانه‌ای را خواند، و از حرم مطهر امام حسین (ع) خارج شد. بعد از پرس و جو، مدرسه علمیه‌ای را جهت استراحت پیدا کرد. همین که در مدرسه بر زمین نشست، چنان بهجت و سرور و وجد و شوری در قلبش جای گرفت، که ناخود آگاه اشک شوق و مروارید ذوق از دیدگانش بارید. نفس عمیقی کشید، حاکی از خوشنودی و رضایت، از موفقیت و پیروزی، رضایت از اینکه لطف خاص پروردگار و عنایت ائمه اطهار بویژه محبت و جذبه امام حسین (ع) شامل حالش شد، و عاقبت بر تمام سختیها و مشقات بین راه غالب آمد و با موفقیت و سربلندی و افتخار به مقصد رسید، و به نذرش عمل کرد و به پیمانش وفا نمود. شامگاه اربعین تا صبح روز بعد استراحت کرد.

صبح زود با قایق از کربلاء بسوی کاظمین حرکت کرد. چند روزی در کاظمین بود، و خود را آماده می‌کرد تا با پای پیاده از کاظمین به سوی کربلاء به راه افتد. در این چند روز، از مطلعین و کسانی که وارد به مسیر بین کاظمین و کربلاء بودند، سؤال می‌کرد که با پیاده کدام مسیر کوتاهتر و راحتتر و امنیتر بیشتر است. آنها هم راه مطمئن و

کوتاه را نشان دادند. بعد از تهیه مقداری آذوقه و وسایل سفر برای بار دوم از کاظمین پیاده بسوی کربلاء راه افتاد. این سفر دوم نسبت به بار اول برایش با معنویت تر و لذت بخش تر بود، زیرا این سفر پیاده تکمیل کننده نذر و اداء کننده دینش بود. با این سفر ذمه اش نسبت به آن عهد کمر شکن و پیمان جان سوز، بریء می گشت و خیالش راحت می شد. به حرم قدوسی امام حسین (ع) که رسید، دوباره آن جذابیتهای فضیلت بخش و لذتهای معنوی و عرفانی روز اربعین در فضای روحش تجدید و تداعی می شد. بعد از تطهیر و تغسیل و زیارت، در همان مدرسه علمیه قبلی اقامت گزید. قصد داشت روزهای زیادی در جوار ملکوتی امام حسین (ع) باشد، تا از مکتب تجلی بخش و تقدس گستر و مجتهد پرور آن امام بزرگوار، طریق صعود به قله های علم و فضل و کمال، راه تقرب و عبودیت، رمز تقوی و معنویت، راز رشد و ترقی و فضیلت، طریق کسب علوم و معارف، شیوه تزکیه و خودسازی و مراقبت را بیاموزد. تا از آن عصاره جهاد و شهادت و خلوص و طهارت، آموزگار معارف و فضائل، نشان مدرسه علوم و فضائل و معارف را بیابد. چه اینکه راه نجف از کربلاء می گذرد و نشان پدر را از باید از پسر گرفت.

بعد از یک ماه ارتزاق علمی و معنوی در کربلاء خود را برای ورود

به معرفت گاه نور و شرف، نجف اشرف آماده کرد. با مختصر وجهی که در دست داشت بطرف نجف حرکت کرد. دستش خالی بود و جیبش تهی، اما دلی داشت بوسعت دریا، مملو از همت و تحرک و امید و تلاش پویا.

# گام ششم

در حوزه پرتشعشع نجف



### □ تشریف به ملکوت عرش مرتضوی

سپیده زرین افقِ گوهرستان نجف نمایان شد. طلبه مهاجر افغانی،  
بیش از یکسال انتظار، و کشش سختیهای دشوار، و چشش تلخیهای  
ناگوار، قدم زنان، با سینه‌ای مملو از عشق و ایمان، هم اکنون به مقصد  
نهائی حرم یار و سرای محبوب نزدیک می‌شود، دل در سینه و روح  
در سفینه جسمش آرام و قرار ندارد، در تلاطم و جوش و خروش  
است. روح به جسمش نهیب می‌زند که ای مرکب خسته عجله کن و  
شتاب، که تاب ماندن در این لحظات پر پیچ و تاب ندارم.

هاتف حرم ندا داد: ای زائر عجول ما، صبور باش و شتاب مکن، که  
این سرزمین، وادی قدوسیان است و دیار عرش مسندان. قدم آهسته  
نه، که بال ملائک، فرش آستان این عرش سرای ملکوتی است. شرط  
اول قدم آن است که طاهر باشی. لایمسه الا المپهرون. منتظر باش تا  
پروانه دخول به فضیلت گاه گلشن مرتضوی صادر شود. نظر پاک و  
روح طاهر و باطن ناآلوده به رذائل و طینت مزین به فضائل و سینه  
مالامال از عشق به مولا شرط حضور است. نظر پاک تواند رخ جانان

دیدن. بهوش باش که این عرصه، جایگاه درّ یکتای آفرینش است، گنجینه‌ای که گوهر یکدانه‌اش عصاره تمام فضائل و مکارم و جوهر تمام محاسن و خصائص والای انسانی و مخزن اسرار جمیع علوم و معارف ربانی است، و تو خود باید ذره‌ای از این جوهر باشی، تا قدر چنین گوهری بدانی. که قدر گوهر یکدانه جوهری داند.

بله‌ای برادر. خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق. چنین چمنزار فضیلت گستری، جولانگاه کرکسان و گرگان و خفاشان و سگان نیست. جای پای قدوسیان است و عروج گاه ملائک، جلوه گاه رخ او دیده ناپاکان را نشاید. از ملک تا ملکوت تمام سپید طیتان و خالص مسیران و تقوا پیشگان صف کشیده‌اند و در نوبتند تا پرتوی از جلوه فضائل و معارف و محاسن و عرفان و عبودیت و عزت و شهامت و طهارت و کمالات و مناجات و بندگی و اخلاص و فقیر نوازی و دشمن ستیزی و ایثارش را دریابند.

ای مهمان خوش پیمان ما، قدر خودت را بدان که بر آستان فرمانروایی قدم نهاده‌ای که چرخ گردون به فرمانش است و فراز مسند خورشید ایوانش، و نه رواق سپهر زیر آستانش.

بدان که بارگاه نجف، مجمع پاکان و فضیلت مداران و رذیلت گریزان است، مأمّن بزرگان و علماء و مراجع و فقهاء و شیعه، رزمگاه

اندیشه و استدلال و مباحثه و مناظره و بحث، فوران گاه علم و فقه و درس و تحقیق و تألیف و تدریس.

جوان بی قرار و ساده دل افغانی، بعد از این الهامات توپیخانه و تذکرات بیدارگرانه، تکانی خورد و لرزه‌ای بر شبکه روحش افتاد و کمی به خود آمد. متوجه شد که این بارگاه، ناحیه ارضی نیست، جستگه سمائی و عرشی است. ابتداء باید لوح دل و حلقه دیده و صفحه سینه را مصفا ساخت و آنگه پا در حریم این سالار عرش نهاد. در پی این تسکینهای معنوی و نوازشهای غیبی، کمی آرام گرفت. طلیعه دیوارهای شهر نور و شرف، جنت سرای نجف اشرف آشکار شد. همین که روح شیدا و چشم مشتاقش به گنبد زرین مولا افتاد، چنان جذبہ علوی، و مغناطیس گیرا و جذاب مرتضوی، فلز وجود و باطن شهودش را مجذوب و مسحور کرد، که ناخودآگاه غرق در خلسه‌ی معنوی و جذبہ باده علوی، از خود بی خود شد. بعد از افاقه از آن باده روحانی و عشق مولائی، به راز آن الهامات هاتف حرم پی برد که این دلبرستان، نزهتگه عشاق و دلباختگان و شیدائیان است.

ابتداء خود را تنظیف و تطهیر نمود، غسل زیارت کرد و خود را برای تشریف و آستان بوسی بارگاه قدس علوی و حرم مرتضوی آماده ساخت. عشق در دل و اخلاص در قلب و ذکر در لب، بطرف قبله گاه

عشاق قدم برمی داشت. وارد صحن و سرای مولا شد. با چشم دل و دیده روح مشاهده کرد که عظمت و شکوه و هیبت و جلالت کل عالم هستی در زیر این قبه مرتضوی متجلی است اعصاره معنویت و تقدس و صفا و خلوص و فضائل تمام انبیاء و قدوسیان و کرو بیان از درون ضریح مولا متلاً است.

یا برق إن جئتَ العَرَى فقلْ له

أترآك تعلم من بِأَرْضك مودع

فیک ابن عمران الکلیم و بعده

عیسی یُقیفه و احمد یتبع

بل فیک جبریل و میکال و

اسرافیل و الملاً المقدس اجمع

بل فیک نور الله جل جلاله

لذوی البصائر یُستشف و یلمع

ما العالم العلوی إلا تریة

فیها لِجنتیک الشریفة مضجع

ما الدهر الا عبدک القین الذی

بنفوذ امرک فی البریة مولع<sup>(۱)</sup>

ای آذرخش اگر گذارت بدیاری نجف افتاد، به آن وادی  
مقدس بگو: آیا می‌دانی چه عظمت و جلالتی در تو به  
امانت نهاده شده. تو موسی کلیم الله و عیسی روح الله و  
محمد رسول الله (ص) را در خود داری.

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و تمام ملائک و قدوسیان در تو  
جمعند.

پرتو ذات ربوبی و نور جلالت پروردگار در سرزمینت متجلی است  
که بر اهل بصیرت و ولایت مداران می‌تابد.  
تربت آرامگاه و مرقد شریف، همان عالم ملکوت و بارگاه قدس  
است.

کل عالم هستی در پیشگاهت، غلام حلقه بگوشی است که بفرمان  
تو می‌چرخد و اداره می‌شود.  
بعد از اداء احترام و تعظیم و مراسم زیارت و مناجات در گوشه‌ای  
از حرم مستقر شد.

□ حوزه نجف، مرکز علم و فضل و کمال  
حال و هوای حوزه نجف، مرکز فقه و اجتهاد و مرجعیت تشیع،

خواستگاه هزاران فقیه و مجتهد و اصولی و حکیم و مراجع تقلید، برای او تازگی و روحانیت خاصی داشت، حوزه اصیل و ریشه داری که قدمت هزار ساله دارد. یادگار شیخ طوسی و علامه حلی و بحرالعلوم و وحید بهبهانی و مقدس اردبیلی و صاحب جواهر و شیخ انصاری و آخوند خراسانی و... کم کم با عده‌ای از طلاب افغانی و خراسانی طرح رفاقت و باب مراودت و دوستی باز کرد. در طی چند روز گشت و گذار در بین مدارس علمیه و حضور در جلسات درس، و تحقیق و تفحص از کیفیت تحصیل و نحوه تدریس، و سنجش میزان سواد و علمیت اساتید، و بررسی سطح علمی طلاب، دید به به! چه حوزه پر بار و با طراوت و پر رونقی، کهکشانی علم و آسمان فضل است، مملو از ذخائر علمی و منابع تحقیقی، هر جلسه درس و حلقه مباحثه و حوزه تدریس هر استاد و مجتهد و مرجعش، خود گنجینه‌ای است سرشار از مطالب و قواعد علمی و نکات بکر و دقائق و ظرائف فقه و حکمت و ادبیات و اصول و... اقیانوسی موج از معارف و فضائل، متوجه شد که این جایگاه همان فضیلتگاه موعود و آرمان شهر ناپیدایی است که در عالم ذهن و نهان خانه دل دنبالش می‌گشت که عاقبت آن را یافت و هم اکنون از دیدنش غرق در لذت و طرب است.

طلبه نورسیده افغانی، بعد از یکی دو ماه کنجکاو و تأمل در

زویای ناشناخته و امور پنهان حوزه نجف و دقت در رفتار و حالات و سجایای طلاب، و شیوه تحصیل و تزکیه، و روش و منش اخلاقی آنها، به حقیقت مهمی پی برد. او از جوّی که حاکم بر حوزه بود فهمید که چنین جایگاهی دو چهره متضاد و ناهمگون دارد. نور آمیخته با ظلمت است همچون فضای آسمان که هم روشنائی دارد و هم تاریکی. فهمید که حوزه نجف هم سکوی ترقی و صعود به قله‌های فضل و کمال است و هم شیب تند و لغزنده‌ای است برای سقوط و تنزل به قعر دره پوچی و بی‌مایگی و ردیلت محوری. از یک طرف وجود اساتید متبحر و فاضل، و مدرسین زبردست و قوی، و حوزه درسی فعال و دروس متنوع و پربار، فضلاء متقی و اهل تهذیب و سلوک، مجموعه این عوامل، برای فضیلت محوران و پاک طیتانی که خواهان صعود و اهل تحصیل و ترقی و تعلّم باشند بهترین وسیله و عالی‌ترین محرک برای کوشیدن و تحرک و تحصیل و تزکیه و صعود به کلهکشان کمال و فضل و سعادت اخروی است. و از طرف دیگر عدم وجود نظم و برنامه و نبود نظارت لازم و... برای عده‌ای بی‌مایه دون صفت که نه جرقه نبوغی و نه درخشش صعودی در ذاتشان است، وسیله‌ای است برای سودجویی و راحت‌طلبی و تنبلی و بی‌سوادی. بهتر است این حقیقت ناگوار را از زبان خود استاد بشنویم. این مطلب را استاد در

درس سیوطی در باب تعدی الفعل و لزومه. در ذیل این تکه از متن کتاب افعال سجایا جمع سجویه و هی الطبیعة کِنَّهَم اذا کثر اكله و ظرف و کرم و شرف. ذکر کرد:

این را بدانید که شرط ترقی معنوی و تکامل علمی، تزکیه باطن و اتصاف به سجایای اخلاقی است. خدا رحمت کند استاد ما در نجف می فرمود. نجف هر کس می آید باید این شعر حلقه گوشش باشد:

دون زقرب نیک می گردد خراب

جیفه بوی بد کند از آفتاب

زمین نجف شرافتش از عالم بالاست. کسبیکه نجف می آید اگر دانش پاک نباشد خبیث ترین خلق می شود. اگر دانش پاک باشد. نور نجف به او می تابد، آدم صالحی می شود. بعد ایشان می گفت علم هم همینطور است کسی که درس می خواند اگر طینتش پاک است، درس او را روز بروز به خدا نزدیکترش می کند اما اگر طینتش خبیث باشد، رو به پلیدی می رود. پس طلبه باید متوجه خودش باشد و فکر کند که منی که دارم درس می خوانم در کدام گروه هستم.

در پی درک این حقیقت سرنوشت ساز و تکامل بخش بود، که

عمیقانه با تیزهوشیِ مختص به خودش، فهمید دو خط پیش رویش است، و پیمودن هر دو مسیر برایش میسر و آماده، یکی خط مستقیم و روشن ترقی و تعالی و عروج بسوی سعادت و معنویت و علم و فضل و کمال، و دیگری خط بیراهه و غباری تنزل و سقوط در منجلاب بی سوادى و تن‌پرورى و لاابالى گرى. خط اول گرچه نتایج پر بار و منافع سرشاری در بر دارد، و انتها خط به باغ ملکوت عزت و عظمت و شرافت و جاودانگی می‌رسد، اما پیمودنش بسیار دشوار، با تلخیهای ناگوار و ناهمواریهای پرزخار، توأم با درد تحصیل و رنج تهذیب و تلخی ریاضت، با غربت و فقر و محرومیت و خون جگر و زحمات فراوان گره خورده. مسیر دوم راحت است و آسان، نه خبری از رنج تحصیل و زجر تهذیب. آسوده از بی‌خوابی مطالعه و در دسر مباحثه. راحت از خستگی جلسه درس و قیل و قال مدرسه. نه لازم است دستگاه پیچیده ادراک را بکار اندازد، و نه چشم خود را ضعیف سازد. حال، او است و این دو راه، یکی فضیلت و دیگری رذیلت، یکی پالایش و دیگری آسایش، یکی خدامحوری و دیگری خودمحوری. انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً. کدام سبیل را انتخاب کند. او خود می‌داند که طریق علم و کمال، بسیار پر ملال و ناهموار است. با راحتی و آسودگی سازگاری ندارد. برای بدست آوردنش، باید سرمایه

هنگفتی از عمر و جوانی و سلامتی و دارائی و توانائی را داد. از جذابیتهای شیرین و خوش طعم دنیا گذشت، از راحتی و رفاه و خوشی گذشت، از نام و نشان و شکم و شهرت گذشت، از یار و دیار و نگار گذشت، و خلاصه از خود گذشت. باید به اندازه‌ای مقاوم و سختکوش و شائق و خواهان بود که حتی غصه محرومیت از لذات، و غم از دست دادن امکانات را بدل راه نداد، تا سبب یأس و شکایت و دل‌تنگی نشود.

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب

به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید

آری ای برادر، بام فضل و کمال، بس بلند است و جبال از پس جبال. ذوب جان لازم است، سالهای سال. باید رنج سفر و بیداری سحر و بی خوابی بصر را به جان خرید، تا به آن گوهر مقصود رسید. او فهمیده بود که این گوهر گرانبها، با رنج یکسال و دو سال، و زجر ده سال صید نمی‌شود. باید آنقدر در تلاطم امواج سرسخت زندگی، و تراکم جزر و مدهای متون پیچیده و غامض علمی، و زیر فشار سنگین آبهای اقیانوس درس و بحث و مطالعه و تدریس و تحقیق و تألیف، غوص کرد و فرورفت تا آن درّ یکتا و گوهر گرانبها را به چنگ آورد. و خود استاد در لابلای درس به این حقیقت مهم واقف بود. در ذیل این

جمله کَجِدَّ كُلَّ الْجِدِّ در درس سیوطی، بحث مفعول مطلق، به این مطلب اشاره داشت.

یعنی در درس و تحصیل کمال، کوشش کن تمام کوشش. از گرما و سرما و فقر و گرسنگی و برهنگی و بی خوابی و تمام مشکلات نترس. زحمت بکش کل زحمت کشیدن. یکی از بزرگان می فرمود که اگر تمام خودت را به علم دادی، او یک خورده ای از خودش را به تو می دهد. اما اگر تمام خودت را به او ندادی، او هیچی از خودش را به تو نمی دهد.

در راستای این بینش راهگشا و تفکر بالنده و آینده ساز و الهامات نیروبخش بود، که عشق به آموختن و صعود به قله های عظمت و شکوه و جلال را انتخاب کرد. از ناهمواریها و تلخیها و دشواریهای راهش نترسید، و از دور و دراز بودن مسیر و طولانی بودن مقصدش وحشتی نکرد، از رنج و فقر و زجر درشش نهراسید. او که از اول طریق سعادت و طهارت و عزت و خلاقیت و تهذیب و تحصیل را انتخاب کرده بود، همان راه را ادامه داد. او که به سختیها و بلاءها و تنگناها و فشارها خو کرده بود و به آن عادت داشت، انتخاب چنین راهی برایش مشکل و ناگوار نبود. عاقبت این صخره پیمای فولاد دل افغانی، سلسله جبال فضل و کمال را پیش گرفت و با اتکاء به خدا و

عنایت ائمه (ع) و با همت و اراده و پشتکار آهنین خود، شروع به پیمودن کرد.

### □ آغاز عروج و سکوی صعود

ابتداء تحصیل است و آغاز عروج به سوی کهکشان فضیلت فشان. سکوی پرتاب، حوزه نجف. طلبه پرشور و کوشای افغانی، پا در رکاب، آماده و مهبای جهش. به به! چه گوهرکده دانش فسانی، مجموعه ترقی و اسباب عروج، همه جمع و فراهم. بنگرید. حوزه، حوزه نجف. در جوار بارگاه عصاره فضیلت و شرف. شاگرد، مستعد و آماده. توفیق پروردگار و عنایت و فضل ائمه (ع) پشتیبان. فضائل و معنویت، زیر بنا. همت و اراده و پشتکار، پشتوانه. استعداد و هوش و ذکاوت، وسیله. عشق و شوق و ذوق، محرک. درس و بحث و کتاب، متنوع و پر بار. اساتید و مدرسین، جملگی متبحر و زبردست. استقامت و ثبات، اهرم. خلوص و تهذیب و طهارت، کلید موفقیت. جوانی و طراوت و چالاکی، نیرو.

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است

چون جمع شد معانی، گوی بیان توان زد

طلبه مشتاق افغانی، وقتی که دید تمام شرائط تحصیل کمال

ودانش، فراهم است، و حوزه نجف از هر نظر برای فعالیت علمی و درسی مهیاست، او هم متقابلاً خواهان و شائق تحصیل است. در پی این همه نعمات بی شمار و برکات سرشار و شرایط پربار، با تمام توان و نیروی خود، پا در چکمه همت و اراده کرد، و سوار بر مرکب عروج و تعالی شد، و دستگیره حرکت را کشید، و پدال سرعت را فشار داد. عاشقانه و جانانه شروع کرد به درس خواندن و کسب معارف و اخذ مطالب. آن هم چه خواندنی! شبانه روز مشغول تحصیل بود سراز پا نمی شناخت. گرچه در حوزه خراسان، ادبیات و مقداری از لمعه و منطق خوانده بود. اما در حوزه نجف دوباره ادبیات و فقه و منطق و اصول و کلام و... را با جدیت کامل شروع کرد.

#### □ نجف، آتشفشان علم و فضل و شرف

ابتداء ورود طلبه نوپای افغانی به نجف، مقارن بود با سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۵ شمسی. در این دوران حوزه نجف، یکی از درخشانترین دوران عمر خود را می گذراند. در آن سالها این حوزه بسیار پررونق بود، آباد از درسهای متنوع و مایه ور، سرسبز از علماء و فضلاء پر ثمر و اساتید صاحب نظر، پربار از تدریسهای گوناگون در رشته های مختلف علوم عقلی و نقلی، سرشار از مطالب بکر علمی و

دقائق ظریف فکری.

حوزه نجف هم از نظر کمی بسیار قوی و غنی بود و هم از نظر کیفی. از نظر کمیت، هم از حیث تعداد طلاب و وجود فضلاء و مدرسین و مجتهدین و نخبگان علمی و اساتید زبردست پربار بود و هم از جنبه تنوع علوم و مقدار رشته‌های متنوع علمی و فکری سرشار بود. از نظر کیفی هم درسهای عمیق و نظریات بکر و افکار بدیع در اکثر رشته‌های حوزوی مخصوصاً در فقه و اصول مطرح می‌شد. توجه کنید (حسن العلوی) حال و هوای حوزه نجف را از نظر کمی چگونه ترسیم می‌کند.

نجف از اوایل سال ۱۸۲۱ میلادی، شاهد شکوفاترین دوران علمی خود بود. در این شهر مدارس دینی بزرگ ساخته شد و هر دانش پژوهی از ایران و دیگر بلاد شیعه در آرزوی مسافرت به نجف برای تکمیل دروس عالی خود بود. تعداد دانش پژوهان این شهر از ۱۲ هزار نفر تجاوز می‌کرد. آنها ایرانی، ترک، هندی، تبتی، افغانی، بحرینی، عاملی، احساسی، و نیز عراقی بودند. جای تأسف است که محققین تاریخ تفکر اسلامی، نجف و تحقیقات عالیه آن را جزء حرکت فکری دوران قرون وسطی به حساب

نمی‌آوردند.<sup>(۱)</sup>

از نظر کیفی هم، بیان استاد گرانقدر مرحوم علامه محمد تقی جعفری، درباره حوزه نجف و تشعشع علمی و فقهی آن، گویا و قابل ملاحظه است.

در آن زمان حوزه علمیه نجف بسیار پررونق و با نشاط بود. هم طلبه‌ها خیلی با علاقه و جدیت درس می‌خواندند و هم اساتید بزرگ و فراوانی در رشته‌های مختلف تدریس می‌کردند. و در حقیقت می‌توان گفت که حالت نهضتی در نجف بود. آن دوره خیلی بارور بود.<sup>(۲)</sup>

امتیازات کمی و کیفی و علمی و فقهی حوزه نجف بجای خود، آنچه که ریشه و اساس تمام افتخارات و امتیازات حوزه نجف هست، و بیش از همه سبب درخشش و پرباری و فضیلت و ارزش حوزه نجف گردیده، گوهر یکدانه و بی نظیر عالم خلقت، وجود نازنین حضرت مولا امیرالمؤمنین (ع) و بارگاه تجلی بخش و کمال گستر علوی است. مرحوم استاد مدرس از میان تمام امتیازات و افتخاراتی که حوزه نجف داشت، بیش از همه به همین حقیقت مهم و کیمیائی

۱- شیعه و حکومت در عراق - حسن العلوی - ص ۲۶ و ۲۷.

۲- جاودان اندیشه - کریم فیضی - ص ۷۹.

اشاره می‌کرد.

آقای پاشاپور یکی از شاگردان استاد می‌گوید، از مرحوم مدرس پرسیدم که جناب استاد، چرا علماء نجف باسوادتر از علماء قم هستند. استاد در یک جمله کوتاه اما یک جهان پر معنی جواب داد:

و علیٰ بابها. علماء نجف در جوار قبر مولا هستند و این مجاورت تأثیر اساسی و فوق‌العاده‌ای دارد. علماء نجف تمام هم و غمشان درس و بحث و تحصیل است.

با توجه به مطالبی که ذکر شد، این نتیجه اخذ می‌شود که یکی از عوامل مهم پیشرفت محصل فعال افغانی، حضورش در حوزه علمیه نجف بود. موقعیت استثنائی آن حوزه از جنبه غناء و قوت علمی و فکری و آموزشی، و وجود اساتید و فضلاء متضلع و فاضل پرور، سهم عمده‌ای در تکوین شخصیت علمی و معنوی و خلاقش داشت. این از حیث عوامل بیرونی.

یک سلسله امتیازات و عوامل درونی در پویاگر افغانی بود که تأثیر بسزایی در رشد و صعودش داشت. زیرا جهش و پرواز، در حوزه سرزنده و فعال و بالنده‌ای چون حوزه علمیه نجف، هم استعداد و لیاقت و گنجایش می‌خواهد، و هم تلاش و سختکوشی و خودکشی در درس و بحث، و هم عشق و ذوق به تحصیل. و این عوامل درونی در

طلبه خوش فهم افغانی بود. در جمع بندی این فراز، این حقیقت مسلم به چنگ می‌آید، که وقتی آن عوامل بیرونی و این محرکهای درونی دست به دست هم دهند چه توفانی به پا می‌شود! جهش زا و تحریک گر. از یک طرف بستر آموزش و مربیان تعلیم از بهترینهاست. از ناحیه درون، شاگرد اهل فعالیت و ذوق و ذکاوت است. ضریب هوش و استعداد در حد بالا، ظرفیت وسیع و دریایی، روحیه پرتلاش و پویایی، این مجموعه ضرب در همدیگر شوند، نه توفان، بلکه آتشفشانی بر پا می‌شود. رذیلت سوز و فضیلت ساز، سوزنده جهالت و سازنده خلاقیت، روشن گر و سرعت زا.

### □ عشق تحصیل و ذوق تدریس

در پی این توفیقات کریمانه پروردگار و ردیف شدن امکانات تحصیل و مساعد بودن زمینه ترقی و شکوفائی، چنان طعم شیرین عشق به تحصیل و شوق یافتن معلومات و کشف مجهولات، کام جانش را فراگرفت، که تمام شیرینیها و جذابیتهای خوش طعم دنیا، برایش بی مزه و کم جلوه شد. آنقدر از آموختن دانش و اندوختن ذخائر علمی و فکری در وجد و شور و طرب قرار می‌گرفت که سر از پانمی‌شناخت، شبانه روز در جنبش و جهش و سوز بود، برای شکار

یک مطلبی و صید یک نکته‌ای.

عشق به تحصیل سرتاسر منطقه وجودش را اشغال کرده بود، به حدی که راحتی و آسایش و خورد و خوراک و خواب را فراموش کرده بود، حتی خودش را هم فراموش کرده بود.

چنان پرشد فضای سینه از عشق

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

درس و بحث و مطالعه و مباحثه، آنقدر فکر و ذکر و ذهنش را مشغول کرده بود که نه در قید گلیم و فرش بود و نه در بند لباس و کفش، فقط کهنه قبایی وصله دار در بر، و دستار رنگ و رورفته‌ای بر سر، و کهنه حصیری زیر پا، نشیمنگاهش گوشه مدرسه در کنج حجره‌ای. خود استاد در توصیف محرومیتش از امکانات اولیه و ابتدائی زندگی، و سادگی وضعیتش چنین بیان می‌کرد.

در نجف در حجره‌ای بودم که هیچ امکانات و اسباب و وسائل زندگی نداشت. نه فرش و نه پتویی، نه زیر سری، روی تکه حصیر کهنه و پاره‌ای می‌نشستم و روی همان می‌خوابیدم. عده‌ای از همشهریانم بدیدنم آمدند. چون وضعیت رقت بارم را دیدند، خیلی ناراحت شدند. بعنوان مساعدت و همدردی مقداری وجه، پنهانی زیر حصیرم گذاشتند. من متوجه شدم. موقعی که رفتند

دیدم روی تکه کاغذی نوشته‌اند.

اگر چه فرش تو از بوریاست غصه مخور

چرا که خوابگاه شیر در نیستان است

استخوانی که استاد در سنگلاخهای ناهموار و پریپچ و خم دانش اندوزی و تحصیل علم و ادب خورد کرد، و خون دلی که از دیده خود، در بدست آوردن اسرار و ریزه‌های ذره بینی نکات و مطالب، بر گونه صفحات کتاب و دفتر ریخت کمتر استادی ریخته است. آقای پاشاپور از شاگردان استاد، در بیان تلخیها و محنتهایی که استاد در طریق دانش طلبی و کسب علم چشید. از زبان ایشان می‌گوید:

یکی از مجتهدین نجف از من خواهش کرد که بفرزندش درس خصوصی بدهم، ما هم مأخوذ به حیا شده، قبول کردیم. ساعتی معین شد، و ما هم طبق وعده می‌رفتیم. بعضی وقتها زودتر از موعد می‌رسیدم. در کنار خانه‌اش خرابه‌ای بود. در آن خرابه زیاله‌های زیادی ریخته شده بود. سگ و گربه‌ها جمع می‌شدند. هوا هم گرم بود. من در لابلای کثافتها و در میان سگ و گربه‌ها، منتظر می‌ماندم تا وقت برسد. سر وقت وارد خانه می‌شدم. می‌دیدم آقازاده روی تشک در هوای خنک، زیر پنکه، در کنارش آب یخ و شربت لم داده، تا به اصطلاح درس بخواند. بعد

از یکساعت درس دادن و سردرد گرفتن، می‌پرسید چرا دم واو کج است. من از این سؤال بی جا و چرتش منفجر می‌شدم، سرم داغ می‌شد، کله‌ام دود می‌کرد. می‌گفتم خدایا! من با این همه مشکلات در هوای گرم، با پای پیاده، در آن خرابه، با آن همه فقر و بدبختی می‌آیم. اما این آقا زاده در ناز و نعمت، و شهد و شربت، در هوای خنک راحت نشست، آن وقت این سؤال بی جا و بیهوده می‌پرسد که چرا دم واو کجه! بعد می‌فرمود: درس خواندن با راحتی و تنبلی و در ناز و نعمت بودن سازگاری ندارد. باید زحمت کشید، خون جگر خورد، سروکله زد، دقت و جدیت و مباحثه و مطالعه کرد، و بدبختی و بیداری کشید.

بله ای برادر، وقتی عشق و شوق جلوه نمایی کند، هر کار مشکلی سهل و آسان می‌شود. چون عشق مددساز شود، بیستون را با مژه بتوان کاوید. تلخ، شیرین می‌شود، و قهر لطف، و فقر دولت، و زخم مرهم. در عرصه دلبری عشق و پرتو افشانی شوق، ذائقه تلخی کور می‌شود، و رنج فقر و زجر درس و درد بی‌خوابی محو و بی اعتبار می‌گردد، و به جایش شهد شیرین و اشتیاق و شور و شوق و تحرک در جام دل ریخته می‌شود. و جام وسیع و پولادین روح طلبه افغانی چنین بود. مربی غیبی معجونی از پشتکار و صلابت و سختکوشی را در هم

آمیخته و یک جا در کاسه دلش ریخته بود. و در اثر اختلاط این مواد نیروبخش و شورگستر و آتشفشانی، قهرمانی از آن معجون ساخته شد که، نه می دانست راحتی یعنی چه. خستگی و خواب چه مفهومی دارد. و سیری و غذا چه لذتی دارد. شبانه روز حرکت و پویش و جنبش و جهش در پی فضائل و معلومات و کمالات. برای درک این حقایق و پی بردن به عمق فراز فوق، به خاطره‌ای آموزنده و دردناک ذیل توجه کنید. این مطلب را استاد در درس مغنی اول بحث آما در توضیح این شعر رأت رجلاً آیما اذا الشمس عارضت - فیضحی و آیما بالعشی فیخصر بیان کرد:

کتاب شعر شیخ ابوالپشم را نخوانده‌ای؟ اول ابیاتش این است:

شیخ ابوالپشم بود مرد ملاتی

داشت در کنج مدرسه جایی

تا آخر ابیات. حال، شاعر در این بیت مغنی در توصیف مرد در مانده‌ای می‌گوید: فقیری در نهایت تنگدستی بود. چیزی نداشت. آفتاب که طلوع می‌کرد، می‌رفت زیر تابش آن تا گرم شود. اول شب که غروب می‌کرد. رواندازی نداشت. خودش را جمع می‌کرد. مثل این فقیرهایی که شبها تو پیاده رو می‌خوابند، چادر یا پتویی ندارند که خود را بپوشانند، از سرما خودشان را

جمع می‌کنند. خلاصه شاعر می‌گوید این بدبخت بیچاره حال و  
وضعش این جور بود.

خود من هم به همین درد مبتلاء بودم. در ایام تحصیل هیچی  
نداشتم. نه فرشی و نه گلیمی. نه رواندازی. فقط یک پتو کهنه‌ای  
داشتم که روزها مثل عبا خود را می‌پوشاندم، بعد درس  
می‌خواندم. شبها هم همان را زیر خود پهن می‌کردم، و از دست  
سرما خودم را در آن لول می‌کردم. من با این فلاکت درس  
می‌خواندم، حالا در این دور و زمانه، طلبه هنوز درس نخوانده  
اول در فکر ماشین است، بعد در فکر آپارتمان بعد در بند شهرت  
و نام و نشان! بیست سال هم توی حوزه است. اگر ازش پرسوی  
حوزه چه صیغه‌ای است نمی‌داند. کسی که درس می‌خواند باید  
همه جهات را رها کند. من در اوایل طلبگی از شدت نداری و  
دست تنگی مدتی مثل لاتها توی صحن حضرت امیر (ع)  
می‌خوابیدم.

باری، طلبه دانش شکار و کمال طلب افغانی، دروس سطح را به  
ترتیب: سیوطی و مغنی و مطول و حاشیه و جامی و معالم و قوانین و  
شرح لمعه و رسائل و مکاسب و کفایه و بعض کتب دیگر را، با جدیت  
کامل شروع به خواندن کرد. در کنار تحصیل، تدریس را هم شروع

کرد، با تشکیل دادن حلقه‌های درسی کوچک عده‌ای از طلاب را مجذوب خود نمود. مبتدیان وقتی که بیان شیوا و تسلط بر متن و ساده کردن نکات پیچیده و توانایی در تدریسش را دیدند، کم‌کم به تعدادشان افزوده شد. بعد از چهار- پنج سال در بین حوزویان نجف معروف شد به اینکه جوان افغانی در تدریس ادبیات و بعضی دروس دیگر، قوی و پر بار است، و درس گرم و گیرا و قابل استفاده‌ای دارد.

#### □ در حلقه افلاکیان

دوره‌ای که طلبه افغانی وارد نجف شد، دوران شکوفائی و عظمت حوزه نجف بود. جلالت و عظمت آن حوزه بخاطر درخشش وجود استوانه‌های علم و فقاہت، و ارکان فکر و خرد بود. اعیان و بزرگان چون آیات عظام مرحوم نائینی، آقا ضیاء، شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی، سید ابوالحسن اصفهانی و دهها فحول دیگر. فضای حوزه در آن زمان سرشار از بزرگان اساتید و نخبگان علماء و پهلوانان میدان درس و بحث و تحقیق و تألیف و استدلال بود. تفکرگاهی که ارکان فکر و قهرمانان اندیشه در آن جمع بودند. جوّ حوزه از جنبه علمی و نوآوریهای فکری و نشر افکار بدیع، بسیار پر تشعشع و مواج بود. بدیهی است ورود به محیط تابناک و فضیلت

بخش حلقه درس و بحث چنین افلاکیانی، گنجایش و استعداد و ظرفیت می‌خواهد. دأب و شیوه بزرگان علم و فضلاء فکر بر این است که مفاهیم بلند و مطالب والای خود را به هر کس نمی‌دهند. تا مخاطب را امتحان نکنند در کام او نمی‌ریزند. زیرا عطیه بسیار سنگین و ثقیل است و جام دل کوچک و نازک. بنابراین در وهله اول اگر ببینند که شاگرد ظرفیت و تحمل دارد او را به حلقه وصل و دایره فضل خود راه می‌دهند.

راه یابی و نفوذ جوان فاضل افغانی به حلقه فضل و علم افلاکیان، بعد از امتحان سنگین و کمر شکن چندین ساله بود. او در طی پنج - شش سال اول اقامتش در نجف چنان نبوغ و استعداد و سختکوشی در تحصیل و تدریس و اکتساب علوم نشان داد که ثابت کرد، لیاقت ورود و حضور در دایره قدوسی بزرگان علم و دین را دارد. علماء و مراجع نجف هم وقتی ذکاء و زرنگی و تلاشش را در درس و بحث و مباحثه و تدریس مشاهده کردند، ضمن تشویق و حمایت و مساعدت، از او با گرمی استقبال کردند.

آقای احدی یکی از شاگردان استاد مدرس در این مورد می‌گوید:  
 استاد مدرس می‌فرمود: مرحوم نائینی نسبت به من عنایت و توجه داشت و از من احترام می‌کرد. سپس ایشان اظهار می‌کرد که

کفایه را فقط مرحوم نائینی فهمیده. بعضیها در درس، شرح و بسط و بیان خوبی دارند. بعضیها ابداعات و ابتکارات دارند. چیزهای تازه‌ای از خود بروز می‌دهند. مرحوم نائینی از جمله علمائی بود که از خود چیزهای تازه و ابتکارات زیادی داشت. این بزرگوار بواسطه مرحوم خوئی که شاگردش بود به من لطف و عنایت داشت و من هر وقت وارد مجلس و محفلش می‌شدم به احترامم بلند می‌شد.

تشعشع علمی و تابش چشمگیر دانش فقهی و اصولی مرحوم نائینی در کهکشان علم فقه و تشیع آنقدر تابناک و خیره‌کننده است که نیاز به تعریف و توصیف ندارد بنابراین، چنین شخصیت بارز و تابناکی، حتماً در ناصیه جوان فاضل افغانی خصوصیات را دیده بود که از او احترام و تکریم می‌کرد و او را در محفل خود راه می‌داد. از زبان خود استاد مدرس بشنویم: این مطلب را استاد در درس سیوطی، بحث استثناء در ذیل این جمله لا یتَّبِع الا الهدی ذکر کرد.

به مناسبتهایی ما خدمت مرحوم نائینی می‌رسیدیم و در محضر این بزرگوار می‌نشستیم. ایشان یکی از مراجع بزرگ و معروف نجف بود. این بزرگوار وقتی برایش نامه می‌فرستادند، در بعضی از نامه‌ها آخرش می‌نوشتند و السلام علی من اتبع الهدی.

میرزا وقتی چنین نامه‌هایی را می‌خواند، ریزریز می‌کرد و بیرون می‌انداخت. بعد من با چند تن از بزرگان در صدد برآمدیم که علت این کار را از خود ایشان پیرسیم. ایشان جواب دادند که وقتی حضرت امیر (ع) به معاویه نامه می‌نوشت آخرنامه همین آیه شریفه را ذکر می‌کرد. یعنی تو تابع اسلام و هدایت نیستی تا به تو سلام کنم. به کسی که تابع هدایت است سلام می‌کنم یعنی تو ای معاویه کافری.

محبت و علاقه‌ای که مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نسبت به فاضل افغانی داشت، بیش از سایر بزرگان بود. این مرجع عالیقدر شیعه عنایت خاص و تفقد پدران‌ای در حق ایشان داشت. محبتش به حدی بود که طلبه افغانی اجازه داشت آزادانه بحضورش برسد. خود استاد بارها در لابلای درسش از توجه و عنایت سید، به خوبی و افتخار یاد می‌کرد. در یکی از جلسات درسش استاد به مناسبتی چنین بیان کرد:

ما معلم و سیوطی می‌خواندیم. هم مباحثه‌ای داشتیم که از آقازاده‌های ایران بود. پدرش یکی از مجتهدین اعیان و ثروتمند نجف بود. روزی به من گفت: شما که با سید ابوالحسن مأنوسید به ایشان بگو که این شهریه و نانی که به ما می‌دهد آیا حلال

است یا نه؟ چون یک خصوصیتی بین من و سید بود که خیلی آزادانه با ایشان حرف می‌زدم. رفت و آمد می‌کردم. من رفتم و به سید عرض کردم. سید ابرالحسن در جواب فرمود: برو به او بگو که من از باب استحقاق به کسی شهریه نمی‌دهم. من می‌خواهم اهل علم و حوزه محفوظ بماند. این شهریه‌ای که می‌دهم در وهله اول از تجار قرض می‌گیرم تا ملک من شود. آن وقت که ملکم شد بین طلبه‌ها تقسیم می‌کنم. بعد که کم کم وجوهات جمع شد، قرضم را از آن وجوهات اداء می‌کنم. پس، این نانی که می‌خورید از باب استحقاق نیست. این را می‌گویند حفظ حوزه.

#### □ در کمند محبت سید

بزرگان حوزه و مشعلداران علم و دین، یکی از وظایفشان، جذب شاگردان فعال و پرتلاش، و پرورش بلند همتان خوش استعداد است. علماء فضیلت شکار، در فضای حوزه و حلقه درس و مجلس و محفلشان، دائم دید نافذ و چشم جذابشان، دنبال طلاب خوش ذوق و سختکوش و قوی اراده‌ای است، که به محض تشخیص، او را صید می‌کنند و در کمند فضل و محبت و کمال خود می‌آورند.

از میان مراجع و بزرگان دین، معروف است که مرحوم آیه الله سید

ابوالحسن اصفهانی بیش از سایرین در جذب طلاب و صید کمال جویان، پیشقدم و موفق بوده است.

نقل می‌کنند که این بزرگوار در بیرون از خانه همیشه وجهی را همراه خود داشت، که احیاناً اگر طلبه نیازمندی را بیابد، مشکلش را حل کند. و آنقدر بر این صفت کریمانه مواظبت داشت که مرحوم مدرس می‌گفت، که حتی وقتی به حمام می‌رفت. مقداری پول زیر لنگ خود پنهان می‌کرد تا در آن فضای خیس و نمناک هم دردی را دوا کند و مشکلی را حل.

یکی از تلاشگران پرتحرک و سخت کوشی که در کمند صید محبت سید ابوالحسن قرار گرفت، طلبه فعال و پرتلاش افغانی بود. این تور رهایی بخش، برکات پر بار و آثار سرشاری در جهت پیشرفت درسی و ترقی علمی و تحصیلی اش داشت.

ماجرای راه یابی جوان افغانی به محضر فضیلت گستر آیه الله اصفهانی، بسیار جالب و دلنشین است. صحنه آشنائی شیخ دردکش افغانی با سید، آنقدر شگفت‌انگیز و خارق العاده است که بیشتر شبیه به معجزه است تا یک جریان عادی و معمولی، و در عین حال آشناک و دردآور. با هم این رویداد جالب و شنیدنی را می‌خوانیم.

### □ رویداد شگفت و پیوند معجزه آسا

زمانی که طلبه جوان افغانی وارد حوزه علمیه نجف شد ناشناخته بود و گمنام. نه او کسی را می‌شناخت، و نه دیگران او را می‌شناختند. با جیب خالی و دست تهی، بدون اطلاع از وضعیت مدارس و کیفیت تحصیل وارد نجف شد. از همشهریان و هم ولایتی هایش خبری نبود. سایر طلاب هم او را نمی‌شناختند. فقر و نداری از یک طرف، و گمنامی و ناواردی از طرف دیگر، سبب سرگردانی و آوارگی اش شده بود. نه خود وارد بود که در مدرسه‌ای برای خودش حجره‌ای را تهیه کند، و نه دیگران او را می‌شناختند تا او را همراه و همدم خود سازند. کم رویی و حجب و جوانی مانع از این اقدام شده بود.

شبها در گوشه حیاط حرم حضرت امیر (ع) می‌خوابید و روزها در جلسه درس حاضر می‌شد، و بعد از ظهرها از شدت گرما به مرده شور خانه قبرستان وادی السلام پناه می‌برد.

روزی از شدت تشنگی، دهان در جوی آبی می‌گذارد و شروع به نوشیدن می‌کند، رهگذری متعجبانه وقتی این صحنه دلخراش را می‌بیند، بر سرش داد می‌زند، که ای شیخ داری چکار می‌کنی! این آب مرده شور خانه است. با شنیدن این هشدار کوبنده از شدت ناراحتی،

تمام ذرات وجودش به تلاطم و ناله و زاری می افتد. در آن هوای گرم، سراسیمه به سوی حرم حضرت امیر (ع) حرکت می کند. در مقابل ضریح آن بزرگوار، دلشکسته و گریان، با گردن کج می ایستد. با ادب و احترام خاضعانه عرض می کند:

یا علی، این است رسم مهمان نوازی و شاگردپروری. آیا  
رواست که من، طلبه حوزه ات باشم و از آب غسالخانه بنوشم.  
اگر دیگران از حالم بی خبرند، اما تو که از دردم آگاهی!

غرق در راز و نیاز و درد دل با مولا بود، و در تنور گرم و سوزان و  
رنج و درد و پریشانی خود می سوخت، که ناگهان دستی را روی شانه  
خود احساس کرد. دست محبت و عاطفه، دست کرامت و توفیق. دیگ  
متلاطم و جوشان درونش آرام گرفت و بدنش سرد شد. شخص  
فرستاده گفت: شیخ محمد علی شما هستید؟ جواب داد بله. گفت حضرت آیه  
الله اصفهانی با شما کار دارد و مرا فرستاده تا شما را به محضرش ببرم. با حالت  
تعجب پرسید، ایشان از کجا مرا می شناسند؟ هر دو راهی منزل سید  
ابوالحسن شدند.

همین که به حضور آقا رسید، بعد از سلام و احوالپرسی. سید با  
حالتی عتابانه و در عین حال با وقار و تأنی و ادب به شیخ فرمود:  
چرا پیش از آنکه از ما درخواست کنی، در حرم حضرت زیان به شکوه و

گلایه می‌کشایی. آشیخ محمد علی، مثل من مانند یک سقاست. اگر کسی تشنه باشد و از من درخواست آب کند، به او آب می‌دهم. تا الآن تو از حال و وضعیت خودت به من چیزی گفته‌ای؟ از من چیزی درخواست کرده‌ای؟ تو باید از درد و رنجت به من می‌گفتی.

استاد مدرس این ماجرای شگفت‌انگیز آشنائی‌اش با سید زار، بارها به مناسبت‌هایی در لابلای درس برایمان می‌گفت، و از آن واقعه دردناک غسلخانه و درد دل با حضرت، به ناراحتی و سوز جان‌گزایی یاد می‌کرد، و دنباله آن حکایت، با حالت تعجب می‌گفت:

من متعجبم، و هنوز تا الآن نفهمیدم که مرحوم اصفهانی از کجا متوجه شد که در آن لحظه من ناراحت و پریشانم و در حرم حضرت امیر (ع) هستم. تعجب بیشتر اینجا که اسم مرا از کجا فهمیده بود.

اطلاع سید از حالت پریشان و وضعیت نابسامانش، سبب شد باب رحمت و منبع برکتی بسویش گشوده شود، و در پرتو تشعشعات آن برکات و نعمات بود که توانست به قله‌های فضل و کمال برسد. در وهله اول بدستور سید در یکی از حجرات مدارس علمیه نجف، اسکان داده شد، و سپس اسمش در دفتر شهریه طلاب ثبت گردید. با حل شدن این دو مشکل، سریعتر و راحت‌تر، به فراگیری علوم

حوزوی و تدریس متون درسی پرداخت.

ارتباط و پیوندش با سید از همان لحظه اول که به همدیگر گره خورد، روزبروز مستحکمتر می‌شد. بدنبال مراوده و رفت و آمدش با سید، و نظارت و پی‌گیری آن مرجع عالیقدر از وضعیت تحصیلی و تدریسی اش، و بروز خلاقیتها و سخت‌کوشی‌هایش در فراگیری علوم حوزوی، آن بزرگوار بیشتر به نبوغ و فضل و کمالش پی‌برد و بیش از گذشته به او علاقمند گردید. محبتش به طلبه افغانی تا جایی رسید که به او پیشنهاد ازدواج داد و خود آن زعیم برجسته، هزینه و مخارج ازدواجش را متکفل شد.

#### □ اساتید و مربیان

موفقیت در تحصیل و شکوفائی در علم و عروج به قله‌های فضل و کمال عوامل مختلفی دارد، منتهی یکی از عوامل کلیدی و زیربنائی پیشرفت و ترقی شاگرد، داشتن اساتید با سواد و زیر دست و خوش بیان است. طلبه جوان افغانی از این نعمت جهش‌زا و عروج‌بخش به خوبی برخوردار بود، چه در حوزه مشهد و چه در حوزه نجف. در حوزه مشهد زیر نظر دو استاد مشهور و کم‌نظیری چون ادیب نیشابوری اول و دوم، مقداری ادبیات را طی کرد. وقتی به حوزه

اقیانوسی و موج نجف وارد شد، با نخبگانی آشنا شد که هر کدام نهنگ علم و ادب و حکمت و فقاہت بودند.

این امر بدیہی است که یکی از علل شکوفائی و پرباری حوزه‌ها، وجود اساتید ماهر و محقق و مجتهد است. چنین مریبان با تجربه و کارآموده و مایه دار هستند که در دایره فضل و علم خود، جوانه‌های مستعد و سرسبز و خوش ذوق را با تربیت صحیح و تعلیم و آموزش شایسته و اصولی، بارور و پر ثمر می‌سازند. و از همین حلقه‌های درس اساتید کارآموده و زبردست است، که ادیب و فقیه و اصولی و حکیم و مجتهد و محدث و متکلم و مفسر تولید و تکثیر می‌شود.

ادیب مشهور و استاد بزرگ حوزه‌های نجف و قم، مرحوم استاد مدرس افغانی محصول همین حلقه‌های درسی حوزه مشهد و نجف و دست پرورده اساتید آن دو حوزه است. او با ارتباط و اتصال و آشنا شدن با قهرمانان علم و فضل و خرد، در مسیر عرش مسیران قرار گرفت و همراه آنان به پرواز درآمد و روز بروز مراحل ترقی و مدارج کمال را با موفقیت طی کرد.

گرچه نشو و نما و تحصیلات ابتداء طلبگی اش در حوزه مشهد طی شده بود، و خصوصیات و امتیازات حوزه مشهد را چشیده بود، اما وقتی به حوزه نجف وارد شد، در حال و هوای دیگری قرار گرفت،

حوزه نجف نسبت به حوزه مشهد برایش بسیار وسعیت و پربارتر و تابناکتر بود، مانند کسی که از دریاچه وارد اقیانوس شده باشد، هم از حیث محتوی و متون درسی و کیفیت تحصیل و تدریس و تحقیق پربارتر بود، و هم از جنبه استاد. در آن دوران حوزه نجف در میان سایر حوزه‌های شیعه، با داشتن اساتید کاردان و پرتجربه و عمیق، که هر کدامشان قهرمان خرد و تحقیق و استدلال و اجتهاد و فکر و بیان بودند، از جنبه شکوفائی علمی و آموزشی جایگاه والا و ارزشمندی داشت.

باری، طلبه خوش استعداد و تیزهوش افغانی، گرچه در حوزه مشهد، مقدمات و سیوطی و مغنی و شرح نظام و مقداری معالم و شرح لمعه را خوانده بود، اما به جهت استحکام زیر بناء علمی و تقویت پایه درسی‌اش، بار دیگر همان دروس را در حوزه نجف زیر نظر اساتید ماهر و زیر دست آن حوزه، نه یک بار، بلکه چند بار فراگرفت. از اساتید ادبیات و دروس اولیه حوزوی‌اش در نجف اطلاع چندانی در دست نیست اما جسته و گریخته، در بعضی موارد از استاد سیوطی‌اش در نجف اسم می‌برد. در این مورد می‌گفت:

من سیوطی را در نجف پیش آشیخ ستار اسلامی بهبهانی

خواندم. چند دفعه هم خواندم.

در مطول استادی داشته بسیار عمیق و پربار و ورزیده، از اهالی فقهار، که متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ایم، مرحوم مدرس افغانی از این استاد به بزرگی و عظمت یاد می‌کرد و می‌گفت: وقتی مطول را نزد ایشان خواندم، از بس که در معانی و بیان و ادبیات، احاطه و تبحر داشت، و قواعد و مبانی در چنگش بود، از خواندن دوباره مطول مستغنی شدم و تسلط کامل پیدا کردم (انشاءالله در فراز بعد به این مطلب اشاره می‌کنیم). در معالم، استادش شیخ کاظم دینوری بوده است. در این مورد فرزند استاد آقای هادی مدرس می‌گوید:

پدرم می‌گفت: در یک ماه مبارک رمضان معالم را پیش شیخ کاظم دینوری خواندم. این شیخ کاظم اهل تبریز بود. روزی پدرم به من گفت می‌خواهم خدمت استادم شیخ کاظم بروم، شما هم با من بیا. من با آقایم خدمت ایشان رسیدیم. دیدم پیرمردی است جذاب و نورانی و منزوی. ایشان بعد از احترام و تجلیل به پدرم گفت: ای شیخ محمد علی چه همت و شوقی داشتی! یادت است در یک ماه مبارک رمضان معالم را پیشم خواندی، پدرم جواب داد، بله ما دو نفر بودیم.

مرحوم استاد در لابلای درسش، از یکی اساتیدش بنام (شمس) اسم می‌برد. در این مورد، در میان یادداشت‌هایم می‌گشتم، که این فقره از بیانات مرحوم مدرس را پیدا کردم.

خدا رحمت کند استاد ما (مرحوم شمس) که مدرس معروف نجف اشرف بود. و خیلی هم مهم بود. ایشان فرمایشاتی داشت. ما پیش ایشان درس خواندیم. تکه هایی از فرمایشاتش را بیاد دارم می فرمود: یک داغ دل بس است برای قبیله ای.

البته ما اطلاعاتی از نام و نشان و سابقه این استاد (مرحوم شمس) نداریم، و مقداری هم که تحقیق کردیم به منبع و مأخذی دست نیافتیم. فضلاء و محققین و شاگردان استاد مدرس و دوستان طلبه، اگر در این مورد اطلاعاتی از نام و نشان و شخصیت علمی و معنوی مرحوم شمس دارند، ما را مطلع سازند.

مرحوم مدرس در مقطع تحصیلی سطوح عالی و خارج فقه و اصول، از اساتید صاحب نام و مبرز و مجتهدین صاحب نظر برخوردار بود. قهرمانانی که در کهکشان فقه و فضل و کمال، و در گستره علوم عقلی و استدلالی اصول و حکمت و فلسفه صاحب سبک و دارای نظریات بکر و ابداعات ارزنده ای بودند. مراجع و اساتیدی چون آیات عظام آقایان: سید ابوالحسن اصفهانی، نائینی، آقا ضیاء، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، بادکوبه ای، شیخ محمد رشتی، سید محسن حکیم، شیخ محمد علی کاظمی، سید ابوالقاسم خوئی، میرزا حسن رشتی، آقا شیخ نصرالله رشتی.

طلبه جوان افغانی، در پرتو تشعشعات این خورشید مردان، توفیقات عظیم و تفضلات بی شماری شامل حالش شد، و حقاً داشتن چنین اساتید فضل افشان و صاحب فکری سبب افتخار و ترقیات و پیشرفتهایش در صعود به قله‌های علم و ادب و کمال شد.

الف) بوسه‌ای بر دست استاد

برخوردار بودن و بهره‌مند شدن از استاد، خود یک نعمتی است، تکریم و تعظیم و پاس داشتن حرمت و پی بردن به مقام و منزلتش، نعمتی بالاتر، زیرا اولی سبب یادگیری و ازدیاد معلومات است، و دومی سبب کمال و توفیقات معنوی. تعلیم استاد، رضایت نفس را در پی دارد، و تکریم استاد رضایت رب. مرحوم استاد مدرس از هر دو نعمت برخوردار بود و از نعمت دوم برخوردارتر. از تمام اساتیدش به عظمت و احترام و کرامت یاد می‌کرد، و اگر استادش زنده بود، بطرز عجیبی نسبت به او تعظیم و احترام می‌کرد و متواضعانه با خضوع کامل در مقابلش خم می‌شد. صحنه ذیل را از زبان فرزندش بشنویم.

در قم زیر بازارچه گذر خان همراه پدرم بودم. دیدم یک روحانی پیرمردی از مقابل می‌آید. همین که پدرم او را دید خودش را جمع کرد و با تواضع کامل بسویش رفت و مؤدبانه به

او سلام کرد و با احترام خم شد و دستش را بوسید. من خیل تعجب کردم. چون پدرم در مقابل کسی خم نمی‌شد و این گونه تجلیل و احترام نمی‌کرد تا چه رسد به اینکه دستش را ببوسد. بعد که آن آقا رفت، پرسیدم حضرت آقا این چه کسی بود که این اندازه از او احترام کردید. جواب داد این استادم است، من هرجا ایشان را بینم دستش را می‌بوسم. ایشان آشیش ستار بهبهانی است استاد سیوطی‌ام بوده.

ب) نمونه‌ای کم نظیر از تکریم و استاد نوازی

استاد مدرس به مناسبت‌هایی در میان درس بارها اشاره می‌کرد که یکی از اسباب ترقی و توفیقات علمی و معنوی‌ام تعظیم و قدرشناسی و خدمتگزاری از اساتیدم بوده است. تواضع و کرامت ذیل نمونه بارزی است از آن رفتار کریمانه و تجلیل و استاد نوازی مرحوم مدرس. استاد مطلب ذیل را در جلسه مغنی بحث (آن المفتوحه الهمة الساکنة (التون) درس (الوجه الثالث ان تکون مفسرة) در ذیل این جمله (وزعم الزمخشري انّ ان التي في قوله تعالى ان اتخذی من الجبال بیوتا) بیان کرد:

زمخشري در این آیه، اوحینا را بمعنای قول گرفته. ابو عبد الله رازی نظر زمخشري را رد کرده و گفته بمعنای قول نیست. ذات

اقدس الہی بہ قدرت رحمانیہ خودش بہ تمام حیوانات آنچه کہ موجب حیات و سبب بقایشان بودہ یاد دادہ، حتی بہ ہمین شپش یاد دادہ کہ چگونه خودش را حفظ کنند. ما استادی داشتیم رضوان اللہ علیہ در مشہد کہ پیشش درس می خواندیم. سن زیادی داشت. ہم نابینا بود و ہم مریض و بی کس و کار. شپشها از سر و صورتش آویزان می شد. من می آمدم این شپشها را از سر و ریشش جدا می کردم. بچہهای دیگر از این عمل من متنفر بودند. اما چون استادم بود این خدمت را در حقش انجام می دادم. او در عوض بہ من دعا می کرد کہ انشاءاللہ از درس خیر ببینی. من ہم الحمدللہ خیر دیدم، نہ فقط نسبت بہ این استاد اینطور بودم بلکہ در حضور تمام اساتید مؤدب بودم و زیاد احترام و تکریمشان می کردم. من کہ ترقی کردم یک سببش ہمین بود، اگر تبحر و علمیتی در ادبیات و سایر علوم دارم از برکات و آثار آن خدمتہایی است کہ در حق اساتیدم کردم.

ج) یک دانشگاه درس و اخلاق و ایثار

تجلیل و تعظیم مرحوم مدرس از اساتیدش نہ در حد خدمتگزاری و مساعدت بود، بلکہ فراتر از آن، در حد والای ایثار و جانفشانی

بود. از خواسته‌ها و لذتها و نیازهای ضروری خود می‌گذشت و در اختیار استاد می‌نهاد. صحنه آموزنده و باطن ساز و تکان دهنده ذیل، که یک دانشگاه درس و اخلاق و آموزندگی و فداکاری و خودسازی و نفس سوزی است، نمونه جالبی از آن ایثارگریهاست. فرزندش آقای هادی مدرس می‌گوید:

پدرم می‌گفت: استادی داشتم اهل قفقاز که مطول در خدمتش می‌خواندم. این استاد قفقازی عجیب در فقر و تنگدستی و گرسنگی بسر می‌برد. خودم هم از او بدتر بودم. بعد از چندین ماه یک تکه گوشت نذری نصیبم شد. موقع رفتن به حجره دستم بود. همینطور که بسرعت بطرف حجره یکی از رفقایم می‌رفتم و در رؤیای شیرین این منظره بودم که با این گوشت آبگوشت می‌پزیم و بعد از چندماه شکمان سیر می‌شود، یکدفعه با همین استادم مواجه شدم. سلام کردم و رد شدم. مرا صدا کرد که آشیخ محمد علی چه تو دستت هست؟ گفتم مقداری گوشت. با حالتی فقیرانه از من خواهش کرد که این گوشت را به من بده. چند ماه است که غذای پختنی نخورده‌ام و بوی گوشت نشنیده‌ام. گرچه برایم خیلی سخت و ناگوار بود. اما تمام گوشتها را به او دادم. او در حقم دعا کرد. بعد از آن، آثار دعایش را در زندگی‌ام خیلی واضح و آشکار مشاهده کردم.

د) شیخ محمد رشتی ناشناخته‌ای از تبار کرامت و عرفان

از میان تمام اساتیدش به دو شخصیت بیش از همه عنایت و توجه و احترام داشت، و این دو بزرگوار را بیشتر از سایرین به عظمت و علمیت و جلالت یاد می‌کرد. و اسمشان را زیاد در لابلای تدریس به زبان می‌آورد، یکی مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و دیگری هم استادش مرحوم شیخ محمد رشتی بود. برای مرحوم رشتی احترام و عظمت دو چندان و فوق العاده‌ای قائل بود. و جاهت و شخصیت و ارزشی که نسبت به ایشان ابراز می‌کرد، نه در حد یک استاد، بلکه در حد تقدس و کرامت و در قالب مراد و مرید بود. مرحوم مدرس کرامت عجیبی از ایشان نقل می‌کرد:

استادی داشتم خیلی بزرگوار و اهل دل و عارف به تمام معنی. خدا رحمتش کند، بنام شیخ محمد رشتی. این بزرگوار اهل کرامات بود. روزی زنش به او می‌گوید مورچه‌ها در خانه زیاد شده‌اند و، از دست اینها ذله شده‌ایم و در آزار و اذیتیم. این شیخ با حالت عصبانیت رو به سوی مورچه‌ها می‌کند و می‌گوید: یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم و اخرجوا من بیتی. بلافاصله تمام مورچه‌ها از صحنه خانه محو می‌شوند.

فرزند استاد جناب آقای هادی مدرس در این مورد بیان واضحتر و شیواتری دارند. با همدیگر می‌شنویم:

از میان اساتیدش، از همه بیشتر به شیخ محمد رشتی احترام و توجه خاصی داشت. و به بزرگی و عزت از او یاد می‌کرد. نسبت به ایشان از جنبه عرفانی و تقدسی، ارادت و عقیده داشت. مرحوم پدرم نسبت به کشف و کراماتی که از بعضی علماء و عرفاء و بزرگان نقل می‌کردند، می‌گفت صحت این‌گونه قضایا معلوم نیست و پذیرفتنش برایم ثقیل است و این مسائل ساختگی و من درآوردی است. خلاصه نسبت به این کشف و کراماتی که از علماء نقل می‌کردند دیرباور بود. اما نسبت به کشف و کراماتی که از این استادش نقل می‌شد یا خودش نقل می‌کرد می‌فرمود راست است.

فرزند شیخ محمد رشتی قضیه عجیبی را از پدرش برایم نقل کرد. او می‌گفت در خانه مورچه‌های زیادی ما را اذیت می‌کردند. مادرم اظهار بی‌تابی و ناراحتی می‌کرد. در همان اثناء پدرم وارد شد. مادرم با ناراحتی رو به پدرم کرد، که داری می‌بینی چقدر مورچه‌ها زیاد شده‌اند. از سروکله ما بالا می‌روند. زندگی را بر ما تنگ کرده‌اند. پدرم خطاب به مورچه‌ها کرد و گفت: لا حول و لا

قوة الا بالله من راضی نیستم خانه من باشید. بروید گم شدید. بلافاصله مورچه‌ها یک وضع عجیب و غریبی پیدا کردند. به جنب و جوش و تلاطم افتادند. بعد از چند لحظه متوجه شدیم، حتی یک مورچه هم در خانه پیدا نمی‌شود. این قضیه را که شنیدم برایم خیلی عجیب و غریب بود. شب که خدمت آقایم رسیدم به ایشان عرض کردم: آقا جان قضیه عجیبی از استادتان مرحوم رشتی شنیده‌ام آیا صحت دارد؟ پرسید چه قضیه‌ای؟ گفتم قضیه مورچه. گفت مورچه که چیزی نیست. ایشان به کوه هم اگر می‌گفت حرکت کن، حرکت می‌کرد.

### تعبیر خواب موهبتی برای شیخ محمد رشتی

شیخ محمد رشتی علاوه بر تقدس و فضائل نفسانی و مکارم روحانی از گوهر گرانبهای علم تعبیر خواب هم برخوردار بود. کرامت تعبیر خواب اکتسابی و آموختنی نیست علمی است دادنی و تحفه‌ای است لدنی...

و کذالک یجتبیک ربک و یعلمک من تأویل الاحادیث<sup>(۱)</sup>

علم تأویل خواب در زمره علوم متداول و متعارف نیست که در

قالب درس و نوشتن و بحث و مطالعه و مباحثه به دست آید. موهبتی است که از عالم غیبت افاضه می‌شود. کتاب و درس و بحثش، ریاضت و تهذیب و طهارت نفس است.

مرحوم شیخ محمد رشتی از این کرامت و موهبت ارزشمند بهره‌شایانی داشت که معلم مکتب ریاضت و تهذیب به او اعطاء کرده بود. فرزند استاد آقای هادی مدرس از قول مرحوم آقايش در این مورد بیانات ارزنده‌ای دارد.

مرحوم آقايم دربارہ استادش مرحوم شیخ محمد رشتی می‌گفت: ایشان علاوه بر تقدس و کرامتهایی که داشت یکی از خصوصیات برجسته و مهمش این بود که ایشان تعبیرات عجیب و غریبی داشت. هر وقت که به حضور ایشان می‌رسیدم از من و سایر همراهان می‌پرسید اگر خوابی دیده‌اید بازگو کنید، من تمام خوابهایم را به ایشان می‌گفتم و ایشان بسیار جالب تعبیر می‌کرد و عجیب اینجا بود که هر چه تعبیر می‌کرد درست از آب در می‌آمد.

۱- تعبیر ی عجیب از رحلت آیت ا... مامقانی

پرتوی از تعبیرات عجیب و تکان دهنده شیخ محمد رشتی را از زبان فرزند استاد آقای مدرس بشنویم:

آقایم می‌گفت روزی خدمت شیخ رسیدم، عرض کردم خوابی دیده‌ام. فرمود بگو. گفتم در خواب دیدم که در صحن حرم حضرت امیر (ع) هستم، دیدم بزی بعنوان امام جماعت جلو ایستاده و بقیه حیوانات و عده‌ای انسانها در صفهای متعدد پشت سر او ایستاده‌اند. یک گاوی از در طوسی وارد صحن شد نگاه تند و نافذی به این بز کرد و رفت.

همین که این خواب را برایش نقل کردم، بعنوان تحسّر و ناراحتی، دست روی زانویش زد و کلمه استرجاع را به زبان آورد. انا لله و انا الیه راجعون. پرسیدم مگر چه شده؟ گفت: بزرگ حوزه حضرت آیه الله آقای مامقانی به رحمت خدا رفته. در همین اثناء بلافاصله از حرم مطهر اعلام کردند که حضرت آیه الله العظمی آقای مامقانی به رحمت ایزدی پیوست.

بعد از چند روز از ایشان پرسیدم که شما از کجای این خواب متوجه این واقعه شدید؟ گفت بز در خواب، رئیس و بزرگ قوم است و گاو عزرائیل است.

۲- قد قامت الفساد

تعبیری جالب‌انگیز و شنیدنی و شگفت آورتر از قبلی. این یکی را

هم، چون تعبیر قبلی از زبان فرزند استاد بشنویم:

یک روز صبح که خدمت شیخ محمد رسیدم عرض کردم حضرت آقا، خوابی دیده‌ام بگویم گفت: بگو. گفتم در عالم رؤیادیدم که در صحن و سرای حضرت امیر (ع) هستم و نماز جماعت برقرار است و آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی جلو ایستاده و بقیه پشت سر او. مؤذن با صدای بلند اعلام کرد: قد قامت الفساد، قد قامت الفساد. با وجود اینکه باید بگوید قد قام الفساد چون فساد مذکر است و فعل را هم طبق قاعده باید مذکر بگوید.

همین که این خواب را گفتم. رنگ ایشان پرید. حالت عجیبی به او دست داد. با ناراحتی چند بار دستانش را روی زانوهایش زد. من گفتم: مگر چه شده است: گفت پسر آقای سید ابوالحسن را می‌کشند. تا اینکه همان روز، تو صف نماز جماعت فرزند آقای سید ابوالحسن را کشتند. من بعد از آن نپرسیدم که از این خواب چگونه فهمیدید که پسر آقا را می‌کشند. چون ما صدها فساد داریم که احتمال دارد در نماز جماعت واقع شود.

مهم و عجیب این جاست که تعبیراتش، عین واقع و صحیح و درست از آب در می‌آمد، و معنای معبر قوی و زبر دست و واقع بین همین است.

### هما فراتر از تکریم و تعظیم

به عقیده مرحوم استاد مدرس، ارج و عظمت و اعتلاء استاد، فراتر از احترام و تعظیم ظاهری است. ایشان قائل بود که تنها تکریم و دست بوسی و تمجید کافی نیست، زیرا استاد حق حیات معنوی و علمی بر گردن شاگرد دارد. شاگرد هم در عوض باید حیات و عمر و هستی خود را نثار استاد کند. پس باید عطیه‌ای فزونتر و گرانبهارتر از احترام و تمجید صوری به استاد بدهد. ایشان اظهار می‌کرد که شاگرد باید دو زانو و دست بسته در مقابل استاد بنشیند و کارهایش را انجام دهد و نیازمندیها و احتیاجاتش را برآورده سازد و همچون عبد خدمتگزارش باشد. سپس حکایت شیرین ذیل را بعنوان شاهد و مؤید مطلب بیان می‌کرد، و این شعر را هم در ابتدائش با آب و تاب می‌خواند.

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد

که چند سال بجان خدمت شعیب کند

نقل می‌کنند که در دهاتی دور دست، طلبه‌ای بعد از خواندن

نحو در سوره الفجر به این آیه شریفه و اللیل اذا یسر یرخورد کرده

بود. او در نحو خوانده بود که اذا از اسماء شرط است اما در ما

بعد خود عمل نمی‌کند و فعل مضارع را جزم نمی‌دهد. برایش

اشکال پیش آمده بود که پس چرا اذا در این آیه شریفه یسری را جزم داده و یائش را به جزمی ساقط کرده است. در مکتب از استادش پرسیده بود. نتوانسته بود جواب دهد. همینطور سرگردان دنبال استاد ملائی می‌گشت تا مشککش را از او بپرسد. به او گفتند یک نحوی بسیار ملاً و زبردست در بصره است بنام اخفش. او هم با شوق و ذوق باروینه خود را بست و تا بصره آمد. بعد از جستجو، مکتب خانه اخفش را پیدا کرد. و اشکالش را از او پرسید اخفش گفت: عجب به این آسانی و عجله که نمی‌شود. تا یکسال مثل عبد در خدمت باش، کفشم را جفت کن و آفتابه‌ام را آب کن، آن وقت جوابت را می‌دهم. این طلبه هم یکسال نوکری اخفش کرد. بعد از یکسال گفت: استاد، الوعهه وفا. اخفش گفت گوش کن: ان اللیل لایسری و انما یسری فیه. شاگرد بیچاره مات و مبهوت گفت: جناب استاد، حالا که مشکل دو تا شد. علاوه بر اینکه اشکال خودم حل نشد. قوز بالاقوز، جوابت از اشکال خودم مشکل‌تر است. این دیگر چه جوابی است. اخفش گفت یکسال دیگر در خدمت باش تا جواب برایت حل شود. بعد از یکسال دیگر اخفش گفت: ان عادة العرب اذا عدلت بالشی عن معناه نقصت حرره و اللیل لماکان لا یسری و انما یسری فیه نقص منه

حرف. (۱)

عزیز من، بدون زحمت طاقت فرسا و تلاش جان گزا، نتوان به چشمه خورشید رسید، رسیدن به گلشن فضل و بزم کمال، اسباب و آداب و خون جگرهای مالا مال می طلبد که یکی از آن آداب، اطاعت و خدمت استاد است. بله ای برادر،

سعی نابرده در این راه بجایی نرسی  
مزد اگر می طلبی طاعت استاد بپر

جانفشانی و سخت کوشی در تحصیل ادبیات

در سیر کهکشانی کمال، همت بلند و دید ناپایان بین و عزم پولادین، در به چنگ آوردن گنجینه معرفت و گوهر کمال، اساس عروج و زیر بناء صعود است. در خمیره ذات تمام عرش مسیران فضیلت طلب، معجون اکمل خواهی و فزون طلبی عجین شده است. یکی از علائم بارز صخره نوردان قله های فضل و کمال، روحیه برتری جویی و کمال خواهی است، به این معنی که هیچ وقت به وضع

---

۱- مرحوم مدرس این داستان را در کتاب (مکررات ج ۳ - ص ۲۰۸) مفصل ذکر کرده، و مراد اخفش از جوابی که به سائل داده، را بطور مستوفی شرح داده و احتمالاتی که در جواب اخفش است به تفصیل بیان کرده است.

موجود قانع نیستند، همیشه بهتر و بالاتر و کامل‌تر آن را می‌خواهند، آنچه که در دست دارند روح آتشفشانی و خروشان‌شان را راضی نمی‌کند، می‌خواهند قله‌های بالاتر را فتح کنند، در مصاف خورشید به هیچوجه به فانوس و شمع قانع نمی‌شوند.

کهکشان بین‌الاندیش افغانی ما، از قبیله همین ملکوت آرمانان عرش مسیر است. از ابتداء تحصیل به هیچ وجه، پیش پای خود را ندید، به منطقه خود قانع نشد، بلکه انتهای بی‌کران و نامحدود کهکشان علم و فضل و کمال و ادب را مشاهده کرد و پا در آن مسیر بی‌انتهاء گذاشت. در افغانستان که بود، پدرش به آن مغاک تنگ و تاریک آن خطه قانع نشد، و او را به حوزه خراسان آورد. او که بزرگ شد و رشد کرد، متوجه شد که حوزه خراسان برایش به مثابه کف دستی است که طول و عرضش بیش از یک وجب نیست، به آن حد و مرز راضی نشد، قصد بالاتر و عزم والاتر کرد، گرچه جیبش از امکانات مادی تهی بود اما مخزن روحش از اشراقات معنوی لبریز بود. با همتی بلند و اراده‌ای مستحکم، از شرق تا غرب ایران، و فراتر از مرز ایران، یک تنه و تنها، با پای پیاده در نوردید، و با سرما و گرما و صحرا و کوهها و دشتهای تاریکها و گرسنگیها و تشنگیها جنگید و پیروزمندانه خود را به حوزه مواج و پهناور نجف رساند. در حوزه نجف به یک

درس و دو درس قانع نشد. با وجود اینکه ادبیات و مقداری از دروس را در مشهد خوانده بود، اما روح فزون خواه و تفوق طلبش آرام نگرفت و دوباره خواند، در شکار علم و صید فضل، آن چنان حریص و طماع بود که به دوباره خواندن هم قانع نمی شد، بلکه بعضی از دروس را چندبار خواند. فراز ذیل حکایت از این زیاده خواهی و کثرت طلبی دارد، از زبان فرزندش بشنویم:

از آقام پرسیدم این تخصص و تبحری که در مطول دارید از کجا و به چه صورت کسب کرده اید؟ جواب داد علت اینکه این اندازه در مطول تبحر دارم و به این مرحله رسیده ام، این است که چون من مطول را هفت بار نزد هفت استاد خوانده ام، از میان این هفت استاد، یکی از اساتیدم اهل قفقاز و از فراریهای روسیه بود. ایشان آمد نجف. ما دیدیم. این استاد خیلی ملاً و با سواد و اهل فن است. آخرین باری که خواندم پیش ایشان بود. این استاد قفقازی بعدی در معانی و بیان و ادبیات عرب عمیق و ماهر و چیره دست بود که می گفت اگر کلمات و جملات قرآن را جابجا و وارونه کنند و الفاظش را مقدم و مؤخر سازند، من از روی علم معانی و بیان قواعد عربیه آن را مرتب می کنم، نه از روی قوه حافظه، این اندازه تبحر داشت، من وقتی آخرین بار پیش ایشان

خواندم مستغنی شدم و تسلط کامل پیدا کردم.<sup>(۱)</sup>

سخت کوشی و مقاومت و تلاش مستمر طلبه اوج نگر افغانی، در تحصیل دانش و فراگیری علوم حوزوی روشن و نمایان است، اما به علمی که بیش از همه اهتمام و توجه و دلبستگی داشت ادبیات عرب بود. او در ستیز با جزر و مدهای متراکم تحصیل ادبیات عرب، بیش از اندازه جدیت و فعالیت نشان داد بحدی که جوانی و سلامتی و عمر و وقت خود را در فراگیری آن صرف کرد. در فراز فوق متوجه شدید که برای یادگیری نکات ظریف و اسرار قواعد علوم عرب و دقائق معانی و بیان، تار پود کلمات و جملات و قواعد کتاب مطول را با چنگال ذهن وانگشتان مغزش، به هم ریخت و زیر و بالا کرد.

گرچه او تمام دروس و علوم حوزوی را در حد اعلی آموخت. در فقه و اصول تا درجه اجتهاد ترقی کرد. قواعد و مبانی کلام و حکمت و تفسیر و حدیث و سایر علوم حوزوی را به خوبی فراگرفت، اما عشق سرشار و شوق بیش از حد به ادبیات عرب، سرانجام پایش را در وادی بی کران و گسترده ادبیات و علوم عرب میخکوب کرد. از همان

۱- ناگفته نماند که ما نام و نشان و سابقه‌ای از این استاد قفقازی بدست نیاوردیم، و اسم و شهرت و تحصیلاتش را نمی‌دانیم. از فضلاء و محققین و دوستان طلبه، مخصوصاً از شاگردان مرحوم مدرس خواهشمندیم که اگر اطلاعاتی از این استاد دارند ما را در جریان قرار دهند.

ابتداء ورودش به گلشن سرسبز و فرح زای ادب، تلاشهای پیگیر و کوششهای خستگی ناپذیرش در تحصیل و تدریس و تحقیق و تألیف ادبیات شروع شد. در عرصه ادب، تفکر بلند پروازانه کمال خواهی و ترقی طلبی اش، آنقدر ریشه در اعماق سرزمین بی کران وجودش دوانده بود که آثار و ثمرات و گلوازه‌های آن ریشه، در کتب و تألیفات و نوارهای درسی اش متبلور و درخشان است.

بدیهی است که سخت کوشی و تلاش و خودکشی در تحصیل، با رفاه و تن پروری و خواب، تضاد و تعاند دارد، بلکه با گرسنگی و بی خوابی و جنب و جوش و فعالیت کمال سازگاری و توافق و همدلی دارد. بنابراین، دانش شکار افغانی، آن فضل و کمالی که در پرتورنج و زحمت و مقاومت کسب کرد، با تن پروری و رفاه و زر و زور و خواب بدست نیاورد، با خون جگر و بیداری سحر و بی خوابی بصر به چنگ آورد.

مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول

زورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

آنقدر در تحصیل ادبیات و علوم حوزوی کوشا و فعال و مقاوم و خواب ستیز بود که تمام لذتها و جذابیتهای و راحتیهای دنیا را فدای درس می‌کرد. او خود می‌گفت: من شبانه روز ۱۸ تا ۲۰ ساعت درس

می‌خواندم فقط ۴ تا ۶ ساعت خواب و استراحت داشتم. او حتی درس را بر عبادات مستحب ترجیح می‌داد، و همیشه به طلبه‌ها سفارش می‌کرد که جوانی و سلامتی و شوق و ذوق و وقتان را در تحصیل علم مصرف کنید، به زهد بیش از حد و عبادات مستحب و شرکت در مجالس و مراسم مذهبی نپردازید، در عبادات فقط به واجبات و حد نیاز اکتفاء کنید، چون وقتی ملأ و با سواد شدید، عباداتتان تأثیر و تجلی فوق العاده‌ای خواهد داشت، ولو کم باشد. زیرا عبادت کم توأم با معرفت و تعقل و تفقه هزاران درجه نتیجه و آثارش پربارتر و پراهمیت‌تر است از عبادت زیاد بدون معرفت و سواد. در این مورد عین کلماتش را یادداشت کرده‌ام:

اگر دیگری نماز شب بخواند خیل ثواب دارد، اما اگر توی طلبه بخوانی خیلی ثواب ندارد. چون نماز شب تو درس خواندن است و اگر یک درس خوب با مطالعه و با مباحثه بخوانی و عمیق در مغزت حفظ کنی ثوابش به اندازه هزار تا نماز شب است. این مطلب را هر جا خواستی از من نقل کن که بدون علم نمی‌توان خدا را شناخت، نمی‌توان پیامبر و علی و ائمه را شناخت. اگر علم و معرفت نباشد و کسی نماز شب بخواند، ممکن است دشمن علی شود و شمشیر بر فرق علی بزند. مگر آنهایی که سر فرزند پیغمبر،

سر امام حسین(ع) را بریدند، نماز نمی خواندند و عبادت نمی کردند، نماز شب نمی خواندند؟ علم آدم را خدا شناس می کند، قرآن شناس، علی شناس می کند. نماز شب بی علم معلوم نیست عاقبت انسان را به کجا ختم می کند.

از میان رشته های علوم حوزوی، او بیهوده و بی هدف، قدم به وادی ادبیات نگذاشت او خود علت گرایش شدید و دلبستگی بیش از حدش به ادبیات عرب را به این صورت تفسیر می کرد. که لغت عرب، زبان دین و لسان قرآن ماست. زبان پیامبر و ائمه اطهار (ع) است، و هر چه در اطراف علوم عرب، تحقیق و مطالعه و تألیف و کار و فعالیت شود، مقدس و هدفمند است، زیرا تفحص و تعمیق و دقت در صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و.... سبب ترقی دین و پیشرفت مذهب و احیاء معارف قرآن و اکتشاف رموز و اسرار و حیانی می گردد.

بنابراین او با بینش و تفکر مقدس و هدف والایی، ادبیات را رشته تخصصی خود قرار داده بود. او بارها و بارها در اثناء درس، به مناسبت های گوناگون، اهمیت و عظمت و اعتلاء و شأن و منزلت ادبیات و علوم عرب را برای ما تکرار می کرد و می گفت این علوم و معارف و قواعد ادب و اسرار و رموز لغت عرب، به آسانی بدست ما نرسیده، تلاش های بی وقفه و کوشش های تن برانداز و بیابان نور دیهای جان

فرسا، هزینه شده تا دانه دانه از این مروارید الفاظ و قواعد و لغات عرب از قعر بیابانهای سوزان و نفس گیر حجاز، و صحراهای شن زار و بی کران عربستان صید شده و در گنجینه کتابها گردآوری گردیده است و شاهد مدعای خود را حکایت ذیل ذکر می‌کرد. استاد این حکایت را در درس سیوطی بحث افعال مقاریه در ذیل این عبارت از متن کتاب (و حکى فی شرح الکافیة استعمال اسم فاعل من کاد و الجوهری مضارع طفق...) بیان کرد:

کسائی، اخفش، جوهری، و خودابن مالک و سایر علماء چقدر زحمت کشیدند و خون جگر خوردند تا این میانی و قواعد علوم عرب را برای ما جمع آوری کردند. شما ببینید چقدر باید گشت و تحقیق کرد و زحمت کشید تا بدست آورد که فاعل کاد یا کرب آیا استعمال شده یا نه؟ و یا مضارع طفق عرب تلفظ کرده یا نه؟ در المزهر حکایت شده که کوفیین می‌رفتند توی بیابان، زیر برق آفتاب، توی آن گرمای سوزان، منتظر می‌ماندند تا یک عرب صحرا نشین که لغتش دست نخورده، وارد شود، بلافاصله او را به خانه می‌بردند و از او پذیرائی می‌کردند و آب و غذا به او می‌دادند تا او حرف بزند و از لغات و الفاظ و تراکیب و جملاتی که می‌گفت قواعد عرب را تدوین می‌کردند و بدست می‌آوردند.

نقل می‌کنند ابوعلیاء معری حکم اعدامش از طرف حجاج صادر شده بود. او فرار کرد و رفت طرف مکه. در بین راه دید یک عرب بیابانی دارد یک شعری می‌خواند. فرجة کحل العقال. آن عرب بیابانی گفت حجاج بدرک رفت و مرد. طبیعتاً ابوعلیاء باید خیلی خوشحال شود. چون از اعدام و مرگ نجات یافته. اما ابوعلیاء می‌گوید از اینکه فهمیدم فرجة به فتح صحیح است نه فرجة به ضم، به اندازه‌ای از فهمیدن این مطلب خوشحال شدم که از مرگ حجاج خوشحال نشدم. چون متحیر بودم که فرجة به فتح درست است یا به ضم. شما توجه کنید این ابوعلیاء چقدر زحمت کشیده و خون جگر خورده و بیابانها گشته تا توانسته این نکات ظریف را پیدا کند و چقدر درس خوانده تا شده ابوعلیاء معری. اما ما به کمترین بهانه‌ای درس را تعطیل می‌کنیم.

#### □ هوش سرشار و حافظه ماندگار

در معدن شخصیت تمام فضیلت مداران و بزرگان علم و اندیشه و کمال، رگه‌های زرین هوش و حافظه و نبوغ هست، و همین چاشنی جهش را سبب ترقی و اعتلاء و عظمتشان می‌گردد. در حقیقت خداوند به لطف و قدرت رحمانیه خودش، این ماده هسته‌ای را در

نیروگاه عظیم این خورشید مردان پرتوگستر، بودیعه نهاده تا نیروبخش عروج و محرک صعودشان باشد، و آنها را تا کهکشان علم و فضل و کمال و تقوی پرواز دهد. این ماده آتشفشانی در فاضل افغانی به حد عالی وجود داشت و عجیب اینجاست که تا آخر عمرش ذره‌ای از آن کاسته نشد.

ما در دهه آخر عمر استاد مدرس افغانی شاگردش بودیم. یعنی بعد از سن هفتادسالگی، ایشان در عین حالی که سرحال و قهراق و سرزنده بود و تا آخر عمرش مطالب و قواعد ادبی و مبانی علمی مثل موم کف دستش بود و در سبد ذهنش حاضر و آماده داشت، و آن قواعد و مبانی را در حین تدریس براحتی به زبان می‌آورد، تعجب اینجاست که می‌فرمود: من اکثر جریانات و خاطرات و وقایعی که از اول عمرم برایم پیش آمده به یاد دارم. اکثر مطالب و مفاهیم و متونی که از ۶۰ سال پیش خوانده‌ام و مباحثه و مطالعه کرده‌ام و از من سؤال کرده‌اند و جواب داده‌ام، همه و همه در مخزن حافظه‌ام ضبط و حاضر است. در درس سیوطی در ذیل این شعر ابن مالک

و منه منقولُ کفضلٍ و اسد      و ذواتِ تجالٍ کسعاد و ادد

این واقعه را برایمان نقل کرد:

یکی از اقسام عِلْم، علم مرتجل است، مثل سعاد و ادد.

می‌توانم ادعا کنم که ۵۰ سال قبل و یا بیشتر در نجف در کوچه‌ای می‌رفتم یکی آقایی که الان از علماء بزرگ هند است به من رسید و پرسید: فلانی فرق بین مرتجل نحوی و مرتجل اصولی چیست؟ من فرقش را برایش گفتم. و برای شما هم می‌گویم. مرتجل نحوی دو صورت دارد. یک صورتش اینکه قبل از آنی که اسم این شخص بشود هیچ معنایی نداشته. (لم یسبق له استعمال اصلاً) قبلاً هیچ استعمال نشده، تازه اسم شده و علم شده برای این آقا. صورت دومش اینکه قبلاً در معنایی استعمال شده اما بعد از آن فراموش شده (اوتسی) و فعلاً اسم این آقا قرار دادیم. پس مرتجل نحوی دو صورت دارد، اما مرتجل اصولی این دو صورت و این دو قید را ندارد، بلکه فقط یک صورت دارد و آن اینکه از الان اسم این آقا را، این لفظ گذاشتیم. از الان به بعد حساب می‌کنیم. به قبلش نظر نداریم که آیا قبلاً معنی داشته و فراموش شده یا اصلاً معنایی نداشته.

هوش و حافظه‌اش آنقدر قوی و سالم و ماندگار بود، که نه تنها کلیات وقایع و قضایا و مطالب گذشته را در مخزن خود داشت، بلکه حتی جزئیات مطالب و ریز سئوالات و مکان پرسش و شخص سئوال کننده را هم می‌گفت. بالاتر از این، نه تنها جریانات ۵۰ سال پیش، بلکه

مسائل و مطالب ۶۰ سال پیش و دوران کودکی اش را در شبکه پردازشگر و دستگاه پیچیده حافظه اش داشت. خاطره ای را از زبان شیرین استاد بشنویم. این مطلب را در درس سیوطی در بحث افعال مقاربه در ذیل این آیه شریفه و تَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ذکر کرد.

درست یادم هست در مدرسه ای در مشهد بودیم در ۶۰ سال قبل، این آیه شریفه مطرح شد، و بحث شد که تَظُنُّونَ از افعال قلوب است و افعال قلوب از نواسخ است، بر سر مبتدأ و خبر داخل می شود. پس چرا در این آیه بر مبتدأ و خبر داخل نشده و بر جمله فعلیه که (لبثتم) باشد داخل شده. یادم هست که در آن مجلس جواب این اشکال گفته شد. جوابش این است که، ما اگر می گوئیم بر مبتدأ و خبر داخل می شود به جهت این است که در آن دو عمل کند. اما اگر چیزی بیاید و مانع عمل او بشود فرق نمی کند بعدش جمله اسمیه باشد یا فعلیه. در این آیه شریفه (إِن) آمده جلو عمل تَظُنُّونَ را گرفته در این صورت فرقی نمی کند ما بعدش مبتدأ و خبر باشد یا جمله فعلیه، زیرا دخول افعال قلوب بر مبتدأ و خبر برای عمل در آندو است، وقتی چیزی مانع شود و نتواند عمل کند، وجود مبتدأ و خبر لازم نیست. اگر هم باشد، برای تَظُنُّونَ فرقی نمی کند. بنابراین اگر بعد از آن، جمله فعلیه باشد

اشکالی نیست.

چارچوب عمارت حافظه‌اش آنقدر مستحکم و استوار بود که گذشت زمان و حوادث روزگار و مشغولیات زندگی و فعالیت‌های اجتماعی هیچ‌گونه تزلزل و اضمحلال و تضعیفی در آن ایجاد نمی‌کرد. در وسط سال تحصیلی اگر مسافرت یا وقفه‌ای یک ماهه یا دو ماهه یا بیشتر برایش پیش می‌آمد، و درس تعطیل می‌شد، بعد از تعطیلی به طور دقیق یادش بود که درس در چه نقطه‌ای ختم شده و از کجا باید شروع کند. عجیب و شگفت‌انگیز این‌جا بود که اگر انفصال و تعطیلی یک سال و یا بیش از آن ادامه می‌یافت، او بعد از این وقفه طولانی می‌دانست که درس در کجا ختم شده و دنباله آن باید از کجا شروع شود. به واقعه عجیب و خارق‌العاده ذیل از زبان آقای احدی بشنویم:

مرحوم استاد مدرس، هوش و حافظه عجیبی داشت. ایشان می‌گفت: من ۵ سال برای تدریس و اداره حوزه یکی از مناطق افغانستان از طرف مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی به افغانستان اعزام شدم. قبل از رفتن به افغانستان در نجف سیوطی درس می‌دادم. روزی که درس را رها کردم اول باب مفاعیل بود. بعد از ۵ سال که برگشتم، همان نقطه‌ای که در پنج سال پیش رها

کرده بودم یادم بود. درست از همان نقطه درس را ادامه دادم. متهمی طلبه‌ها نمی‌دانستند از کجا باید دنباله درس را شروع کرد. ضریب هوشی و درجه حافظه بالائی که داشت در حین تدریس بیشتر آشکار و نمایان می‌شد. در اثناء درس به هر مطلبی که می‌رسید، روایتی که مناسب با آن بود و یا شعری که ارتباط با عبارت داشت، و یا قاعده‌ای که دلیل بر مطلب بود، ذکر می‌کرد. چه بسا ماتن فقط قاعده را در کتابش آورده، اما ایشان دلیلش را بیان می‌کرد. همه را بقوه حافظه‌اش ذکر می‌کرد. مهمتر اینکه از کتب دیگر مطلبی که مناسب با متن عبارت درس بود بیان می‌کرد. مثلاً وقتی سیوطی درس می‌داد از جامی یا مطول یا کافیه رضی و حتی از کفایه مرحوم آخوند، مطلب مناسب با متن را می‌آورد. بارها در اثناء درس می‌گفت:

این عبارت سیوطی که ملاجلال این اندازه مختصر و کوتاه ذکر کرده، در مطول حدود دو صفحه در اطرافش بحث کرده.

اگر مطول درس می‌داد، از مغنی و سیوطی شاهد می‌آورد. اگر صمدیه درس می‌داد از عوامل و هدایه نقل می‌کرد. اگر حاشیه درس می‌داد مطالبی را از منطق منظومه یا شرح شمسیه می‌آورد. اگر صرف میر یا تصریف درس می‌داد از شرح النظام شاهد می‌آورد، و تمام مطالب خارجی در قوه حافظه و نبوغ ذاتی‌اش حاضر بود.

خود مرحوم استاد مدرس، از این عطیه و موهبت خدادادی، واقف و آگاه بود و بارها می‌گفت: من این نعمت استعداد و هوش و حافظه‌ای که خدا به من عنایت فرموده به تمام دنیا و آنچه در دنیاست عوض نمی‌کنم. این فراز را از کلام خود استاد بشنویم که از بیان الکن و نارسای من شیرین‌تر و رساتر است. استاد این حکایت را در درس سیوطی اواخر بحث موصول کفوله ما الله مولیک فضل، ای الذی الله مولیکه فضل. بیان کرد:

یکی از علماء اعیان و ثروتمند فعلی تهران، در آن زمان که در نجف تحصیل می‌کرد، هم مباحثه‌ای من بود. یک روزی به من گفت: فلانی من راضی ام تمام این ثروتی که دارم نصفش را به تو بدهم و در عوض این فهم و هوش و حافظه‌ای که توداری، به من بدهی. من جوابش دادم که به این معاوضه راضی نیستم. چون معامله به رضای طرفین است. ثروت مکنت برای چه‌ام است. این فضل و فهم و حافظه‌ای که خدا به من داده به هیچی عوض نمی‌کنم. حال این شاعر به طرف مقابلش خطاب می‌کند که آن چیزی که خداوند ترا بر آن مسلط کرده و بر آن ولایت داده، فضل است. مولی دو مفعولی است.

□ سخت کوش میدان تحقیق و استقصاء

گوهرهای گرانبها و شاهوار قواعد علمی و مبانی عقلانی و نکات ظریف اصول و حکمت و ادب و فقه و کلام و تفسیر و حدیث، و نظریات و یافته‌های علمی و فکری دانشمندان را باید در کجا یافت؟ آیا به آسانی و راحتی به چنگ می‌آید؟ بدیهی است که این مروری‌دهای درخشان را باید در قعر اقیانوس موج و بی‌کران تألیفات و کتب پیشینیان و اندوخته‌های پربار اندیشمندان و گوهر فکران، جستجو کرد. با کدام سرمایه و توان و نیروئی؟ با مصرف کردن عصاره جان و خون دل و نور چشم، هزینه کردن یک عمر راحتی و استراحت و سلامتی، با زیر منگنه گذاشتن جسم و روح. آنقدر باید دستگاه عظیم و پیچیده فکر و ذهن و مغز و چشم را به کار انداخت و تن را در بند کشید تا نکته‌ای را بدست آورد. باید در ژرفای اقیانوس نوشته‌ها و تألیفات و کتابها غوص کرد و صدف به صدف، و ورق به ورق، و سطر به سطر گشت و تحقیق کرد تا گوهری را یافت. متعاقب این گشت زنی و عملیات جانفرسای جستجو و تحقیق، چه سردردها و فشارخونها و مریضی‌ها بدنبال دارد. ملاحظه کنید یک محقق ژرف اندیش و یک متتبع قعر نگر با چه موجهای استخوان خردکن و جزر و مدهای نفس گیر و خون جگرهای گلوگیر، باید دست و پنجه نرم کند.

هر که سخن را به سخن ضم کند

قطره‌ای از خون جگر کم کند

ژرف اندیش گوه‌ر شکار افغانی، از تبار همین اقیانوس پیمایان جستجوگر است. او در مکتب تحقیق و تتبع و تفحص حوزه نجف تربیت شد و با هزینه کردن عمر گرانیامیه، و صرف هزاران ساعت وقت گرانبیامت خود، و غور در صدها کتاب و اثر و اندوخته گذشتگان و علماء معاصر، مجموعه‌ای عظیم از علم و ادب و تحقیق در قالب کتاب و نوار و تدریس و تربیت نخبگان برایمان به ارمغان نهاد، که هر کلمه به کلمه کتابهایش، و هر واژه‌ای از نوارهایش، شیره و مغز و عصاره فکر و محصول عمرش است. او برای جمع آوری و تکثیر و تکمیل قواعد و مبانی علمی و دست آوردهای فکری پیشینیان در گوه‌رخانه سینه‌اش، آنقدر عمر و راحتی و سلامتی و فکر و مغز و ذهن و روحش را در دستگاه پرس تحقیق و تتبع قرار داد که خودش سر درس می‌گفت:

من وقتی کتاب شرح مطول می‌نوشتم، به این بحث رسیدم که

در کلام عرب، حرف زائده می‌شود اما اسم زائده نمی‌شود، دلیلش

را می‌خواستم. برای پیدا کردن دلیل و مدرکش که (زیادة الاسم لم

تثبت) یک ماه تمام لابلای کتابها گشتم تا اینکه پیدا کردم.

طول موج تحقیق و دامنه گشت و تتبع استاد مدرس بسیار وسیع و عمیق و دقیق است. این گستردگی و دقت و عمق نگری، بوضوح در سرتاسر نوارهای تدریس و تمام کتب و آثارش موج می‌زند. کافی است که جستجوگر کمی بر لب اقیانوس موج تألیفاتش بنشیند و نگاهی عمیقانه بر قعر و باطن مطالبش بیندازد، متوجه می‌شود که در صید مطالب و توضیح غوامض، چه اندازه تعمق و ریز بینی و موشکافی به خرج داده. آن مرحوم گرچه در ظاهر استاد ادبیات عرب، و در حوزه مدرس صرف و نحو و بیان بود و تألیفاتش اکثراً در زمینه علوم عرب است مانند شرح سیوطی و مطول و صمدیه و... اما اگر کتابهایش مطالعه شود، بوضوح و ورشنی دیده می‌شود که از نظر محتوی، سطحی فراتر و دامنه‌ای والاتر از صرف و نحو و ادبیات عرب دارد. در سرتاسر کتابش، چه در مکررات که شرح سیوطی است و چه در المدرس الافضل که شرح مطول است، مباحث عقلی و مطالب عمیق فلسفی و کلامی، به وفور دیده می‌شود. بعنوان مثال سیوطی کتاب درسی سال دوم یا سوم حوزه است. استاد مدرس در مکررات، شرح سیوطی از شرح تجرید قوشجی که از کتب مهم و عمیق کلامی و فلسفی است مطلب آورده.

و ليعلم ان الاقوال في ماهية اللفظ ثلاثة، قال القوشجي في

بحث المسموعات فی شرح کلام الخواجه ما هذانصه: قد يعرض

للصوت كيفية بها يتميز عن صوت آخر...<sup>(۱)</sup>

سیر تحقیقات او تنها در حد و مرز شرح قوشجی خلاصه نمی شود، بلکه آنقدر وسیع و دامنه دار است که سرعت نوری تفکر و تتبع خود را تا افق بی کران کتاب اسفار به جولان درآورده. او از اسفار که از کتب مهم و مرجع عمیق فلسفی است و شرح آملی بر منظومه سبزواری و شرح هدایه میبدی و شوارق لاهیجی مطالب زیادی در کتابهایش ذکر کرده است:

قال صدر المتألهين: و ربما اشتدت الزلزلة فحسفت الارض

فيخرج عنها نار لشدة الحركة...<sup>(۲)</sup>

قال الآملی - فی تعلیقه علی منظومه السبزواری - اعلم: ان

لحدوث الزلزله ایضاً أسباب، جعلها الله سبحانه سبباً لحدوثها.<sup>(۳)</sup>

قال فی الشوارق فی المسألة الثلاثين: و اما نفس الامر فمعناه

نفس الشی فی حد ذاته....<sup>(۴)</sup>

در وادی هر مطلبی که پانهاده، بامته تیز و برآن فکرش، قلب مطلب را شکافته و تا اعماق آن پیش رفته و در اطراف و جوانبش تا انتها

۱- مکررات المدرس - ج ۱ - ص ۲۶. ۲- المدرس الافضل - ج ۱ - ص ۱۲۱.

۳- المدرس الافضل - ج ۱ - ص ۱۲۰. ۴- المدرس الافضل - ج ۲ - ص ۱۹۴.

کاوش و تحقیق کرده. بعنوان نمونه درباره یک جمله از اوایل کتاب  
مطول که می‌گوید:

و اعلى معجزات نبينا (ص) القرآن الفارق بين الحق و الباطل.

بیش از نود صفحه شرح و بسط و تفصیل داده - برای اطمینان  
خاطر خودتان، و پی بردن به صحت ادعایم مراجعه کنید به کتاب  
(المدرس الافضل) جلد اول، از صفحه ۴۹ تا ۱۴۲ بطور مفصل درباره  
معجزه بودن قرآن مطالب جالب و جاودان و عمیقی ذکر کرده است.  
در این نود صفحه تحقیقات آنقدر عمیق و پربار و مایه‌ور است که  
از بیش از دهها کتاب مهم فلسفی و ادبی و کلامی و سایر علوم، شاهد  
و مطلب و مثال و قاعده آورده است. از آثار و تألیفات گرانسنگ و  
عظیمی چون کشف زمخشری - منهاج البلاغه قرطاجی - اسفار ملاصدرا -  
المعتبر ابوالبرکات - شرح آملی بر منظومه - اسرار البلاغه زمخشری - دلائل  
الاعجاز شیخ عبدالقاهر - شرح مقامات مطرزی - اتقان سیوطی - مثل السائر  
موصلی - شرح هدایه میبیدی - عروس الافراح سبکی - شرح التلخیص خطیبی -  
سرافصاحه خفاجی و... شواهد و مطالب ارزنده و کلیدی و زیربنائی ذکر  
کرده.

هفت جلد شرح مطول و چهار جلد شرح سیوطی خود، دلیل و  
شاهد گویا و روشنی است بر گستردگی و تحقیقات و عمق

استقصاءات این کاوشگر ماهر و پرکار. متتبع منصف وقتی بر لب مرز این دو اقلیم بی کران می ایستد و دیده فکرش را عمیقانه بر اعماق متونش می دوزد، حیرت زده می گوید: خدایا این چه طاقت و حوصله و توانی داشته که با تیشه فکرش این اندازه مطالب را حفاری کرده، و چه شهپر قوی و محکمی داشته که تا اوج آسمان مباحث علمی پر کشیده. انسان بیشتر از وراء حدی و فرامرزی تحقیقاتش تعجب می کند مکررات شرح سیوطی است و سیوطی کتاب درسی پایه ابتدائی حوزه است. اما می بینید که در همین مکررات از کفایه مرحوم آخوند که کتاب درسی پایه دهم حوزه است مطلب ذکر کرده.

قال الخراسانی فی الکفایة: السادس لوجه لتوهم وضع للمركبات غیر

وضع المفردات...<sup>(۱)</sup>

### جامعیت و سیطره علمی

همت - نبوغ - توفیق پروردگار - تلاش بی وقفه و مستمر در تحصیل، تجمع و تخلیط این چهار عنصر در معدن استعداد و نیروگاه ترقی و تعالی هر خوش ذوقی تلاشگری باشد. چنان آتشفشانی از عظمت و اعجاز و جامعیتی ایجاد می کند که فضای دانش را

می‌شکافد، و در قلمرو بی‌کران علوم چنان شتابان می‌تازد که در اندک زمانی، اقلیم وسیعی از چندین علوم را در تحت حاکمیت و سیطره ذهن و تفکر خود در می‌آورد.

خصوصیت این فضانوردان عرش مسیر، چنین است که مرزها را نمی‌شناسند، حصارها را نمی‌بینند، و در مسیر خود از آسمان هر علمی تعداد فراوانی از ستاره‌های درخشان علوم را در مخزن اثری و روح مجرد خود جذب و جمع می‌کنند، و همین روحیه توسعه‌طلبی و فزون خواهی در قلمرو علم است که مایه عظمت و گستردگی و جامعیت آنهاست.

استاد مدرس افغانی بیش از آنکه در سایر علوم مشهور و معروف باشد در ادبیات و علوم عرب زیانزد خاص و عام است و به ادیب صاحب نظر و استاد فنون عرب و مدرس دروس ادب مشهور است. اما واقعیت این است که شخصیت علمی اش در ادبیات بسته بندی نمی‌شود، و سیطره و دامنه دانش و فضلش در مرز علوم عرب و در چارچوب سیوطی و مغنی و مطول خلاصه نمی‌شود. او شخصیتی داشت وراء علوم عرب، استادی بود فرا ادب. حقیقت این است که او تنها ادیب نبود! پس...

□ استاد مدرس که بود

او علاوه بر اینکه در ادبیات عرب صاحب نظر و مدرس و مجتهد بود، در فقه و اصول و فلسفه و منطق و ادبیات فارسی و کلام و تفسیر و حدیث هم، جامع و کارشناس و مدرس بود. در این رشته‌های علمی استادی بود پرکار، مخزنی بود سرشار، فقیهی بود ماهر، مفسری بود متبحر، اصول دانی بود قاهر، و در زبان فارسی ادیبی بود شاعر.

با نگاهی اجمالی، و کنکاشی زود گذر و موقت، در شرح مطول و سیوطی اش، جستجوگر متوجه می‌شود که چقدر دقائق ظریف فلسفی و نکات منطقی و مطالب کلامی و شواهد تفسیری و مبانی اصولی و احکام فقهی و اشعار فارسی، در این یازده جلد جمع آوری کرده است.

او را باید از فراز مسند خورشید دید. و از فوق نگرید. نمی‌توان از نزدیک و روینائی، در ضمن چند تانوار و گفتار عوام و ادعای ناآگاهان او را درک کرد. او را باید از دید ذره‌بین و قعرنگر شاگردان خاص و ملازمان نزدیکش شناخت، خواصی که چندین سال با او حشر و نشر و درس و بحث داشتند و مشی و خط سیر فکری و مبانی علمی او را چشیده و در چنگ حافظه خود دارند. از جامعیت و علم و فضلش

اطلاع کامل و وافی دارند.

بهرتر است گوشه‌ای از جامعیت و سیطره علمی استاد مدرس را از زبان شاگرد نمونه و مبرز فاضلش آقای استاد حیاتی بشنویم:

در سال ۱۳۵۳ شمسی در قم محضر استاد مدرس را درک کردم. قبل از آن در مشهد خدمت ادیب ثانی و عده‌ای از اساتید، ادبیات، از قبیل جامع المقدمات و سیوطی و مغنی خواندم. شرح نظام را در قم خدمت آقای جوادی رکعی خواندم. جامی را در خدمت آقای آل غفور جزایری خواندم. رسائل و مکاسب و کفایه را خدمت آقای سید علی معلم خواندم. اما وقتی در سال ۱۳۵۳ خدمت ایشان رسیدم متوجه شدم ایشان با سایرین فرق دارد. با وجود اینکه دو - سه دور ادبیات: جامع المقدمات، سیوطی، مغنی و... تدریس کرده بودم، اما وقتی در محضر درس ایشان حضور یافتم، متوجه شدم دریای بیکرانی است از علم و ادب و فضل و کمال، چند سالی خدمت ایشان ادبیات را بطور کامل و مستوفی خواندم، چون ایشان خیلی نسبت به اینجانب احترام و محبت و توجه داشت، عرض کردم حضرت استاد، شما علمیت و جامعیت خود را در ادبیات عرب به اثبات رسانده‌اید. به شوخی عرض کردم شما در ادبیات امتحانتان را پس داده‌اید، اما در اصول هنوز محضرتان را درک نکرده‌ام. با وجود اینکه اصول را به طور کامل خوانده بودم، رسائل، اصول الفقه، کفایه، اما شائق بودم و خیلی دوست داشتم که ببینم مثل ادبیات آن جامعیت و احاطه را دارد، و در اصول هم مثل

ادبیات حرفه‌ای تازه‌ای دارد یا نه؟ خلاصه به ایشان عرض کردم می‌خواهم پیشتان اصول بخوانم. به شوخی جواب داد: در اصول مرحوم میلانی از همه اعلم بود، اما من در اصول از آقای میلانی اعلم هستم. من عرض کردم حال ما می‌خواهیم حقیقت این معنی را حس کنیم. فرمود چشم، عرض کردم برایمان قوانین و معالم بگوئید. وقتی شروع کرد فهمیدم حقیقهٔ ادعاه گزافی نکرده بود. اگر نگویم بیشتر از ادبیات تبحر داشت کمتر نبود.

راستی، فضای بی‌کران نبوغ و همت و تلاش و توفیق، چقدر شگفت‌انگیز و گسترده و اعجاب‌آور است! مگر این عناصر چه معجونی در کاسه ذهن و جام دل استاد مدرس ریختند، که وجودش اقیانوسی جامع و متراکم و مواج از علوم و فنون و ادب شد. اینکه گفته شد او مفسر، فقیه، فیلسوف، اصولی، منطقی، متکلم، محدث و شاعر است، این جامعیت و فضائل و تراکم علوم از تدریس و تألیفات و اعتراف صاحب نظران به اثبات رسیده است، ادعاه گزاف و اغراق‌آمیز و بی‌دلیل نیست. او به کرات، خود سر درس می‌گفت.

من در نجف، منظومه سبزواری درس داده‌ام و حتی بر کفایه

هم حاشیه داشتم.

فرزند استاد، جناب آقای هادی هادی مدرس در مورد جامعیت و علمیت

آقای شما می‌گوید:

آقایم تمام اشعار الفیه ابن مالک را به شعر فارسی ترجمه کرده بود. یعنی ادبیات عرب را در قالب شعر فارسی به ترتیب اشعار الفیه سروده بود. متأسفانه مفقود شد. همراه با کتابها و نوشته هایی که بعضیها ازین بردند، این هم از بین رفت. حتی پدرم می گفت: من یک رساله فقیه‌ای به اجتهاد و استنباط خودم نوشته بودم که آن را هم بردند.

آقای احدی یکی از شاگردانِ فاضل استاد مدرس، پیرامون گستردگی پرتو دانش استباد اظهار می کند:

مرحوم استاد علاوه بر کتب ادبیات، بر شرح منظومه هم مسلط بود. دلیل بر اینکه ایشان به اصول و قواعد فلسفه مسلط بود، من خودم پیدا کردم. ایشان وقتی درس حاشیه را می گفتند و من شرکت می کردم، سفارش می کردند که رفع الغاشیه مرا در کنار درس مطالعه کنید. وقتی رفع الغاشیه را بطور دقیق مطالعه می کردم، متوجه می شدم خیلی دقیق مطالب و مباحث عمیق مرحوم حاجی را در منظومه استقصاء کرده و در لابلائی کتابش آورده. در اکثر موارد اگر عبارت مرحوم حاجی را از خود منظومه نمی فهمیدم، از توضیحات و بیان رفع الغاشیه می فهمیدم، و خیلی زیبا و ساده و روان، عبارات مرحوم حاجی را شرح و بسط داده.

ایشان بارها می‌فرمود که اگر من منظومه را تدریس کنم، شما

ادبیاتم را رها می‌کنید!

در جامعیت و سیطره علمی او همین بس که بر تمام کتب درسی حوزه، در جمیع رشته‌های علمی، ایشان احاطه تام و کامل داشت، و همه آنها را تدریس کرده بود: کتب اصیل و مایه‌دار و وزین علمی، منابع درسی عمیق فلسفی و منطقی و کلامی. در کلام شرح تجرید و شرح باب حادیعشر تدریس می‌کرد. آقای ارگانی یکی از ملازمان و شاگردان فاضل ایشان می‌گوید.

مرحوم استاد مدرس روزهای تعطیل شرح تجرید درس می‌داد.

در منطق شرح مطالع و حاشیه و شرح شمسیه. در فلسفه و حکمت شرح منظومه در اصول قوانین و معالم و رسائل و کفایه. در لغت مقامات حریری در فقه شرح لمعه و مکاسب در معانی و بیان مطول و مختصر در صرف شرح نظام و شرح تصریف در نحو شرح جامی و مغنی و سیوطی و...

ملاحظه شود که بیست کتاب سنگین و عمیق درسی در اکثر رشته‌های علمی، بوسیله بیان شیوا و شیرین و روانش تعلیم و تدریس شده است. تمام آراء و نظریات ادباء نام آور و صاحب سبک و سرشناس همچون سیبویه و اخفش و زجاج و کسایی و فراء و... را در مخزن حافظه خود داشت و بر اکثر قواعد و مبانی منطق و کلام و فقه و

اصول مسلط بود. هیچ قاعده و فرمول ادبی، و هیچ واژه و لغت عربی نبود که از زیر داس برنده و تیز ذهنش جان سالم بدر برده باشد، همه و همه را درو کرده بود و در انبار سینه‌اش آماده و حاضر داشت. شاگرد تازه وارد برای اولین بار مشتاقانه وارد درسش می‌شد و مشتاقانه‌تر خارج می‌گشت. چه بسا طلبه‌ای، ندیده از راه دور صیت علمی و جامعیتش را شنیده بود، با ولع و عشقی سرشار، تشنه وارد می‌شد، و تشنه‌تر محضرش را ترک می‌کرد. بزرگان اهل علم و فضلاء با سواد حوزه افتخار دارند که روزی پای درس ایشان بودند.

جامع و مملو و لبریز از مطالب و دقایق علمی و مباحث تفسیری و حدیثی و نکات دقیق ادبی بود، و عجیب اینکه در حین تدریس، همه آن مطالب و قواعد و مبانی و آراء و نظریات علماء را در طاقچه ذهنش آماده و حاضر و دم دست داشت. خود استاد در جلسات خصوصی می‌فرمود:

از جانب پروردگار، یک موهبت و توفیقی نصیب شده که کمتر مطالعه می‌کنم و بیشترین تدریس دارم، حتی بعضی روزها می‌شود که حتی یک کلمه هم مطالعه ندارم.

□ اجتهاد، تشعشعی از جامعیت علمی استاد

تمرکز و جامعیت علمی، مشتقات و تشعشعات ارزنده و پرباری در پی دارد. تألیف - تدریس - تربیت نخبگان و فضلاء - مدیریت مراکز آموزشی - تحقیق - تأسیس مجامع علمی. منتهی بارزترین تشعشعاتش اجتهاد و قوه استنباط است، و این ناشی از انفجارات و فوران علمی یک عالم متراکم است. زیرا عالم جامعی که مجمع جمیع علوم حوزوی باشد، و بر قواعد و مبانی فقه و اصول - و بر نکات دقیق و آراء صاحب نظران، و متون ادبی و منطقی و کلامی احاطه داشته باشد، نتیجه و عصاره اش می شود نیروی اجتهاد و توان استخراج احکام الهی از مصادر و منابع فقهی. بدیهی است که مستعد و نابغه ای که سالیان دراز مهمان سفره پربار و رنگین استدلال و استنباط و تفقه بوده، و دقیق ترین مباحث فقه و اصول و پیچیده ترین مطالب ریز علمی را موشکافی و پنبه زنی کرده و یکدوره فقه و اصول را زیر نظر بزرگترین و فقیه ترین اساتید فن با تحقیق و تدقیق و مباحثه و مطالعه و تفکر گذرانده باشد، چنین تلاشگر سختکوشی به اولین قله ای که می رسد قله اجتهاد است.

استاد مدرس افغانی با حضور چهل ساله اش در حوزه نجف،

سالیان متمادی شاگرد مکتب استنباط بزرگترین قهرمانان علم و فضل و فقه و اصول بود. پهلوانان اجتهاد و تفحص و عمق نگری - ارکان تفکر و تعمق. از زبده‌ترین و برجسته‌ترین علماء و فقهاء نجف استفاده برد. از بزرگان مراجعی چون آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی - نائینی - آقا ضیاء - خوئی - حکیم - شیخ محمد حسین کاشف الغطاء - شیخ محمد رشتی - بادکوبه‌ای - شیخ محمد علی کاظمی...

باری ایشان در نزد جمیع این نهنگان فقاقت و نخبگان فقه و اصول و حکمت و فلسفه شاگردی کرد و از گلستان فضل هر کدام، سبدهای فراوانی از گلوآژه‌های علوم و فنون جمع آوری نمود. در نتیجه به مرتبه بلند و رفیع اجتهاد رسید. منتهی تابلو ادبی ایشان، آن منظره درخشان و تابناک فقه و اجتهادش را پوشانده بود، و شهرت علمی‌اش را در ادبیات علوم عرب، آن وجاهت فقهی و مساحت اجتهادی‌اش را مجاله کرده بود و به کوچه بن بست فراموشی و اختفاء رانده بود. متأسفانه اشتغال به ادبیات مانع شد، از اینکه آن یافته‌های فقهی و اندوخته‌های اجتهادی استاد مدرس در ضمن تدریس و تعلیم و تربیت فضلاء و تألیفات کتب فقهی و اصولی، جلوه نمائی کند. وگرنه خود ایشان سردرس می‌گفت:

همان توانائی و مهارت و جامعیتی که در تدریس و بیان

ادبیات دارم در تدریس رسائل و مکاسب و کفایه و درس خارج هم دارم و در نجف یک یا دو دوره تکفایه تدریس کردم منتهی فعلاً وظیفه خود می‌دانم که ادبیات درس بدهم. این را بر خودم تکلیف شرعی می‌دانم.

فرزندش آقای هادی مدرس در مورد اجتهاد آقایش می‌گوید:  
 آقایم غیر از این تألیفاتی که موجود است، آثار بسیار دیگری هم داشت. حتی یک رساله فقهیه‌ای که از استنباط خودش بود، داشت. منتهی در یورش بعثیها و غارت کتب و نوشته‌جاتش از بین رفت.

اجتهاد ایشان یک حقیقت انکارناپذیر است. در حد اغراق و تشریفات و زیاده‌گوئی نیست. برای اثبات این واقعیت و تثبیت این ادعاء محکمترین سند و گویاترین دلیل، اعترافات و اجازاتی است که بجا مانده است. اجازاتی که مراجع و فقهاء نجف و اساتید بزرگ ایشان درباره اجتهادشان نوشته و امضاء کرده‌اند. این اسناد و اجازات اجتهاد، بطور صریح و واضح دلالت دارد که استاد مدرس افغانی به مرتبه اجتهاد رسیده است.

فقیه برجسته و عالم بزرگ و مشهور نجف آیه الله العظمی مرحوم شیخ محمدعلی کاظمی خراسانی درباره اجتهاد ایشان می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين - و افضل صلواته و تحياته على اشرف الاولين و الآخريين محمد و آله و الائمة الطاهرين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين ابد الآبدين - و بعد فان جناب العالم الفاضل و المهذب الكامل الصفي المعتمد الشيخ محمد علي الغزنوي دام تأييده ممن صرف عمره في تحصيل العلوم الشرعيه باحثاً فاحصاً مجدداً مجتهداً و حضر عند جماعة من العلماء الاعلام حضور تفهم و تدبر و بلغ بحمد الله مرتبة من الاجتهاد و به الثقة و الاعتماد فهو مجاز مجاز عنى في ما جازان يتصديه المجتهدون...<sup>(۱)</sup>

با دقت ملاحظه شود که در این اجازه متقن و محکم، مرحوم آیه الله کاظمی صریح و روشن اعلام می کند که ایشان بلغ بحمد الله مرتبة من الاجتهاد و مهمتر و عجيبتر، اینکه مرجع بزرگ تقلید شیعیان، استاد الفقهاء و المجتهدین، آیه الله العظمی مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، در ذیل این متن با عبارت کوتاه و پرمعنایی به این مضمون (صدر من اهله فی محله) این اجازه اجتهاد را امضاء و تثبیت کرده است.

آقای احدی یکی از شاگردان برجسته استاد مدرس در این مورد بیانات روشن و گویایی دارند:

استاد مدرس از مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی اجازه اجتهاد داشت، با وجود اینکه مرحوم سید ابوالحسن در تأیید و تجویز

اجتهاد بسیار زیاد احتیاط می‌کرد، و به سختی و به ندرت بدیگران اجازه اجتهاد می‌داد، اما به ایشان اجازه داده بود. پس معلوم می‌شود که چقدر علمیت و تبحر و اجتهاد و اتقینیت مرحوم مدرس برای سید ابوالحسن محرز و تثبیت شده بود که ایشان به مرحوم مدرس اجازه داده بود. خود استاد می‌گفت: من در سن سی سالگی یا کمی بیشتر در فقه و اصول مجتهد بودم و در این مورد تألیفاتی داشتم که در یورش و غارت بعثیها از بین رفت.

آقای هادی مدرس درباره تأییدات و اجازه‌نامه‌های اجتهاد مرحوم آقایش از سایر مراجع و فقهاء گفته‌های ارزنده و شنیدنی دارد، باهم بشنویم:

مرحوم آقایم خیلی زیاد اجازه نامه‌ها و تأییدات و مدارکی که دال بر اجتهادش بود از طرف مراجع داشت. از مرحوم نائینی، از آقایاضیاء از آقای مستنبط اجازه اجتهاد داشت، که در یورش بعثیها به خانه‌اش در نجف و غارت کتب و تألیفاتش، آن اجازات هم از بین رفت.

آقای حاج شیخ محمد شریف رازی، رجالی معاصر در کتابش (گنجینه دانشمندان) درباره اجتهاد و اجازات استاد مدرس چنین می‌نویسد:

آقای مدرس مورد توجه مخصوص علماء و مراجع بزرگ بوده و مقامات فضل و کمال و اجتهاد ایشان را کتباً و شفهاً تصدیق نموده که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

۱ - مرحوم آیت الله شیخ محمد علی کاظمینی خراسانی در ضمن اجازه، ایشان مرقوم داشته‌اند، و لقد بلغ بحمد الله مرتبة من الاجتهاد و به الثقة و الاعتماد فهو مجاز فيما جاز ان يتصدى به المجتهدون.

۲ - مرحوم آیت الله العظمی اصفهانی نص اجازه مزبور را کتباً تصدیق و به تعبیر صدر من اهلہ فی محلہ پایان داده‌اند. و نیز اجازات اجتهادی و روایات دیگری که برای اختصار از ذکر آن خودداری نمودم.<sup>(۱)</sup>

خلاصه سخن، این که گر چه او به اجتهاد و فقاہت معروف نبود، و در تدریس سطوح بالای فقه و اصول مشهور نگشت، و هیچ کس احتمال نداد که توانائی تدریس خارج فقه و اصول را دارد، اما این واقعیت مجهول و حقیقت مستتر، واجب است که ظاهر و بارز شود، و آن این است که او علاوه بر توان تدریس کتب سطح عالی حوزه همچون مکاسب و کفایه، توانائی تدریس درس خارج فقه و اصول را

داشت، اما تکلیف اجازه ندادا این حقیقت پنهان را از زبان آقای استاد حیاتی بشنویم.

استاد مدرس شیوه و مشرب آیه الله شیخ مجتبی لنکرانی را داشت. مرحوم لنکرانی با وجود اینکه مجتهد بود و قابلیت و توانائی تدریس خارج فقه و اصول را داشت، اما هیچ وقت درس خارج را نگفت و به همان تدریس کتب سطح اکتفاء کرد، رسائل و مکاسب و ادبیات درس می‌داد.

مدرس هم مثل ایشان با وجود اینکه توانائی سطوح عالی و خارج را داشت اما هیچ وقت نگفت، از باب احساس وظیفه و اداء تکلیف دروس پایین را می‌گفت، و اگر می‌خواست درس خارج را بگوید هم توانایی اش را داشت. هم زمینه‌اش فراهم بود، و اگر شروع می‌کرد بلکه مهمتر از دیگران هم موفق می‌شد.

#### □ جایگاه رفیع استاد در کهکشان علم

عالمان ربانی و فاضلان روحانی، چه در روضه رضوانیان و عالم ملکوتیان، و چه در جمع خاکیان، جایگاه و مکانت رفیع و بلند و فاضلاته خود را دارند. در میان قدوسیان و افلاکیان، خداوند سبحان، اولوالعلم و صاحبان فضل و دانش را در کنار ملائک و خودش قرار

داده است.

شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوالعالم قائماً بالقسط.

و در این بسیط خاک و بساط زمین، با فضیلت محوران و دانش  
خواهان و فرشته خویان همدم و همدل و همرازند.

عابد و زاهد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست

استاد مدرس افغانی از تبار خورشید مردانی است که در کهکشان  
علم و فضل و دین، و در نزد قدوسیان و علماء و مراجع، منزلت و  
موقعیت خاصی دارد. مناعت طبع و رفعت علمش، مسند منیع و رفیعی  
در قلوب پاکان و معنویت پیشگان برایش قرار داده است. چه اینکه  
عالم فاضل هر کجا باشد، تکریم و تجلیل و محبت فضیلت دوستان را  
با خود دارد.

ادیب شهیر افغانی، شخصیتی بود که در تمام حوزه‌های شیعه مورد  
احترام و کرامت بود، چه در حوزه نجف، و چه در حوزه قم، و چه در  
حوزه مشهد.

الف) در حوزه نجف

در حوزه نجف او مورد توجه و عنایت مراجع بزرگ و علماء

سترگ آن خطه بود، همچون مرحوم نائینی، و آقاضیاء و سید ابوالحسن اصفهانی، خوئی و... آقای احدی در مورد جایگاه و احترام و موقعیت استاد مدرس در بین علماء و مراجع نجف می‌گوید:

استاد مدرس می‌فرمود: مرحوم نائینی نسبت به من عنایت و توجه داشت و از من احترام می‌کرد. ایشان از جمله علمائی بود که از خود چیزهای تازه و ابتکارات زیادی داشت. این بزرگوار بواسطه مرحوم خوئی که شاگردش بود به من لطف و عنایت داشت و من هر وقت وارد مجلس و محفلش می‌شدم به احترام بلند می‌شد.

منزلت و مکانتی که استاد مدرس در نزد مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی داشت از بس که روشن و گویا و خورشیدی است، قابل ذکر و توصیف نیست، او از ملازمان و شاگردان خاص سید بود، خود استاد در این زمینه می‌گفت:

سید به من آنقدر لطف و مرحمت و توجه خاص داشت که من از ملازمانش شده بودم، به حدی به ایشان نزدیک بودم که هر وقت می‌خواستم خدمتش برسم بدون هیچ مانع و مزاحمتی می‌توانستم شب، روز، وقت، بی وقت.

نحوه آشنائی استاد با سید و تفقد و دلجوئی ایشان و حمایتها و

توجهات بعد از آن، که در فرازهای قبل گذشت، تماماً مؤید این معناست که استاد مدرس موقعیت و جایگاه بلندی در نزد سید داشته است. اجازات و تأییدات مراجع عظام درباره مکانت و جایگاه بلند استاد مدرس، در نزد فقهاء و معنویین حوزه گویاتر است از سایر موارد. تعبیر مرحوم آیه الله العظمی کاظمی درباره ایشان چنین است و به الثقة والاعتماد.

مرحوم آیه الله العظمی خوئی در سندی که از ایشان در دست هست، نسبت به استاد مدرس چنین فرموده:

جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ محمد علی مدرس افغانی دامت تأییداته که خدمات دینی معظم له از تدریس و غیره بر احدی مخفی و پوشیده نیست....

در سند دیگری، رتبه رفیع استاد مدرس را چنین بیان می‌کند:

العالم الفاضل و الادیب الكامل عماد العلماء الاعلام و زیدة

الفضلاء الكرام حجة الاسلام الشيخ محمد علی المدرس الافغانی

دامت ایام افاضاته فانه قد بذل شطراً من عمره الشريف معتكفاً

بجوار باب مدينة العلم الامام امیر المؤمنین علیه الصلاة و السلام

مجدداً فی تحصیل العلم و تدریس العلوم و قد حضرا بحائنا الفقهية

و الاصولية حضور تفهم و تحقیق و تعمق و تدقیق حتی ادرك مناه

و نال مبتغاه.<sup>(۱)</sup>

بزرگانی چون آیه الله العظمی شهید سید محمد باقر صدر<sup>(۲)</sup> و رجالی معروف شیخ آقابزرگ تهرانی<sup>(۳)</sup> از استاد مدرس به عظمت و جلالت و بزرگی یاد کرده‌اند.

ب) حوزه قم و دیدار با آیات ثلاث

در سال ۱۳۵۳ شمسی که استاد مدرس بوسیله رژیم منحوس بعثی از عراق اخراج و برای همیشه در قم قصد اقامت کردند، اکثر علماء و مراجع قم بدیدنش آمدند. در این مورد از زبان فرزندش بشنویم:

آقایم در سال ۱۳۵۳ شمسی، زمانی که برای همیشه به ایران آمد، وقتی وارد قم شد، مراجع تقلید آن ایام آیات عظام گلپایگانی و مرعشی و شریعتمداری و سایر بزرگان حوزه علمیه قم به دیدنش آمدند.

واضح و روشن است که استاد مدرس بعد از اقامتش در قم، چه رتبه بلند و مقام رفیعی از حیث علم و ادب و تدریس و شاگرد پروری پیدا کرد. چند هزار نوار و صدها شاگرد محصول نورافشانی این مقام

---

۲- مراجعه شود به ص ۳۴۹.

۱- مراجعه شود به ص ۳۵۱.

۳- مراجعه شود به ص ۳۵۰.

بلند علمی در قم است.

ج) حوزه مشهد و ملاقات با ادیب دوم

معروفیت و جایگاه علمی استاد مدرس در حوزه مشهد ریشه‌دارتر است، زیرا جرقه علمی و خاستگاه اولیه استاد، از آن دیار پرفروغ رضوی بوده است. استاد مدرس بعد از ورودش به ایران، جهت زیارت ثامن الحجج حضرت امام رضا (ع) به مشهد مقدس مشرف شد. در این سفر زمینه ملاقات و دیدنش با ادیب دوم فراهم گردید. توصیف صحنه این دیدار را از زبان فرزندش آقای هادی مدرس بشنویم:

آقایم بعد از ورودش به ایران، بلافاصله سفری جهت زیارت امام رضا (ع) به مشهد داشت. وقتی وارد مشهد شد، طلاب و فضلاء مشهد خیردار شدند، به افتخار تشریف فرمائی آقایم، علماء و فضلاء مشهد در مدرسه عباسقلی خان، مجلس ضیافتی را ترتیب دادند. در این مجلس ادیب دوم هم بودند و آقایم با ایشان ملاقات و رویوسی کرد. همه آقایان نشسته بودند آقایم در کنار ادیب نشسته بود، ادیب رو به آقایم کرد و با شوخی گفت: من از شما مهم‌ترم! آقایم گفت: من قبول می‌کنم اما به چه دلیل؟ ادیب

در پاسخ گفت من شما را قانع می‌کنم که مهمترم، آیا قبول داری که پیش من درس خوانده‌ای. آقایم جواب داد بله. ادیب گفت: پس دلیل مهمتر بودنم همین است، که من شاگردی مثل شما تربیت کرده‌ام و تحویل جامعه داده‌ام. اما تو شاگردی مثل خودت تربیت نکرده‌ای! آقایم در جواب سرش را تکان داد و گفت: بله قبول کردم.

#### د) فلسفی و استاد مدرس در تهران

استاد مدرس نه تنها در بین حوزه‌های نجف و قم و مشهد، مورد تجلیل و اکرام بود و از مقام و رتبه بالای علمی برخوردار، بلکه فراتر از حوزه، در نزد علماء و بزرگان سایر شهرها هم از منزلت و مکانت بالایی، دارا بود. صحنه جالب و خواندنی ذیل از زیان فرزندش آقای هادی مدرس گویای این واقعیت است:

یکی از علماء نجف که از دوستان آقایم بود، برایم نقل کرد که با مرحوم آقایم رفتیم تهران خدمت آقای فلسفی خطیب معروف ایران، همین که وارد شدیم، آقای فلسفی با عزت و احترام کامل جلوی پای آقایم بلند شد و به حاضران رو کرد و گفت (جاء ابن

بجدتها<sup>(۱)</sup> یعنی اهل فنش وارد شد. بعد برای اینکه، فلسفی به حضاران ثابت کند که آقایت واقعاً فاضل و اهل فن است، رو کرد به حضار و گفت این مطلب را از آقای مدرس می‌پرسیم. علماء مجلس بر سر حرف (الی) در این آیه شریفه بحث دارند. آیه شریفه می‌فرماید (و الی ربها ناظرة) اگر (الی) بمعنای ظاهر خودش باشد با عقیده شیعه جور در نمی‌آید. پس (الی) به چه معناست. آقایت بلافاصله گفت: در این آیه شریفه (الی) حرف نیست، اسم است، مفرد آلاء است، بمعنای نعمت. آنها قبول نکردند. گفت: تفسیر مجمع البیان طبری بیاورید. وقتی آوردند، باز کرد و نشانشان داد و برایشان ثابت کرد. حضار مجلس از هوش و حافظه و جامعیت آقایت تعجب کردند.

---

۱- این عبارت متکلی است عربی، درباره کسی که تبحر و مهارتی در علم یا هنری داشته باشد، و یا خبره در یک فنی باشد، استعمال می‌کنند. مجمع البحرین در ذیل ماده (بجد) درباره این مثل چنین می‌گوید: يقال للدلیل الحاذق (هو ابن بجدتها) ای عالم بالارض كأنه نشأ بها.

### □ آثار گهربار و تألیفات ماندگار

هر واژه‌ای از آثار و تألیفات تجلی گستران علم و خرد، قطره اندیشه‌ای است از اقیانوس موج فکر و ذهنشان، که بر روی کاغذ تراوش می‌کند. با عجین شدن این قطرات، رودی سیل آسا و خروشان از معانی و قواعد و معارف و علوم پدید می‌آید، و در کویر خشک و برهوت ذهنها سرازیر می‌گردد، و در جاری شاداب و پرطراوت خود، مغزهای مرده را احیاء، افکار خفته را بیدار، و ادراک تشنه را سیراب می‌کند. خواننده وقتی در کنار جریان خوش منظره و زیبای مطالب و مفاهیم کتابشان قرار می‌گیرد، چنان وجد و شور و تحرکی در او ایجاد می‌شود که بی‌محابا، خودش را در آب خنک و پرنشاط و نوازشگر کلمات و جملاتش می‌اندازد. در تلاطم موجهای کوتاه و آرام بخش معارفش غوطه می‌خورد، خستگی فکر و کسالت ذهنش در شیرینی مطالبش حل می‌شود. شناکردن در عباراتش آنقدر، برایش لذت بخش و جذاب است که ساعتها در آبهای بلورین نوشته هایش غوص می‌کند.

اعتلاء و عظمت شخصیت‌های علمی در آثارشان نهفته است - اثر هر چه پربارتر و عمیق‌تر - به همان تناسب، صاحب اثر والا و موج و لبریز

از علوم و فنون و معارف است. مرزبانان معرفت، و پویندگان وادی علم، در واقع کتابها و کتابخانه‌های گویا و متحرکند، و تألیفات و آثارشان در اصل همان دانشمندان ساکت و آرامی اند که در قفسه کتابخانه‌ها آرمیده‌اند.

کتاب و آثار هر نویسنده‌ای حیات و موجودیتی جز حیات و موجودیت نویسنده‌اش ندارد. هر صفحه‌ای از کتاب، پاره‌ای از حیات زرین نویسنده‌اش است، که با عبارات و کلماتش نفس می‌کشد. بسیاری از بزرگان علم، در پیچ و خمهای گذر دوران گم شده‌اند، و در کوچه‌های بن بست زمان خود مجهول مانده‌اند، و یا چون ستاره‌ای دوردست در آسمان ذهن تاریخ با نور کم‌رنگی، از دور سوسو می‌زنند، که با زحمت و دستگاه باید آنها را یافت، چرا؟ چون از خود اثر و خط نوری از تشعشعات علمی بر صفحات کتاب ترسیم نکرده‌اند. در مقابل این گروه - پاره‌ای از فضیلت مداران و خورشید مردانی در آسمان علم طلوع کرده‌اند، که اشراق تابنده و تجلی فروزنده‌ای دارند. این تجلی و اشراق از آثارشان متلاً و فروزان است. تابش آثارشان آنقدر قوی و پرفروغ است، که گذر زمان و گشت دوران، هیچ گونه، خلل و خاموشی و کاستی در شخصیتشان پدید نمی‌آورد، بلکه آموزگار دهر، هر روز که کتاب تاریخش را ورق، ورق

می‌زند بر درخشش علومش افزوده می‌شود.

استاد مدرس افغانی در منظومه‌ای قرار دارد، که خورشید شخصیتش خوش درخشید. از آن زمانی که طلوع کرد تا کنون غروبی نداشته، و این استمرار و تسلسل تجلی و اشراقش ریشه در آثارش دارد. آثاری محقق‌پرور و ادیب‌گستر - تألیفاتی پر بار و مایه دار - تربیت‌گر دهها استاد و فقیه و مفسر و .... و صدها فاضل. آثاری در شعبه‌ها و اشکال مختلف، در قالب کتابهای متنوع و شاگردهای محقق، هزاران نوار درسی و تحقیقی.

محقق و پژوهشگری که در صدد کشف و اطلاع بر عمق و عظمت تألیفات و جامعیت و تجلی آثارش باشد، کافی است یک سری به هفت جلد المدرس الافضل و چهار جلد مکررات بزند، و صفحه‌ای از آن را با دقت و دید ذهن مطالعه کند، مشاهده می‌کند که در وراء این مجلّات، برکات و نکات مهم و مطالب متنوعی از علوم مختلف، و مباحث پهناور و گسترده علمی نهفته است.

آثار علمی و فراورده‌های فکری و تحقیقاتی استاد مدرس، محصول یک عمر تلاش و خون جگر و فعالیت‌های شبانه‌روزی‌اش است. او با فراری دادن خواب و در زنجیر کشیدن استراحت، و با جولان دادن سیمرخ فکرش، دانه دانه گوهرهای ناب کلمات و الفاظ و

واژه‌ها را جمع آوری کرد و در کنار یکدیگر چید. خواب و خوراک و خیابان و تعطیلی و گردش را فدای نوشتن کرد. از فرزندش آقای هادی مدرس پرسیدم:

اوقات شبانه روزی آقاییت چگونه می‌گذشت؟ با آن همه اشتغالات تدریسی، که روزانه ده تا دوازده تا درس می‌داد، چه زمانی و در چه ساعاتی وقت برای نوشتن و تألیف داشت؟ چگونه موفق می‌شد فراغتی پیدا کند تا بتواند آن کتب علمی سنگین و مطالب ثقیل را تنظیم نماید؟

ایشان جواب دادند:

آقایم برای نوشتن و تألیف وقت معینی نداشت. اما سرریسته بگویم که ایشان، آنقدر فعال و پرکار و زرنگ بود که با آن کهولت سن، هیچ دقیقه‌ای بی‌کار نبود. همین که به خانه می‌آمد، بعد از نماز و مختصر غذایی، بلافاصله قلم بدست می‌گرفت و می‌نوشت، هر وقت فراغتی حاصل می‌کرد شروع به نوشتن می‌کرد. همیشه او را با قلم و کاغذ می‌دیدیم. روزهای تعطیلی‌اش تمام اوقاتش غرق در تألیف بود. او کم به منابع رجوع می‌کرد و بیشتر به محفوظات و اندوخته‌های علمی خودش متکی بود.

آری ای برادر، علم گستران بزرگ و بزرگان اندیشه ساز این

چنین‌اند. زرنگی و پرکاری و فعالیت مستمر در خونشان عجین است،  
و همچون موج دقیقه‌ای آرام و قرار و سکون ندارند.

ساحل استاده، گفت گر چه بسی زیستم

هیچ نه معلوم گشت، آه که من کیستم

موج زخود رفته‌ای نیز خرامید و گفت

هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

بی کار، در خلوت تعطیل نشستن، و در کلبه سکوت و خمودی به  
انزوا خزیدن، و تنبلی و راحتی را در آغوش کشیدن، کار بی دردان و  
باطل پسندان است.

حقاً که استاد مدرس، اهل پرکاری و فعالیت و جوش و خروش و  
تحرك بود، و از تفریح و تعطیلی گریزان، بر عکس در روزهای تعطیل  
با فعالیتی مضاعف، بیشتر کار می‌کرد، و تعطیلی را به تعطیلی  
می‌فرستاد. شیره و عصاره وقت را می‌کشید. دقیقه‌ای ساکت و آرام  
نبود، چه در بیرون در طول روز تا پاسی از شب، بیش از ده جلسه  
درس می‌داد، و چه در اندرون مشغول تألیف و نوشتن و تدوین بود.  
برای اثبات این حقیقت شگفت کافی است، تاریخ ابتداء و انتهاء  
تدوین مکرراتش را ملاحظه و بررسی کنیم. بعنوان نمونه در آخرین  
صفحه جلد دوم مکررات نوشته شده:

وكان الفراع منه عصر يوم الجمعة الثاني و العشرين من شهر  
 الربيع الثاني من شهور السنة الخامسة و الثمانين و ثلاثمائة - بعد  
 الالف من الهجرة على هاجرها آلاف الصلاة و التحية، و قد كان  
 الشروع فيه يوم الجمعة الثاني عشر من شهر صفر الخير من السنة  
 المذكورة.

در انتهاء جلد سوم بیان می‌کند:

قدتم بعون الله و حسن توفيقه الجزء الثالث... فى رابع  
 عشر شهر رجب المرجب من سنة خمس و ثمانين و ثلاثمائة بعد  
 الالف من هجرة... و قد كان الشروع فيه ليلة السبت الثالث عشر  
 من ربيع الثاني من السنة المذكورة والحمد لله اولاً و آخرأ

طبق این دو نوشته، شروع جلد دوم در تاریخ ۱۲ صفر / ۱۳۸۵  
 قمری - و اتمامش عصر روز جمعه ۲۲ / ربيع الثاني / ۱۳۸۵ قمری -  
 بوده است. همچنين شروع جلد سوم شب شنبه ۲۳ / ربيع الثاني /  
 ۱۳۸۵ - و پايانش ۱۴ رجب / ۱۳۸۵ - بوده است.

با مقایسه تاریخ شروع و اتمام این دو کتاب - حقیقتاً زرنگی و  
 سخت کوشی و سرعت تألیف و عمق محفوظات استاد مدرس به  
 اثبات می‌رسد. تعجب در سرعت عمل و پركارى مستمر و تلاش  
 متراكمش است كه يك كتاب عميق علمى به گسترده گى سيصد صفحه

در مدت کوتاه دو ماه تنظیم و تدوین کرده است. آن هم با وقت کم و داشتن اشتغالات تدریسی و شلوغی درس و بحث.

عجیب‌تر خستگی ناپذیری و راحت‌گریزی اوست، که حتی دو سه ساعت هم حاضر نبود به خود استراحت و آسایش دهد، طبق تاریخ فوق، در عصر روز جمعه، بیست و دوم ربیع الثانی جلد دوم را تمام کرده است بلافاصله شب شنبه، جلد سوم را شروع نموده، بفاصله نماز مغرب و عشاء و مختصر شامی. بدون اینکه حتی یک شب، به آرامش و استراحت بگذراند و نفس راحتی بکشد.

شگفت‌آورتر، افق معلومات و دامنه مواج محفوظاتش است. سیصد صفحه مطالب علمی و فنی، در مدت کوتاه دو ماه جمع‌آوری و تنظیم کردن، حکایت از معلومات وسیع و محفوظات گسترده دارد. بدیهی است که استادی اگر بخواهد چنین قواعد علمی و دقیق و مفاهیم کارشناسی را تدوین کند، در این زمان کم، وقت رجوع و بررسی منابع و ادراک را ندارد. مجبور است از محفوظات و ذخائر ذهنی خود کمک بگیرد. در اینجا است که انسان به اطلاعات وسیع و اندوخته‌های سرشار و پر بار استاد مدرس پی می‌برد.

الف) نویسنده ساز و مؤلف پرور

امتیاز و ارزش استاد به این بود که هم خود صاحب قلم و اهل تولید و کار تألیف و فعالیت بود، و هم مولد و مشوق شاگردان در تألیف و نوشتن و تحقیق و این دومی ارزشی است والاتر و امتیازی است درخشانتر از اولی. صالح بودن، یک ارزش معنوی است، اما بالاتر از آن مصلح بودن است. عدالت، صفتی است مقدس و ارزشمند، اما بالاتر و ارزشمندتر از آن عدالت گستری و عادل سازی است - طبق همین قاعده - استاد خود اهل قلم و نوشتن، و تألیف بود - این به جای خود - ارزشمند و با عظمت و پربر، اما پربارتر و والاتر، اینکه او نویسنده ساز و مؤلف پرور و تربیت گر دهها قلم بدست و مصحح و محقق و کتاب نویس بود. آقای احدی یکی از شاگردان فاضل و فعال و اهل تألیف استاد، در مورد تألیفاتش می گوید:

اکثر تألیفاتی که در ادبیات دارم به تشویق و کمک استاد مدرس افغانی بوده است. ایشان واقعاً شاگرد پرور و نویسنده ساز بود. وقتی می خواستم کتاب (زیده در شرح هدایه) را شروع کنم، با ایشان در میان گذاشتم، ایشان خیلی تشویق و ترغیب کرد و سفارش کرد که حتماً بنویسید و تمامش کنید و چاپش کنید، من

کمکت می‌کنم. و همچنین نسبت به کتب دیگر هم همین طور تشویق و راهنمایی‌ام کرد.

شروع فعالیت تألیفی و آثار قلمی استاد بعد از سن پنجاه سالگی و قریب به سن شصت سالگی بوده است، و یکی از علل پختگی و عمق و پرباری علمیت تألیفاتش همین است. او بعد از تکمیل تحصیلات خارج فقه و اصول، و فراگیری حکمت و کلام و منطق به نحو عالی و اصولی، و تدریس چند دوره ادبیات و سایر کتب حوزوی، و استحکام و تقویت پایه علمی و فقهی خود دست به قلم برد و شروع به نوشتن کرد، و واضح است که محصول و فرآورده چنین ذهن کامل و مستحکم و متقنی، چه مطالب و دقایق و لطایف درخشان و پربار و ماندگاری را عرضه خواهد کرد. آقای هادی مدرس در این مورد می‌گوید:

آقایم ده سال قبل از اینکه به ایران بیاید شروع به تألیف کرد. ایشان در سال ۱۳۵۳ شمسی به ایران آمد، و اولین کتابی که تألیف کرد مکررات در شرح سیوطی بود.

ب) مکررات اولی اثر استاد

استاد مدرس افغانی (مکررات المدرس) را در چهار جلد نوشته است.

این کتاب در شرح یکی از دقیق‌ترین و علمی‌ترین کتاب ادبیات حوزه تنظیم شده است. کتابی که مکررات در شرح و توضیح آن جمع آوری شده به نام (البهجة المرضیة فی شرح الالفیة) نوشته جلال الدین سیوطی است، و نویسنده اش چون اهل آسیوط مصر بوده است، کتابش مشهور به (سیوطی) است. استاد به این کتاب بیش از سایر کتب ادبیات، عنایت و توجه و علاقه داشت. این کتاب را در مدت عمرش قریب به سی تا چهل دوره تدریس کرده بود. بنابراین بیشترین تدریسی که در مدت عمر هشتاد ساله اش داشت، تدریس سیوطی بوده است. او خود سر درس می‌گفت:

اگر می‌خواهید استادی و مهارت مرا در ادبیات بفهمید، بیایید درس سیوطی، استادی من در سیوطی معلوم می‌شود، آن هم در تدریس اوایل کتاب، قسمت معرب و مبني آن.

طبق اعتراف و تصریحی که از خود استاد سر درس شنیده‌ام و همچنین تصریح فرزندش آقای هادی مدرس، اولین اثری که استاد تألیف کرده است، و به بازار علم و درس و بحث عرضه گردیده همین کتاب مکررات است. از زبان شیرین و گویای خود استاد بشنویم.

ایشان مطلب ذیل را در درس مغنی بحث الثالث: ان تكون مخففة من الثقلیة - بعد از این کلام و قوله علیه الصلاة والسلام و انا ان شاء الله بكم لا

حقون - ذکر کرد:

همه ما خواهیم مرد. من هم خواهم مرد، شما هم خواهید مرد. مدرسه‌ای است در نجف اشرف که آقای حاج اتفاق ساخته بود. من با چند تا از مدرسین دیگر آنجا درس می‌دادیم. من با یکی از آقایان مدرسین از مدرسه خارج شدیم. از کنار قبرستان وادی السلام نجف رد می‌شدیم. پرسید آقای مدرس اینجا کجاست؟ گفتم قبرستان است. گفت: احتمال هست اینجا بیایی. گفتم آمدن که احتمالش هست، اما معلوم نیست اینجا نصیب ما بشود. یا جای دیگر. گفت پس مطالب و ذخائر علمی‌ات را با خودت نبر و بنویس. همین که این را شنیدم یک تکانی خوردم، بلافاصله همان ساعت رفتم منزل و مکررات را شروع کردم. پس ما مردنی هستیم. یقیناً.

مکررات، کتابی است پر بار و جامع، سرشار از مطالب کلیدی و منابع حیاتی و قواعد مهم و عمیق علمی. در ظاهر شرح کتاب سیوطی و معروف به یک اثر ادبی است، اما در محتوی مملو از مباحث متنوع و مطالب تحقیقی و تفسیری و کلامی و زیربنائی، که پایه و اساس علوم دیگر است.

ملاحظه شود در جلد ۲ مکررات، ص ۲۳۰، درباره (لیس کمله شیء)

که یک مطلب کلامی و عقائدی است قریب به دو صفحه بطور مفصل و علمی و عمیق تحقیقاتی را ارائه داده است:

قوله تعالى (ليس كمثله شيء) ای ليس مثله شيء، قال بعضهم  
 كذا قدره الاكثرون اذلوم يقدره كذلك صار المعنى ليس مثل  
 مثله شيء فيلزم المحال و هو اثبات المثل و انما زیدت الكاف  
 لتوكید نفي المثل لان زيادة الحرف بمنزلة اعادة الجملة ثانياً قاله  
 ابن جنی... قال فی المغنی و القول بزيادة الحرف اولی من القول  
 بزيادة الاسم... و قال التفتازانی و الاحسن ان لاتجعل الكاف  
 زائدة... و الثاني ما ذكره صاحب الكشاف و هوانهم قد قالوا... و  
 قال بعض المدققين...

توجه شود، تحقیق استاد آنقدر گسترده و جامع است که از ابن جنی  
 و کشاف زمخشری و مطول تفتازانی و مغنی ابن هشام و سایر مدققین  
 مطلب و دلیل و شاهد ذکر کرده است. با وجود اینکه، مانند سایر  
 شارحین می توانست با دو سطر شرح و توضیح مختصر، سروسره  
 مطلب را به هم بدوزد و تمامش کند.

امتیاز و تفوق مکررات به سایر شرحها در دقت و تعمق و علمیت  
 آن است، و این هم بستگی به مؤلفش دارد. از آن جایی که مؤلف این  
 کتاب، خود در ادبیات عرب و سایر علوم حوزوی، اهل فن و

کارشناس و به تمام معنی استاد و صاحب نظر بوده است، و در شکار مبانی علمی و قواعد دقیق و مطالب ظریف ادبیات و منطق و.... مهارت خاصی داشته، آنچه از مباحث علمی و قواعد ادبی و غیر ادبی در تور ذهنش صید نموده، در لابلاهی این کتاب رها کرده است. به هر واژه و لغت و کلمه‌ای رسیده، عمقش را شکافته و ریشه و دل و جگر و روده‌اش را در آورده، و چنان کارشناسی و عمیق تحقیق کرده است که خواننده حیران و مبهوت می‌شود که این همه مطلب و دلیل و شاهد را از کجا آورده است. توجه شود درباره همین یک سطر.

ضابطة: جميع العوامل اللفظية تعمل في الحال الاكان و اخواتها.

در جلد ۲ صفحه ۱۷۹ بطور جامع و مفصل پنج صفحه شرح و بسط و توضیح داده است. درباره دو لفظ (سواء و ام) در جلد ۳ ص ۱۴۵ شش صفحه کامل بحث و تحقیق کرده است، و مشابه این گونه تحقیقات و تفصیلات عمیق و مایه دار در چهار جلد مکررات خیلی زیاد چشمگیر است.

مکررات گرچه یک کتاب علمی است، مملو از قواعد و ضوابط فنی و مسائل ذهنی، اما مجموعه‌ای خشک و بی روح و سر بسته و کسالت آور نیست. در چمن زارش منظره‌های فرح زا و حکایتهای شیرین و روایت‌های اخلاقی و مطالب روح نواز، هم است. در جلد ۳

ص ۲۸۷ می نویسد:

(حکایة صرْفیة) قیل، جاء عضد الدولة رجلٌ اسمه حیان، ققیل له اینصرف (حیان) او لاینصرف؟ فقال عضد الدولة: ان اکرمته فلا ینصرف و الا ینصرف. و وجه قوله بانه ان اکرمه فکأنه احیاه فیکون من الـ (حی) فلا ینصرف للعلمیة و الالف و النون. و ان لم یکرمه فکانه اهلکه فیکون من الـ (حین) بفتح الحاء، بمعنی الهلاک فینصرف.

متتبع و مدققی که وارد متن مکررات شود، و در مطالب و مباحثش دقت کند، متوجه می شود که سطح علمی اش بسیار بالاتر و آسمانی تر از ادبیات و مباحث ادبی است و یکی از ارزشهای مهم و درخشش فوق العاده این شرح، در همین والایی مطالب و فرا ادبی بودن مسائل و تحقیقاتش است. سطحی بالاتر از یک کتاب ادبی، و بالاتر از شرح سیوطی دارد. ملاحظه شود در جلد ۱ ص ۳۳ می نویسد:

قال الخراسانی فی الکفایة السادس لوجه لتوهم وضع للمركبات غیر وضع المفردات....

در جلد ۳ ص ۲۲۶ مطلبی را از شرح تجرید قوشجی نقل می کند:

قال القوشجی فی بحث المسموعات من التجرید الحروف اما

مصوتة....

امتیاز کتاب سیوطی، قطع نظر از ایجاز عبارات و اتقان مباحث و تراکم مطالب علمی‌اش، به اشعار متن آن است. اشعار موجز و متقن ابن مالک، ارزش و بهاء و رونق فوق العاده‌ای به کتاب داده است. استاد مدرس نسبت به متن و شرح کتاب سیوطی عنایت و توجه بیش از اندازه‌ای داشت، درباره والایی و جایگاه بلند علمی این کتاب مطلب ارزشمند و تاریخی ذیل را سر درس برایمان نقل کرد. این مطلب را در درس سیوطی بحث الثالث من التوابع العطف بعد از این شعر ابن مالک:

خَيْرَ أَبَحِ قَسَمِ بَاوِ وَابِهِم  
وَاشْكُوكَ وَاضْرَابُ بِهَا اِيضاً نَمِي

ذکر کرد:

می‌نویسند که ابن مالک وقتی الفیه را تمام کرد برد پیش حاکم وقت آن زمان. حگام و پادشاهان آن زمانها به علم اهمیت می‌دادند و از علماء تجلیل می‌کردند. در حالات شیخ بهائی می‌نویسند که شاه عباس شمع بدست می‌گرفت و جناب شیخ بهائی کتاب می‌نوشت. خلاصه قاری، بیت بیت الفیه را برای پادشاه وقت می‌خواند تا این که به این بیت رسید: خیر ابح قسم... پادشاه خیلی خیلی از فصاحت و سلاست و ایجاز و پرمعنی بودن

این بیت خوشش آمد فوراً دستور داد جهت تشویق و تجلیل از ابن مالک و اطلاع دیگران، نقاره و طبل بزنند.

ج) المدرس الافضل، گنجینه‌ای ناشناخته

در عمق اقیانوس موج و پهناور و گسترده ذخائر علمی و آثار قلمی دانش گستران، گنجینه‌هایی گران قیمت و بی نظیر، یافت می‌شود که جستجوگر کیمیاجو، بعد از کشف و شهود و کاوش، از فرط خوشحالی و لذت معنوی و ذوق علمی، مات و مبهوت، سرانگشت حیرت بدنندان می‌گزد، که پروردگارا، عجب گنجینه پربار و سرشاری! یکی از آن گنجینه‌های سرشار از صدفهای علم و ادب و مطلب، و لبریز از گوهرهای ناب و ظریف و درخشان نکات قرآنی و ادبی و بلاغی هفت جلد المدرس الافضل است.

حقاً این مجموعه، گنجینه‌ای است ناشناخته و مکنون، که بدون مطالعه و دقت و تتبع در مطالبش نمی‌توان به عمق والایی و عظمت و علمیتش پی برد. پژوهشگر منصف و اهل تحقیقی که در جستجوی گوهرهای ناب علم و ادب و فضل باشد، و قرآن پژوهی که عاشقانه و عمیق و اهل ذوق و شوق، در پی کشف و تحقیق و یافتن رموز و اسرار ظریف فصاحت و بلاغت قرآن و نکات دقیق و اعجاز لطیف و ذوقی

آیات و محسنات بدیع قرآنی و ذخائر علمی و ادبی قرآن باشد، کافی است چند ورقی از گلستان هفت گانه المدرس الافضل را عمیقانه و تحقیقی مطالعه و موشکافی کند تا متوجه شود که چه دست آوردهای گرانبهایی از علوم و فنون و ادب و نکات بکر فصاحت و بلاغت و مفاهیم ادبی قرآنی در این مجموعه نهفته است.

برای اثبات حقانیت مدعیان، و پی بردن به اهمیت و ارزش علمی این مجموعه پر بهاء، بعنوان نمونه فقط یک مورد را متذکر می‌شویم تا ادب دوستان و ارادتمندان این استاد بزرگوار، به عمق عظمت و اعتلاء و پرباری و جامعیت این هفت جلد مطلع شوند و بدانند که در این اثر گرانسنگ، چه مقدار از علوم و اسرار و اعجاز و ظرایف و دقایق و مجازات و استعارات قرآن، و مطالب بکر و قواعد علمی و نکات دقیق و ظریف قرآنی نهفته است.

فقط درباره همین یک جمله از متن کتاب مطول:

و اعلى معجزات نبينا القرآن الفارق بين الحق والباطل.

که قرآن بالاترین و بی نظیرترین و عالیترین معجزه جاوید و ماندگار پیامبر است بیش از ۹۰ صفحه مطالب مهم و عمیق ادبی و بلاغی و قواعد علمی و کارشناسی آورده. در جلد اول از صفحه ۴۹ تا

المدرس الافضل گرچه در ظاهر یک شرح ادبی - بلاغی است و در زمینه ادبیات عرب و در چارچوب علم فصاحت و بلاغت و محسنات بدیع تنظیم و تدوین شده است، اما از جمیع علوم حوزوی مطلب و قاعده و مسئله در سرزمین سرسبز خود دارد. مباحثی از فلسفه و منطق و تفسیر و حدیث و کلام و فقه و اصول و حکایات ادبی و نکات قرآنی در سرتاسر این هفت جلد به وفور و روشنی به چشم می‌خورد. در این شرح به هر واژه و کلمه و عبارتی از متن کتاب مطول رسیده است، ابتداء اقوال و نظریات و آراء صاحب نظران و کارشناسان فن را پیرامون آن آورده، و سپس قواعد و اصول و ضوابطی که در ارتباط با آن مطلب است ذکر کرده، و در پایان با تمام توان تحقیقی و نیروی علمی خود، مانند کاوشگران باستان شناس، با حفاری دقیق علمی، عمق مطالب را شکافته، مواد و محتویات آن را استخراج کرده، جوانب و لواحق آن را با مته فکر و تیشه ذهنش تحقیق و تفحص کرده، سپس مواد استخراجی را در آزمایشگاه ذهن خود، کارشناسانه تجزیه و تحلیل و تفکیک و تقسیم کرده، عاقبت با دستگاه مغز و صافی فکرش رسوبهای آن را گرفته و نتیجه را پاکیزه و روشن و شفاف تحویل مخاطب داده است. این شیوه قعر نگری و عمق شکافی و شفاف دهی، در تمام تألیفات و آثار استاد مدرس به وضوح و روشنی موج می‌زند،

اما در هفت جلد المدرس الافضل، عالمانه‌تر و فنی‌تر و شفاف‌تر، جلوه نمائی می‌کند.

د) دائرة المعارفی از آثار و ذخائر پیشینیان

امتیاز مهم و اساسی این هفت جلد و عظمت و اعتلاء این اثر کم نظیر، در تحقیقات گسترده و مطالب متنوع و مباحث ارزنده و بدیع و مایه داری است که از آثار گذشتگان و کتب اهل فن و کارشناسان علم و فصاحت و بلاغت، بعنوان دلیل و شاهد و تأیید مطلب، در این هفت جلد جمع آوری کرده است.

این مجموعه پر بار، خود به تنهایی خزینه و دائرة المعارفی است غنی و لبریز از سرمایه‌های علمی و ذخائر و آثار ادبی و بلاغی علماء و بلغاء و محققان گذشته. ذکر شواهد علمی و قواعد فنی و ادله و مباحث ادبی و بلاغی و نکات بکر قرآنی از آثار علمی پیشینیان، ارزش علمی، این مجموعه را چند برابر کرده است. فقط در جلد اول المدرس الافضل طبق بررسی و تحقیقی که ما کردیم از ۷۳ اثر علمی مطلب و قاعده و ضابطه و نکته و دلیل و شاهد آورده است، که عبارتند از:

۱- منهاج البلغاء، قرطاجنی

۲- المزه، سیوطی

۳- انتصار، قاضی ابی بکر

۴- البیان، خوئی

۵- معیار العلم، غزالی

۶- بصائر، فیروز آبادی

۷- دلائل الاعجاز، شیخ عبدالقاهر

۸- تاریخ، طبری

۹- مستدرک، حاکم

۱۰- البیان و التبیین، جاحظ

۱۱- الاغانی، ابی الفرج اصفهانی

۱۲- مثل السائر، موصلی

۱۳- کشاف، زمخشری

۱۴- نهاییه، ابن اثیر

۱۵- مصباح المنیر، فیومی

۱۶- دلائل الصدق، مظفر

۱۷- شرح تجرید، قوشجی

۱۸- مواقف، ایجی

۱۹- وافی، فیض کاشانی

۲۰- فتح الباری، عسقلانی

- ۲۱ - شرح المصباح، مراکشی  
۲۲ - مفتاح العلوم، سکاکی  
۲۳ - الشفاء، قاضی عیاض  
۲۴ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید  
۲۵ - معجم، یاقوت حموی  
۲۶ - اتقان، سیوطی  
۲۷ - مقدمه، ابن خلدون  
۲۸ - تاریخ، جودت پاشا  
۲۹ - روضات الجنات، خوانساری  
۳۰ - مجمع البحرین، طریحی  
۳۱ - شرح کافیہ و شافیہ، رضی  
۳۲ - البرهان، زرکشی  
۳۳ - تاریخ الاسلام، ذہبی  
۳۴ - اسرار البلاغه، شیخ عبدالقاهر  
۳۵ - ادب الکاتب، ابن قتیبه  
۳۶ - شرح شمسیه، کاتبی  
۳۷ - شرح صمدیه، سید علیخان  
۳۸ - قوانین البلاغه، بغدادی

۳۹- نہایۃ الایجاز، امام فخر الدین

۴۰- اعجاز القرآن، باقلانی

۴۱- العباب، صنعانی

۴۲- شرح جامی

۴۳- الجمهرة، ابن درید

۴۴- فقه اللغة، ثعالبی

۴۵- صحاح، جوهری

۴۶- الزینة، ابوحاتم

۴۷- عجائب، کرمانی

۴۸- فنون الافنان، ابن جوزی

۴۹- دیوان الادب، فارابی

۵۰- مختصر العین، زبیدی

۵۱- شرح الفصیح، مرزوقی

۵۲- امالی، زجاجی

۵۳- روضه، امام نووی

۵۴- الکامل، میرد

۵۵- شرح مقامات، مطرزی

۵۶- فقه اللغة، ابن فارس

- ۵۷- حمقى، ابن جوزى  
۵۸- تهذيب الاصلاح، تبريزى  
۵۹- العين، خليل ابن احمد  
۶۰- قاموس، فيروز آبادى  
۶۱- المقصور و الممدود، اندلسى  
۶۲- شرح التلخيص، خطيبى  
۶۳- يتيمة الدهر، ثعالبى  
۶۴- شرح منظومه، سبزوارى  
۶۵- مقامات، حريرى  
۶۶- امالى، قالى  
۶۷- سرالفصاحة، خفاجى  
۶۸- تفسير، نيشابورى  
۶۹- شرح شافيه، جارردى  
۷۰- اقتضاب، بطليموسى  
۷۱- مرأة العقول، مجلسى  
۷۲- عروس الافراح، سبكى  
۷۳- شرح النصيح، بطليموسى
- گنجاندن و جمع آورى، نکات بکر و لطايف و ظرايف و شواهد

ادبی و بلاغی و قرآنی هفتاد و سه اثر علمی، آن هم از آثار قدماء، و متون سنگین و پر بار و کهن قدیمی قرن سوم به بعد، تنها در یک جلد - خود سرمایه‌ای است هنگفت و عظیم و جاودانی - که حکایت از عظمت و اعتلاء و ارزش عمیق علمی و تحقیقی این مجموعه هفت جلدی (المدرس الافضل) دارد.

اینجاست که انسان، به کثرت و شدت زحمات و تلخیها و بی‌خوابیها و مشقات روح فرسا و جان‌گرای استاد مدرس پی می‌برد، و متوجه می‌شود که برای تنظیم و تدوین این مجموعه گرانبها و جاودان، بدون چشم داشت مثقالی تقدیر و تجلیل و اجر و مزدی، سرمایه‌ای عظیم و نایاب و بی‌بدیل از عمر و وقت و راحتی و خواب و خوراک و فکر و ذهن و سواد خود را خرج کرد تا توانست عصاره فکر و چکیده علم و اندوخته‌های ذهنی حیات علمی خود را به جهان علم و ادب هدیه دهد. خدا می‌داند و خودش که برای تألیف و جمع‌آوری مطالب و تحقیق منابع این هفت جلد، چه شبها تا پاسی از نیمه آن بی‌خوابی و خستگی و سردرد را تحمل کرد، و چه روزهای مستمری گرسنگی و رنج فقر و نداری و تنگدستی را به جان خرید تا ورقی به این اوراق زرین کتابش اضافه کند.

طبق تاریخی که خود استاد در ابتداء و انتهاء این مجموعه هفت

جلدی بدان تصریح کرده است، تاریخ شروع تألیف جلد اول (المدرس الافضل) ۱۵ رجب ۱۳۸۶ قمری بوده است، یعنی هشت ماه بعد از اتمام مکررات. چون تاریخ پایان آخرین جلد مکررات طبق نوشته خود استاد ۱۹ ذی القعدة ۱۳۸۵ بوده است.

تاریخ پایان آخرین جلد (المدرس الافضل) ۱۲ ذی القعدة ۱۳۹۳ هجری بوده است. بنابراین مرحوم استاد این هفت جلد را در مدت هفت سال به اتمام رسانده است.

#### هـ) سایر تألیفات استاد

استاد مدرس افغانی بغیر از این دو اثر گرانبها و جاودان:

۱ - المدرس الافضل - ۷ جلد در شرح مطول تفتازانی

۲ - المکررات - ۴ جلد در شرح سیوطی

آثار ماندگار و ارزشمند دیگری را از خود به یادگار نهاده است که

عبارتند از:

۳ - الکلام المفید - شرح صمدیه

۴ - رفع الغاشیه - شرح حاشیه ملا عبدالله در منطق

۵ - شرح شواهد سیوطی

۶ - حاشیه جامع المقدمات - ۲ جلد

۷- اعراب سورة الفاتحه

همه این آثار علمی و تحقیقی در حیات خود استاد به چاپ رسیده است و بعضی از آثارش چندین مرتبه تجدید چاپ شده است. ناگفته نماند که مورخ و رجالی معاصر آقای محمد شریف رازی در جلد ۸ گنجینه دانشمندان صفحه ۲۳۷ در ذیل شرح حال علامه مدرس افغانی، اضافه بر آثار و کتب فوق، دو اثر دیگر را از استاد نام می‌برد.

۱- تکملة المکررات

۲- اعراب تمام قرآن، که تمامی آن مخطوط مانده است

بنابراین، با توجه به آثار چاپ شده، و این دو اثر، تألیفات علمی و ادبی استاد به ۹ عنوان می‌رسد.

در انتها، این واقعیت ناگوار را لازم است متذکر شویم که مرحوم استاد مدرس، با توجه به عمق علمی و تلاش چشمگیر و همت والا و مقدسی که در اشاعه علوم حوزوی و بسط و گسترش مطالب علمی و تحقیقی و ادبی داشت، غیر از این تألیفاتی که ذکر شد، آثار و نوشتار مهم و ارزشمند دیگری هم در مخزن کتب و فهرست تألیفات خود داشته است، که متأسفانه حیف و صد حیف، بوسیله دژخیمان حکومت بعثی عراق، قبل از عزیمتش به ایران، در نجف از بین برده شد و نابود گردید. در این مورد فرزندش آقای هادی مدرس به این

حقیقت تلخ اشاره می‌کند:

آقایم غیر از این تألیفاتی که موجود است، آثار بسیار دیگری هم داشت. حتی یک رساله فقهیه‌ای که از استنباطات خودش بود، داشت، منتهی در یورش بعثیها و غارت کتب و نوشته جاتش از بین رفت.

#### □ در کمند کمر شکن فقر

مرکب عمر استاد مدرس افغانی در طی طریق زندگی هشتاد ساله‌اش، مشکلات سنگین و بارهای گرانی را حمل کرد - آوارگی از وطن، رنج سفر، تلخی غربت، فقدان پدر و مادر، خستگی راه طولانی یکساله مشهد تانجف، مشقات پیاده روی، جدال باگرسنگی، مریضی بین راه، وحشت تنهایی، بی خوابیهای مطالعه، تلاش در درس و سختی تحصیل - اما سنگین‌ترین بار و ناگوارترین مشکلی که با او درگیر بود، تلخی فقر و تهیدستی بود.

در سرتاسر خط سیر زندگی‌اش، پدیده فقر و محرومیت، همسفر ناخواسته و شوم و جگرخراشی بود که تا آخر عمر او را رها نکرد. بارها خود استاد به مناسبتهای مختلف در اثناء درس، از این پدیده شوم و ناگوار به تلخی یاد می‌کرد و می‌گفت:

خدا می‌داند که من این را برای عبرت و تنبّه شما می‌گویم،  
 من به اندازه‌ای در سختی و فلاکت و فقر بودم که اگر فقر مرا بین  
 ده نفر از طلبه‌ها تقسیم می‌کردند، یک نفر در نجف برای درس  
 خواندن نمی‌ماند.

طعم چندش آور و گلوگیر فقر، آنقدر تأثیر جانسوز و خانمان  
 براندازی، بر روح و روان و ذائقه مرحوم استاد و خانواده‌اش نهاده  
 بود، که با گذشت قریب به سی - چهل سال از آن دوران شوم، وقتی  
 فرزند استاد خاطرات دلخراش آن ایام را برای ما بازگو می‌کرد، با  
 حالتی گرفته و غمبار می‌گفت:

آقایم بعضی وقتها که از محرومیت و تلخیهایی که دیده بود  
 واز خون جگرها و سختیهایی که کشیده بود، برایمان می‌گفت ما  
 گریه‌مان می‌گرفت. خودش می‌گفت تنها یک لباس داشتم جهت  
 شستشو و نظافت بدنم، تنها می‌رفتم در کنار شط تا خودم و لباسم  
 را بشورم، وقتی لباسم را می‌فشردم از بس که کهنه و پوسیده بود،  
 پاره می‌شد.

(الف) حوزه نجف و انس با فقر

ورود استاد مدرس به حوزه نجف و شروع تحصیلش در آن مرکز

علم و فقاہت، با تنگدستی و پریشانی گره خورد. جام شفاف دلش از همان ابتداء طلبگی و اوان ورودش به آن حوزه مقدس با طعم تلخ فقر کدر شد. چه اینکه، او با دست خالی و جیب تھی وارد حوزه نجف شد، و تقدیر بر این بود که در دایره این فلک کج مدار، این تقدیر نامه از ابتداء با او باشد. خود استاد از دوران تلخ و ناگوار اوایل ورودش به نجف، و سختی و محرومیت و تنگدستی و آوارگی و تلخکامی آن ایام، و این که چه شبهایی را در مرده شورخانه، و چه روزهایی را در گوشه حرم حضرت امیر (ع) همچون آوارگان و درماندگان بسر می برد، در اثناء درس خاطرات گریه آور و دردآلودی را برایمان بازگو می کرد که حکایت ذیل قطره ای است از آن جام تلخ و گلوگیر فقر و آوارگی و تنگدستی اش. این حکایت را در درس مطول در ذیل این شعر

ساطلب بعد الدار عنکم لتقریوا

و تسکب عینای الدموع لتجمدا

با سوز و گداز برایمان نقل کرد.

ما قبل از اینکه به نجف برویم، در مشهد که بودیم نسبت به

بقیه طلبه ها تا حدی وضعم بهتر بود. لباس و کفش و عبا و

عمامه ای به اندازه خودم داشتم. اما وقتی به نجف رفتم به

اندازه‌ای در سختی و فقر و فلاکت مبتلا شدم که اگر فقر مرا بین ده نفر از طلبه‌های نجف تقسیم می‌کردند یک نفر در نجف نمی‌ماند. در آنجا که بودم چند نفر از رفقای جوانی‌ام آمده بودند نجف جهت زیارت. من از صحن حضرت امیر (ع) بیرون می‌رفتم. کفشی که پایم بود چون تهنش کنده شده بود، کهنه‌ای را با نخ به پایم بسته بودم. دم در که رسیدم دیدم رفقایم دارند می‌آیند. از شدت فقر و خجالت خواستم برگردم و فرار کنم تا آنها مرا نبینند. هول شدم یک دفعه پایم به دم در گیر کرد و نخ پاره شد و کهنه کنده شد. این‌ها زرنگ بودند، وقتی به من رسیدند، فهمیدند قضیه چیه! بلافاصله یک مصافحه مختصری کردند و از من پرسیدند کدام مدرسه هستی؟ آدرس را دادم، آنها هم رفتند. فردا آمدند. دیدند توی حجره‌ام هیچی نیست، فقط یک حصیر پاره‌ای و یک عبا کهنه‌ای. بعد آب خواستند. من رفتم آب بیاورم وقتی برگشتم، دیدم هیچکس نیست. تکه کاغذی دو کلمه رویش نوشته بودند که اتاقت خیلی کثیف است جارو کن. من فهمیدم، حصیر را کنار زدم، دیدم مقداری پول گذاشته‌اند و روی کاغذی نوشته‌اند.

اگر چه فرش تو از بوریاست غصه مخور

چرا که خوابگاه شیر در نیستان است

این شاعر عرب در متن کتاب همین را می‌خواهد بگوید که من خودم را به فراق و غربت و فقر و نداری و فلاکت مبتلا می‌کنم تا در آینده بشوم عالم فاضلی و مردم مرا احترام کنند. رنج درس و بی‌خوابی مطالعه و سرمای زمستان و گرمای تابستان را تحمل می‌کنم تا در آینده به وصال دوستان و جمع احبّه و لذت دیدار اقرباء برسم.

خدا می‌داند وقتی من درس می‌آمدم از شدت فقر کتاب نداشتم. پهلوی این طلبه می‌نشستم عقب می‌رفت. پهلوی دیگری می‌نشستم خودش را کنار می‌کشید. از دور روی کتاب دیگری نگاه می‌کردم. به مولا امیر المؤمنین (ع) وقتی طلبه‌ای از جیبش پول در می‌آورد مرا بهت میزد که عجب مگر در جیب طلبه پول پیدا می‌شود! یکسال گذشت اصلاً یک ریال ایرانی یا یک سکه عراقی توی جیبم نبود. خیلی با سختی و فقر و فلاکت گذراندم.

فشار و خفقان فقر، بر جان و تن و زندگی استاد مدرس به حدی بود که خوراک و تغذیه و سلامتی و راحتی را از او ربوده بود. زحمت درس و بی‌خوابی مطالعه و رنج تدریس از یک طرف، درد گرسنگی و غصه نداری و فشار تنگدستی از طرف دیگر، این دولشکر سیه دل و زندگی برانداز از دو طرف به انسان حمله کند، آیارمق و نفسی از انسان

می‌ماند؟ او در زیر فشار این دو لبه منگنه، چنان از پا درآمد و به فلاکت و بی حالی و مریضی افتاد که تا دروازه مرگ چندان فاصله‌ای نداشت. حکایت این درد جانگزا و فقر مرگ آور را از زیان فرزندش بشنویم:

آقایم می‌گفت: من یک زمانی در شبانه روز، کمتر یا بیشتر در حدود چهارده درس می‌دادم. اولین درس قبل از اذان صبح شروع می‌شد. تقریباً دو درس قبل از طلوع آفتاب و تقارن طلوع آفتاب بود. من از کثرت تدریس و زحمت زیاد و فشار نداری به شدت مریض شدم. مرا در نجف بستری کردند. اما بهبودی حاصل نشد. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی دستور داد که مرا منتقل کنند به بغداد و سفارش کرد که نزد بهترین پزشک ببرند و نتیجه تحقیقات و معاینه را به خود ایشان ابلاغ کنند. معروفترین پزشک در آن زمان در بغداد دکتر (جان لی) بود. وقتی مرا بردند پیش این دکتر. بعد از معاینه کامل رو کرد به من و درگوشی گفت شما چند روز است که غذا نخورده‌ای؟ من گفتم دوازده روز. بعد از نسخه و دوا و دارو و بستری شدن. در جواب سفارش مرحوم آقای سید ابوالحسن به ایشان نوشت. مریضی ایشان بخاطر سوء تغذیه است.

ب) بعد از ازدواج

تصویر تنگدستی و پریشان حالی استاد بعد از ازدواجش، برگردان و نسخه بدل وضعیت فقرآلود و رنج آور قبل از ازدواجش است. از حال و هوای مدرسه و قیل و قال درس و بحث و مباحثه و در دسرهای حجره نشینی رها شد، و در چارچوب تشکیلات خانواده و نظام تأهل قرار گرفت، اما رفیق شفیق و یار سیاه بختش او را رها نکرد، فقر، آن همدم وفادار و دیرینه اش، از مدرسه با او به محیط زندگی اش آمد. بهتر است این فراز را از زبان شیرین خود استاد بشنویم. استاد این فقره را در درس سیوطی آخر باب الابتداء در ذیل این شعر

من یک ذَابَتْ فَهَذَا بَتِّي

مُقَيِّظٌ مُصَيِّفٌ مُشْتِي

برایمان نقل کرد:

شاعر می گوید من فقط همین یک پوستین دارم که بهار می پوشم، تابستان هم می پوشم، زمستان هم می پوشم، دیگر هیچی ندارم. حکایت این شاعر، حکایت ماست. من در عالم طلبگی به فقر شدیدی مبتلا بودم. من فقط یک پتوی پاره و کهنه ای داشتم، روز که می نشستم مثل عبا دوش می گرفتم، شب هم رواندازم بود. بعد که متأهل شدم. طبیعتاً کسی که عیال اختیار می کند. احتیاج به

اسباب و اثاثیه دارد. تمام وسایلم همین یک پتوی پاره بود و یک کتری و یک قوری شکسته. بعضی وقتها که نزاع مختصری بین من و عیالم واقع می‌شد. می‌گفت: بابا، اسباب و وسایلت را بردار و برو! من چی بگم، چیزی نیاورده بودم که ببرم. من به این فلاکت و سختی زندگی کردم.

او دیگر تنها نبود. تشکیلات خانواده و وجود زن و بچه مسئولیتی مضاعف بر عهده‌اش نهاده بود و بار سنگین دیگری بر بارهای گران‌اش اضافه شده بود. انسان وقتی خودش باشد و خودش، با هر سختی و فلاکت می‌سازد و رنج گرسنگی و درد نداری و تلخی فقر را تحمل می‌کند. اما وقتی وجود زن و بچه در میان باشد، روند زندگی شکل دیگری به خود می‌گیرد.

انسانی که دردمند و مسئولیت‌پذیر و پایبند به اصول و مسائل خانوادگی است، نمی‌تواند نسبت به مشکلات و سختیهای زن و بچه‌اش بی‌خیال و لابلالی باشد. استاد مدرس شخصیتی بود، آبرودار، غیرتمند و مسئولیت‌پذیر، نمی‌توانست شاهد ناراحتی و پریشانی خانواده‌اش باشد. واقعیت این بود که زن و بچه‌اش در نهایت فقر و تنگدستی به سر می‌بردند. در آن دوره هم در نجف امکانات زیستی بسیار پایین و شهریه حوزه ناچیز بود، در چنین وضعیتی بحرانی بود که

استاد تصمیم گرفت تعداد درس و بحث و تدریس خود را کاهش دهد، و در کنار تحصیل و تدریس، جهت تأمین هزینه زندگی و خروج از این فقر کمرشکن، به کار بدنی مشغول شود. در راستای همین تصمیم بود که دستگاه کلاه‌دوزی و عرقچین‌سازی کوچکی تهیه می‌کند. آقای افتخاری در این مورد می‌گوید:

ایشان از شدت فقر یک دستگاه کوچک و ساده عرقچین سازی و کلاه‌دوزی تهیه کرده بود که در خانه خود مشغول بافتن کلاه و عرقچین می‌شد. خود استاد گفت: از بس که قیچی و دستگیره دستگاه را بدست گرفته بودم کف دستم تاول انداخته بود.

#### ج) عزت نفس و دولت فقر

اما فقر با تمام طوفانها و فشارها و هجومهایش، ذره‌ای تزلزل و شکست و شکاف در صخره مستحکم و پرمصلابت روحیه‌اش ایجاد نکرد، بلکه برعکس، از فقر خود روحیه استقامت و ترقی معنوی و قدرت روحی و درس و تلاش و سختکوشی و پایداری گرفت. زیرا او در خانواده‌ای متولد شده بود که عزت در نفسش عجین و کرامت در جانش جایگزین شده بود. او آموخته بود که نه مال، بلکه شرافت، و نه

جاه بلکه کرامت، موجب حرمت و فضیلت و کمالش است. او به جای اینکه از فقر و نداری خود شرمنده باشد، فقر به خود می‌بالید و افتخار می‌کرد که همدم و قرین شخصیت والا و فضیلت‌مندی شده است، زیرا او بود که به فقر، فخر و آبرو می‌داد و به قناعت و جاهت.

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

با مدعی بگوی که روزی مقرر است

استاد مدرس، در پرتو سلطنت فقر، یک زندگی پاکیزه و بی‌آلایش و شرافتمندانه‌ای فراهم کرده بود، که با ساده‌ترین خوردنیها شکم خود و همسر و فرزندان را سیر می‌کرد. بی آنکه بر جنس و مدل لباس خود توجهی داشته باشد، بیشتر در بند آن بود که در فضائل اخلاقی و تحصیلات علوم حوزوی و تحقیقات علمی ترقی و صعود داشته باشد.

فقر را دولت و سرمایه خود قرار داد، و وسیله حشمت و سبب پیشرفت. از فقر نردبان مستحکم و پایداری ساخت که هر پله‌اش برای او، جوش و خروش و تحرک و عزت و استقلال و خلاقیت و ایثار و استقامت و استغناء و پویندگی و ثبات و صلابت و خودسازی و نفس سوزی و... بود. به جای این که فقر بر او مسلط شود و فکر و ذهن و استعداد و نیرو و تحرکش را قبضه کند و تضعیف نماید، او سوار بر

مرکب فقر شد و سلطنت علم و فضل و کمال گرفت. آن همه موفقیت در درس و تحصیل و تألیف و سخنهای عمیق و زیبا و تدریسهای پر بار و شیوا، و به ارمان نهادن چند هزار نوار درسی و تألیفات و آثار گرانبهاء علمی از برکات و نعمات دولت فقر است.

حافظ ار سیم و زرت نیست، چه شد؟ شاکر باش

چه، به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

تجربه نشان داده است که فقر و فضل به هم آمیخته است، و شهد شیرین علم با تلخی فقر مخلوط است. شرح حال بیشتر علم پیشگان و کمال جویان، و خط سیر اکثر فضیلت مداران و دانش محوران، از مسیر تنگ و ناهموار و پرچالش محرومیتها و ناکامیها گذشته است. گویا علم و فضل با راحتی و رفاه و آسایش سازگاری و الفت ندارد. دانش و کمال گوهری است که با خون دل و سوز جگر و بیداری بصر و بی خوابی سحر به چنگ می آید.

در طریق علم ورزی امن و آسایش خطاست

ریش باد آندل که با درد تو خواهد مرهمی

اهل کام و ناز را در کوی دانش راه نیست

رهروی باید، جهان سوزی، نه خامی، بیغمی

□ مدرس و استاد، لقبی شایسته استاد

او فرزند خصال و تلاش خود بود. مدال افتخار لقب (مدرس و استاد) را با قدرت بازوی فکر و نیروی استعداد و قوت هوش و ذهن خود، در میدان علم و ادب و فضل و کمال به چنگ آورد. پاره‌ای از بزرگان و برجستگان، لقب افتخار (محقق و مدرس و استاد) را افتخاری و تشریفاتی از امراء و پادشاهان و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی میگیرند. گروهی از مشاهیر علم و ادب و هنر و فرهنگ، القاب و عناوین را از خاندان و اجداد گذشته خود به ارث می‌برند، و از سرمایه خانوادگی خود کسب می‌کنند، اما از خود مایه و محتوایی ندارند. اما استاد مدرس افغانی لقب (استاد و مدرس) را بی سرمایه دیگران و بدون تشریفات بدست آورد. ارثیه خاندان و اجدادش نبود. از اعطائی و هدیه و پیشکش متنفذین و رؤسا هم کسب نکرد. او خود نژاد بود و خود جوش. لقب (مدرسیت) از چشمه هوش و استعداد و کثرت تدریسش جوشید. گرچه پدر و اجدادش همه خوش نام و متنفذ و غیرتمند و سرشناس بودند، اما او خود به تنهایی شهریار ملک فضل و علم و ادب بود.

وَإِنْ تَكُ قَدْ طَابَتْ أَوَائِلُ اسْرَتِي

فَاتَى - بِحَمْدِ اللَّهِ - مِبْدَأُ سُوْدُد

اگر چه سر سلسلگان خاندان و اجدادم همه پاک و خوش نام

بوده‌اند، اما من خود - به حمد الله - مبدأ عظمت و افتخارم.

او بدنبال تابلو و برجسب لقب و عنوان نبود، بلکه صفت (مدرس) تابلو به دوش عاشقانه و دیوانه وار در بدر در تعقیب استاد مدرس افغانی بود. کثرت تدریس و زحمات مستمر و پی‌درپی، در درس و بحث او را تا قله بلند و رفیع (مدرس و استاد) بالآبرد. در درس سیوطی باب علم، آنجائی که بحث از علم بالغلبه می‌شود، ملاجلال می‌نویسد: و منه ما لیس بمنقول و لامرتجل و هوالذی علمیه بالغلبه. مرحوم استاد در شرح این عبارت می‌گفت:

در اسم گذاری و وضع الفاظ ما دو نوع وضع داریم: وضع تعینی - وضع تعینی. اینجا که ملاجلال می‌گوید، بعضی از علما منقول است و بعضی مرتجل و بعضی علم بالغلبه. وضع تعینی در علم منقول و مرتجل است مثل اینکه وضع اسم را روی این شخص یا این مکان یا این چیز می‌گذارد و تعیین می‌کند که این اسم مال این شیء است. در وضع تعینی واضع و اسم گذار در بین نیست. وضع تعینی در علم بالغلبه است. مثل این اسم (مدرس) برای من که علم بالغلبه برای من شده است، از اول کسی این لفظ را برایم اسم نگذاشت تا علم منقول یا مرتجل باشد و وضع تعینی بشود. چرا علم مرتجل نیست چون مراد از مرتجل اسمی است که قبل از تسمیه در معنایی استعمال نشده باشد و یا اگر شده باشد

فراموش شده باشد. در حالی که این مدرس قبل از اینکه اسم من بشود اسم فاعل بوده از باب تفعیل. علم منقول هم نیست چون کسی از اسم فاعلیت نقل نداده تا بر من وضع کند و معین کند که اسم من است. پس این که مدرس اسم من شده از باب علم بالقلبه است از بس که درس دادم این طلبه مرا به مدرس صدا زد، شاگرد هم همینطور، فلان مرجع مرا مدرس معرفی کرد. طلبه‌های نجف، طلبه‌های قم، و مشهد و همه و همه مرا مدرس، مدرس صدا زدند. حال در شرق و غرب عالم اگر گفته شود مدرس افغانی، من هستم. مدرس در دیگران مجاز است اما در من حقیقت است. آن هم بصورت علم بالقلبه.

#### □ التسمیة بلاوجه بلاوجه

این عبارت همیشه تکیه کلام استاد بود. می‌فرمود: تسمیه و نام گذاشتن بی وجه و بی معنی، چنین تسمیه‌ای نامعقول و بی وجه است. سپس شرح می‌داد که بعضی از اسامی با مسماست، همان معنایی که از لفظ بذهن تبادر می‌کند، حقیقه در مصداق و موضوع له آن اسم موجود است. چنین تسمیه‌ای با وجه و معقول است. در اصطلاحات و اسامی مسائل و موضوعات علوم ۹۹ درصد اسمها صحیح و حقیقی است. اما در اسامی اشخاص و عناوین و القابی که بین مردم و بعضی علماء رایج است. معلوم نیست در آنها حقیقت باشد، اکثر اسمها و لقبها بی مسمی و بی وجه است. لات سر کوچه روزی صدتا دروغ می‌گوید! اسمش را

گذاشته‌اند آقاصادق، به کچل می‌گویند زلفعلی و به کوتاه قد می‌گویند علمدار!

سپس در اول کتاب سیوطی در ذیل این عبارت: قال محمد هوالشیخ الامام ابو عبدالله جمال الدین محمد بن عبدالله ابن مالک. با بیان شیرین و شیوا می‌گفت:

با این عبارت، صاحب سیوطی ابن مالک را معرفی می‌کند. اسمش، لقبش، کنیه‌اش، اسم پدرش را هم می‌گوید. اسمش محمد است. اسم پدرش عبدالله بن مالک است، کنیه‌اش ابو عبدالله است. لقبش جمال الدین است. در قدیم لقب دادن به بزرگان و اشخاص مرسوم بود، مثلاً به افلاطون می‌گفتند: معلم اول، به فارابی می‌گفتند معلم ثانی. ابوعلی سینا آمد پیش حاکم وقت و درخواست کرد که لقب معلم ثالث را به من بدهید. در آن زمانها اسم و لقب دادن بی حساب و کتاب نبود. حاکم به بوعلی گفت: به عالمی این لقب داده می‌شود که بر تمام علوم زمان خود مسلط باشد و ما باید از اول از تو امتحان بگیریم بعد این لقب معلم ثالث را به تو می‌دهیم. از او امتحان گرفتند، در همه علوم زمان خودش برنده شد، اما در دو علم یک خورده‌ای کوتاهی کرد، یکی علم موسیقی درم علم کیمیا. در علم موسیقی گفت چون من چاقم

درست نمی‌توانم فنون موسیقی را اجراء کنم. اما علم کیمیا، من به برهان عقلی در فلسفه‌ام ثابت کرده‌ام که تغییر ماهیت محال است، لذا محال است که ماهیت مس به طلا تبدیل شود. گفتند پس تو لیاقت این لقب را نداری، اما چون در سایر علوم تبحر و استادی داری لقب رئیس را به تو می‌دهیم. لذا گفتند شیخ الرئيس ابوعلی سینا.

و اما نسبت به خود استاد مدرس، حق این است که با توجه به فضل و کمال و محتوای علمی و ادبی و کثرت تتبع و تدریس و عمق تحقیقاتی که در تجلیلگاه شخصیتش انباشته بود، و با توجه به درخشش آثار تألیفات پربار و عالم پرورش، حقیقهٔ عناوین: مجتهد و علامه و محقق و مدرس و استاد و مؤلف و صاحب نظر برارنده و سزاوار اوست و حقاً لیاقت این عناوین را دارد.

#### □ گریزان از شهرت و نام و نشان

فضیلت ندادان دنیاپذیر، با دام تزویر، و نثار زروسیم، بعد از زحمات فراوان، نام و نشان و شهرتی را صید می‌کنند، و بعضی از آنها در نیمه راه، چه بسا دامشان ناکامشان می‌کند و حسرت نام و نشان بر دلشان می‌ماند - در مقابل - فضیلت مداران دنیا گریز، بدون هیچ تلاش

و تحرکی - حتی گریزان از نام و نشان - شهرت بسراغشان می‌آید.  
مولای تقوی و ایمان حضرت امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید.

علیک بالاخرة تأتک الدنيا صاغرة

از دنیا گریزان و پذیرای آخرت باش. دنیا حقیرانه بسویت می‌آید.

این شیوه فلک کج مدار است که بر مدار کج می‌چرخد. به تو آن  
می‌دهد که نخواهی.

استاد مدرس افغانی از آن پاک طیتانی بود که از نام و نشان گریزان،  
بدون پاشیدن زر و سیم و جواهرات، و بی سرمایه و تشریفات، بلکه  
در نهایت فقر و نداری، شهرت به سراغش آمد و گریبان‌ش را گرفت و  
مارک معروفیت و اشتها بر پیشانی‌اش زد. چنان مشهور شد که در  
حوزه‌های علمیه نجف و مشهد و قم هر کجا نام (مدرس) برده می‌شد.  
بدون قرینه شخصیت علمی و ادبی او بذهنها تداعی و بروز می‌کرد. در  
علم و فضل و ادب و تدریس آنقدر مشهور شد که طنین آوازه‌اش نه  
تنها حوزه‌های شیعه و مراکز علوم دینی ایران و عراق و افغانستان را  
تسخیر کرده بود، بلکه فراتر از آن در حوزه‌های هند و پاکستان حتی  
(الازهر مصر) هم پیچیده بود. در این مورد خاطره جالب و اعجاز‌انگیز  
ذیل را از زبان شاگردش آقای احدی بشنویم:

من بطور مکرر به ملاقات استاد مدرس می‌رفتم. در یکی از

ملاقاتها که خدمت ایشان نشسته بودم، اشاره کرد به پاکت نامه‌ها و کاغذهایی که روبرویش بود و فرمود اینها را می‌بینی؟ اینها نامه‌هایی است که از دانشگاه الازهر مصر برایم آورده‌اند. ای کاش نیم ساعتی زودتر آمده بودی. آنها اینجا بودند، نیم ساعت پیش رفتند. پرسیدم قضیه چیست؟

فرمود جمعی از دانشگاه الازهر مصر آمده بودند و از طرف رئیس دانشگاه تقدیر نامه و دعوت نامه همراه با هدایایی برایم آوردند. قبل از اینکه این نامه‌ها را باز کنم از خود آنها پرسیدم برای چه منظوری آمده‌اید؟ جواب دادند: ما برای ملاقات و آشنائی با شما آمده‌ایم. ما فکر نمی‌کردیم که در حوزه‌های شیعه اساتید ماهری هستند که بطور عمیق و استادانه بر علوم معانی و بیان و بدیع مسلط باشند. تا اینکه بطور اتفاقی به کتاب (المدرس الافضل) شما برخورد کردیم. این کتاب را به گروه تحقیق و بررسی دانشگاه دادیم. وقتی اساتید و محققین اهل فن روی کتاب شما مطالعه و دقت کردند، خیلی تعجب کردند که چنین استادی با چنین تألیفی در حوزه‌های شیعه باشد، و اعلام کردند که بحق این کتاب حتی از بسیاری از کتب معانی و بیان و شروح مطول بالاتر و عمیق‌تر است. مسئولین دانشگاه بعد از تحقیق و پی‌گیری متوجه شدند که

مؤلف این کتاب در حیات است. بعد از جستجوهای زیاد، نام و نشان و آدرس شما را در ایران بدست آوردند. در نتیجه از طرف ریاست دانشگاه الازهر به ماموریت دادند تا خدمت شما برسیم و این تقدیر نامه و دعوت نامه و هدایا خدمت شما تقدیم کنیم. از ما عکس و فیلم و گزارش تهیه کردند. با ما مصاحبه نمودند و سئوالاتی را مطرح کردند. از فعالیتهای علمی و تعداد تدریس و شیوه درس و بحث ما پرسیدند. تألیفات ما را برداشتند، و در پایان از من درخواستهایی داشتند. از جمله در خواستهایشان این بود که گفتند اگر شما کرسی تدریس معانی و بیان و کل ادبیات عرب را در دانشگاه الازهر قبول کنید، با جان و دل می‌پذیریم. من جواب دادم که باید روی این خواسته شما فکر کنم. خیلی هم خواهش کردند و مصرّ بودند که قبول کنم. وقتی جواب قاطعی از من نگرفتند. خواهش کردند اقلأً برای دیداری از دانشگاه الازهر به مصر بیایید، ما با خرج خودمان هزینه رفت و برگشتان را فراهم می‌کنیم. من به اینها قول دادم که انشاء الله اگر عمر یاری کند قصد دارم سفر کوتاهی تا مصر داشته باشم. (که البته عمرشان کفاف نکرد) بعد ایشان می‌گفت در مدت چند روزی که در ایران بودند تمام نوارهای درس‌هایم را تکثیر کردند و بردند که تقریباً چهار هزار نوار بود تا در مخزنشان داشته باشند.

### □ زهد و تقوی، راز پنهان

یکی از امتیازات بارز و زیربنائی عالمان دین و فضلاء ربانی، درخشش معنویت و تقوی، و تابش زهد و خلوص و تعبد در فضای ملکوتی روحشان است. داشتن روحیه تقرب و عبودیت تهجد از خصوصیات دائمی و مستمرشان است.

استاد مدرس افغانی در زمره آن دانش پیشگانی بود که علم را با تعبد و درس را با تهجد عجین کرده بود. ساختمان روح را با ابزار خلوص و طهارت و خانه دل را با مصالح سلوک و عبادت بالا برده بود و در فضای ملکوتی این خانه روحانی، در سحرگاهان بر می‌خاست و با معبود بی‌نیاز - با سوز و گداز به تهجد و نماز - و راز و نیاز می‌پرداخت. اما تمام این التهابها و سوزوگدازها در خلوت دل و ظلمت شب بود. زهدش را در محراب نهران خانه قلبش پنهان می‌کرد. چه اینکه بزرگ مرد زهد و عرفان، مولای متقیان، حضرت علی (ع) علیه السلام می‌فرماید:

افضل الزهد اخفاء الزهد

با ارزش‌ترین زهدها، پنهان کردن آنست

بهترین دلیل بر اثبات زهد خالصانه و عبادت پنهانی‌اش همین بس

که در مدت چند سالی که در خدمتش بودیم، از هر دری برای ما سخن گفت، و از هر موضوع و مطلبی، بابی را برایمان گشود، از اوایل زندگی اش، از ابتداء تحصیلش، از مسافرتها و پیاده‌رویهایش، از جزئیات و ریزه‌های زندگی اش، از محرومیتها و نداری‌هایش، از سخت‌کوشی و تلاشهایش، از ملاقاتهایش با مراجع و علماء و بزرگان، از حوادث و وقایع تلخ و شیرین و خاطراتش در نجف و قم و مشهد و افغانستان برای ما گفت، اما... به هیچ‌گونه‌ای حتی با اشاره و کنایه، حتی برای یک بار، از زهد و تهجد و عبادت و نماز شب و معنویاتش برای ما نگفت، و آن مقداری که ما اطلاعاتی از عبادات و سحر خیزی‌هایش داریم از ناحیه خودش به ما نرسیده.

پس ما از کجا و از چه منبعی به زهد پنهانی و راز روحانی اش پی بردیم؟ از طریق همراهان نزدیک و شاگردان همدم و مأنوس با او، آن هم پرتوی از انوار عباداتش. استاد حیاتی یکی از خواص شاگردان و ملازمان همیشگی ایشان می‌گوید:

وقتی آوازه تبحر و استادی ایشان را در ادبیات شنیدم، تصمیم گرفتم که اقلأ یک یا دو درس در نزد ایشان بخوانم. برای اولین بار که خدمتش رسیدم عرض کردم می‌خواهم مقامات بخوانم فرمود: وقت ندارم. من اصرار کردم که جناب استاد، من زیاد شوق

و علاقه دارم، و آمادگی و استعدادش را هم دارم. فرمود صبح زود، هوا تاریکی، بعد از اذان فجر بیا منزل. در آن زمان منزل ایشان بعد از پل جاده اراک مقابل پمپ بنزین بود. حدود یکسال و خرده‌ای هر صبح، بعد از اذان فجر خدمتش می‌رفتم. ایشان شخص سحرخیزی بود. وقتی برای درس، اول اذان صبح می‌رفتم، از وضعیت سجاده و نشستن و حال و هوای او معلوم بود که خیلی وقت قبل از اذان بیدار بوده است. از آثار معنوی و روحانیتی که از چهره‌اش نمایان بود به وضوح معلوم می‌شد که اهل راز و نیاز و تهجد و نماز شب است. در مدت یکسال و خورده‌ای که برای درس گرفتن خدمتش می‌رفتم، هیچ صبحی نبود که ایشان مثلاً خواب باشد یا آماده نباشد. بلکه هر روزی که خدمتش می‌رسیدم، روی سجاده سرحال، آماده و منتظرم بود.

راز ارزش دهی و تجلیل ما از زهد و تهجد استاد، صرفاً بخاطر همین پنهان کاری و اخلاص او بود. او به هیچ وجه اهل خودنمایی و تظاهر به تدین و زهد و تقوی، و خودستایی در امر تزکیه و سلوک معنوی نبود، بلکه برعکس، بیش از اندازه خنده و شوخی می‌کرد، تا پوششی باشد بر خلوص باطن و صفای درونش، و پرده‌ای باشد بر عبودیت و زهدش.

### □ فضائل اخلاقی و سجایای انسانی در رفتار

امتزاج علم و تقوی در جام گوهرین وجود آدمی، معجون شهدآوری را ایجاد می‌کند که برکات و آثار ارزنده و پرباری دارد. یکی از نتایج و برکات آن شهد بی نظیر، ظهور فضائل اخلاقی و بروز سجایای انسانی در رفتار و کردار است. تمام تقوی محوران علم پیشه، از این معجون ملکوتی برخوردار بوده‌اند. تربیت صحیح معنوی و اخلاقی، زائیده اجتماع این دو گوهر است.

بی شک استاد مدرس از دو گوهر گرانبهای علم و تقوی برخوردار بود. این معجون انسان ساز و عروج بخش، از او شخصیتی والا و خلیق و متواضع و درست کردار، بارفتاری وارسته و تربیتی شایسته ساخته بود. ما که چندین سال در جلسات درس و برخوردها و نشستهای غیر درسی در خدمتش بودیم، بوضوح، تجلی اخلاق و فضیلت و مکارم را در رفتار و اعمال و برخوردهایش مشاهده می‌کردیم.

الف) درس استاد، کلاس تربیت و فضیلت و اخلاق

درسش، آموزش اخلاق و تربیت و سازندگی بود. ابتداء با کلام

دلنشین و بیان شیوایش خاک دل طلبه را زیر و روی کرد و سپس با مطالب ارزشمند اخلاقی و نکات روح بخش تربیتی، دانه‌های فضیلت و پاکی و تزکیه و رشد را در آن می‌پاشید.

استاد علاوه بر اینکه، خود در عمل، آموزه‌های فضیلت‌بخش اخلاق اسلامی و فضایل تربیتی و مکارم اخلاقی را به کار می‌بست، در عرصه گفتار و آموزش، در لابلای تدریس به هر بهانه‌ای که می‌شد، جهت پرورش روحی و تربیت و تهذیب اخلاقی شاگردان، حکایات شیرین اخلاقی و نکات معنویت ساز تربیتی بیان می‌کرد.

در درس سیوطی، در باب: السادس من النواسخ ظن و اخواتها. در ذیل این عبارت انی رأیتُ ملاک الشیمة الادب. مطالب ارزنده ذیل را برایمان بیان کرد:

با ادب باش تا بزرگ شوی

که بزرگی نتیجه ادب است

بزرگش نخوانند اهل ادب

که نام بزرگان به زشتی برد

ای عزیزان من پشت سر هر کس حرف نزن. به هر کس بد نگو.

به فلان مرجع و فاضل و مجتهد توهین و بی احترامی نکن، چون

انسان جوان مرگ می‌شود، جوان مرگی این نیست که انسان بمیرد

ودرون تابوت بگذارند، مراد این است که در زندگی خیر نمی‌بیند. ترقی نمی‌کند. ما در مشهد استادی داشتیم نابینا، هم مریض و فقیر بود و هم بی کس و کار. من به این استاد خدمت می‌کردم. بعضی کارهایش را انجام می‌دادم. حتی شپش از سر و صورت و بدنش جدا می‌کردم. او در حق من دعا کرد که ای محمد علی خیر ببینی. من هم الحمدلله خیر دیدم و ترقی کردم.

درس مدرس، درس خشک و بی روح نبود. کلاس کسل کننده و خستگی آور قواعد و ضوابط پیچیده علمی نبود. او تنها به درس دادن اکتفاء نمی‌کرد. دأب و شیوه‌اش تربیت و تهذیب شاگرد بود. پرورش اخلاقی و تکامل معنوی طلبه برایش مهم و حیاتی بود. در راستای همین روحیه والا و تربیت‌گری که داشت در حین تدریس، هر فرصتی که گیر می‌آورد به یک بهانه‌ای، مطالب تربیتی از شرح حال علماء و بزرگان دین و نکته‌های بکر اخلاقی را ذکر می‌کرد. در درس سیوطی، باب افعال قلوب در اطراف این شعر و قد علم الاقوام لوان حاتمأ اراد ثراء المال کان له وفر مطالب جالبی را ذکر کرد:

حاتم می‌گوید من اگر دارایی و ثروت ندارم نه بمعنای این است که دست رسی به ثروت نداشتم. من اگر می‌خواستم، ثروت هنگفتی را می‌توانستم فراهم کنم. اما غرضم جمع آوری اموال

نبود. مقصودم این بود که با اموال مشکلی را از کسی بر طرف سازم گرسنه‌ای را سیر کنم. درمانده‌ای را کمک کنم. در شرح حال شیخ انصاری نوشته‌اند که سال ۴۰ هزار تومان شهریه می‌داد. چهل هزار تومان آن زمان چهارصد میلیون این زمان است. شهریه طلبه‌ها در آن زمان دو قران بوده. اما همین شیخ انصاری با وجود اینکه این مقدار پول و اموال زیر دستش بود، نوشته‌اند روزی که فوت کرد شبش اهل منزلش نان خوردن نداشتند. الآن بعضیها فخر می‌کنند ما به دو یا سه واسطه شاگرد شیخ انصاری بوده‌ایم در حالی که باید آن سجایا و فضایل شیخ انصاری را کسب کرد.

(ب) تدریس امثله و صرف میر، تجلی تواضع

یکی از صفات ممتاز و مکارم والای اخلاقی استاد، تواضع تدریسی و خود کم بینی علمی اش بود. او به هیچ وجه به علم و فضل خود مباهات و تظاهر نمی‌کرد. شهرت علمی و تسلط بر ادبیات و علوم حوزوی و کثرت تدریس و تألیفاتش، سبب خود بزرگ بینی و غرورش نشد. با وجود آن همه تبحر و استادی و علمیت و مهارتی که در تعلیم و آموزش تمام علوم حوزوی داشت، به تدریس پایین‌ترین و

ابتدائی ترین کتاب درسی حوزه یعنی شرح امثله و صرف میر - حتی در  
اواخر عمرش - اکتفاء کرد. در این مورد از زبان آقای افتخاری بشنویم:

ایشان می گفت اینکه من فقط ادبیات را درس می دهم و در  
تدریس صرف و نحو و معانی و بیان مشهورم، فکر نکند تبحر و  
توانایی و قدرتم فقط در تدریس همین کتب است. من اگر رسائل  
و مکاسب و کفایه و منظومه هم تدریس کنم همان توانایی  
و قدرت و تسلطی دارم که در بیان و شرح کتب ادبی دارم. من  
بارها از ایشان می پرسیدم که چرا سطوح عالیہ را تدریس  
نمی کنید؟ جواب می داد: از میان علماء و فضلاء و مدرسین حوزه  
کسی نمی آید خودش را آنقدر کوچک کند که امثله و صرف میر و  
هدایه و سیوطی درس دهد، برای خود کسر شأن و عیب می دانند  
که این دروس پایین را تدریس کنند لذا مدرس سطوح عالیہ زیاد  
هست. اما درس پایین، کسی که بتواند خوب درس بدهد، کسی  
نیست. لذا من از باب تشخیص وظیفه جامع المقدمات را تدریس  
می کنم.

بله ای برادر، اوج تواضع و تکسیر غرور و انعدام تکبر را ببین! با آن  
همه عظمت علمی، چطور شأن خود را تقلیل و مقام علمی خود را  
کاهش می دهد، و از قله بلند شهرت استادی کفایه و مکاسب و رسائل

و منظومه - حتی تدریس خارج - خودش را، پایین و پایین می آورد تا اینکه متواضعانه و بی ریا، مقام عظیم استادی خود را بر کرسی رنگ و رورفته و کوچک تدریس شرح امثل می نشانند.

تو آنکه شوی پیش مردم عزیز

که مرخویشتن را نگیری بچیز

بزرگی که خود را بخردی شمرد

بدنیا و عقبی بزرگی ببرد

جلوه‌ای دیگر از تواضع استاد و ذره بینی عظمت علمی اش را از اظهارات آقای ارگانی بشنویم:

استاد با آن شخصیت و جامعیت علمی که داشت، اگر طلبه

مبتدی درخواست می کرد که برایم امثله درس بده، در صورتی که

وقتش پر نبود، با خوشرویی و تواضعی که داشت می پذیرفت و

جواب نه نمی داد.

ج) ساده زیستی و تواضع در رفتار

هم چنانکه او در عظمت بی کران علم و فضای بی پایان فضل، خود

را ذره‌ای بیش نمی دید، در عرصه اجتماع و برخورد و معاشرت با

شاگردان و رفتار با طلاب، بسیار خودمانی و متواضع و کم توقع بود.

ساده و بی توجه به مقام علمی خود، در جمع شاگردان می‌نشست، و بی ریا و دور از تکبر راه می‌رفت. ریز پیکر و ساده پوش بود، و قیافه‌ای هم‌رنگ مردم کوچه و بازار داشت. از بس که شکل و شمایلش خودمانی و کم جلوه و بی تکبر بود، اگر کسی آوازه و شهرت علمی اش را شنیده بود و از نزدیک، حضوراً او را ندیده بود، در صورتی که برای اولین بار با او مواجه می‌شد، او را به عظمت و استادی نمی‌شناخت.

شمه‌ای از تواضع اخلاق ساز و تعالی بخش استاد را از زبان شاگردش آقای احدی بشنویم:

استاد در مسجد امام زین العابدین (ع) شبها درس حاشیه را شروع کرد. این مسجد کوچک بود و طلبه‌ها روز بروز بیشتر می‌شدند تا حدی که جا برای شاگردان نبود. بعضی‌ها دم در می‌نشستند. آقای شیخ سعید سعیدی که از شاگردان ایشان بود در مسجد امام رضا (ع) گذر خان پیش نماز بود. پیشنهاد کرد که محل درس را به مسجد امام رضا (ع) منتقل کند، چون مسجد خیلی بزرگ بود. استاد پذیرفت. طبیعتاً چون درس بعد از نماز عشاء بود بلافاصله بعد از نماز شروع می‌کرد. برای نماز مغرب و عشاء می‌آمد همان مسجد امام رضا (ع). یادم هست که مرحوم استاد

همان شب اول که برای تدریس به مسجد آمدند اول مغرب بود. مثل بقیه در صف نماز جماعت نشست. آقای سعیدی وقتی این منظره را دید برایش خیلی شاق و مشکل بود که جلو بایستد و استاد پشت سر باشد. هر چه اصرار و التماس و خواهش کرد که مرحوم مدرس پیش نماز شود ایشان قبول نکرد. بعدی پافشاری و التماس کرد که داد مردم درآمد که چرا ما را معطل می‌کنید، تا اینکه خود آقای سعیدی پیش نماز شد، و در تمام مدتی که آنجا تدریس داشت به شاگردش اقتداء می‌کرد.

# گام هفتم

سفیر ارشاد و تدریس در  
دیار زادگاه

□ رسالت خطیر حوزه‌های شیعه،

### تبلیغ دین و ترویج تشیع

یکی از مهمترین و اساسی‌ترین رسالت حوزه‌های شیعه و مراجع تقلید و علماء تشیع، تبلیغ دین و بسط و گسترش فرهنگ و معارف شیعه و اشاعه تعالیم و خط سیر فکری، اعتقادی ائمه اطهار است. در پی این رسالت خطیر و زیر بنائی، بزرگان حوزه و مراجع عظام از دیرباز، از گذشته‌های بسیار گذشته، جهت ترویج دین و تبلیغ معارف تشیع، مبلغین باسواد و روحانیون شایسته و کاردان و ذاکرین دین و مروجین احکام را به سراسر مناطق شیعه نشین و روستاهای دور دست می‌فرستادند، تا در سایه حوزه مرکزی، از یک طرف جهت تأسیس حوزه و جذب نیروهای داوطلب و حفظ روحانیت، حوزه‌های کوچکتری را تشکیل دهند، و از طرف دیگر در متن جامعه به امور و مشکلات و نیازمندیهای مردم رسیدگی کنند و احکام و معارف و اعتقادات را ترویج نمایند.

قبل از سالهای ۱۳۰۰ شمسی و بعد از آن، حوزه نجف رونق و

درخشش فوق العاده‌ای داشت، آن مرکز مقدس با داشتن مراجع عظام و استوانه‌های فقاقت و فضیلت و شخصیت‌های ملکوتی و ارزشمند، یکی از حوزه‌های مهم و پربار جهان شیعه محسوب می‌شد، و شاید بتوان ادعا کرد که حوزه اصلی و مرکزی عالم تشیع بود. حوزه نورانی نجف و تشکیلات پر دامنه و گسترده مراکز علمی و فقهی آن، مجموعه عظیمی بود که پرتو انوار و سلسله امواجش تمام مناطق جهان تشیع را زیر پوشش خود داشت.

#### □ استاد مدرس نماینده آیه الله اصفهانی

در منطقه‌ای از افغانستان

در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۶ شمسی یکی از بزرگترین مراجع تقلید جهان تشیع، حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی بود این مرجع عظیم الشان خدمات شایان و ارزنده‌ای به عالم شیعه نمود، و منبع آثار و سرچشمه برکات و فضائل گسترده و پرباری برای حوزه‌های شیعه بود، و در حفظ حوزه و بسط و اشاعه فرهنگ و معارف تشیع و علوم اسلامی و ارسال مبلغ و اعزام روحانی به مناطق شیعه نشین فعال و موفق بود.

استاد مدرس افغانی از اوایل ورودش به حوزه پر تشعشع نجف، در

زیر بارش محبتها و عنایتها و کمکهای آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی قرار گرفت. او شاگرد و دست پرورده مرحوم اصفهانی بود.

بخاطر استعداد و نبوغ و جدیت در تحصیل و تقوی و طهارت باطنی که در استاد مدرس موج می زد، توفیق تقرّب و حضور در حلقه وصل و حریم اندرونی آن مرجع یافت، و از خواص و ملازمین مرحوم اصفهانی شد.

عده ای از شیعیان افغانستان ضمن اعلام نیاز به یک عالم برجسته و موجه، از مرحوم اصفهانی خواستار اعزام یک روحانی فاضل و کاردان و عالمی شایسته و باتقوی شدند که هم اهل تدریس و تبلیغ باشد و هم ملجأ و محور رسیدگی به امور اجتماعی و نیازمندیهای مردم و مدیر و کارشناس در حل و فصل مشکلات جامعه. در پی این درخواست، مرحوم اصفهانی تشخیص داد که بهترین فرد و مناسب ترین شخصیتی که توانایی انجام آن مسئولیتهای خطیر را دارد استاد مدرس افغانی است. او از یک سو جامع بین علمیت و تدریس و تبلیغ و مدیریت و کاردانی بود، و از سوی دیگر، اهل آن دیار و زاده آن آب و خاک بود، به جزئیات و زوایا و حالات و خواسته ها و مشکلات آن منطقه آگاه و در آشنا بود.

### □ دل کندن از نجف و آهنگ سفر

مرحوم اصفهانی درخواست مردم، و پیشنهاد اعزام به دیار افغانستان را با استاد مدرس در میان نهاد، و این که او جهت این امر خطیر انتخاب شده است. اهمیت و ارزش رفتن به آن منطقه و حضور در بین مردم و رسیدگی به چالشها و مشکلات جامعه و تدریس و تبلیغ دین را برایش متذکر شد.

در پی پیشنهاد و درخواست آیه الله اصفهانی، استاد مدرس در دو راهی تردید و گزینش تکلیف، سرگردان و حیران مانده بود. کدام راه را انتخاب کند! به تحصیل و تدریس و مطالعه و تحقیق خود در حوزه نجف ادامه دهد و همچون گذشته از فیض خورشیدی انوار و تشعشعات معنوی و روحانی و علمی قبر مقدس و کرامت بخش مولا علی علیه السلام ارتزاق و اکتساب کند.

یا این که، معنویت قرب حرم مرتضوی و همجواری با مولا علی علیه السلام و روحانیت و تقدس حوزه نجف و فضای ملکوتی درس و بحث و تدریس و تحصیل و تحقیق را رها کند و خط سبز و نورانی تبلیغ دین و ارشاد مردم و ترویج تعالیم و معارف ائمه علیهم السلام را انتخاب نماید، و در کنار مردم، با پابرهنگان و توده‌های مستمند، با مشکلات و

سختیهای آنان بجوشد و رنج فقر و درد محرومیت‌های آنان را بچشد، و وظیفه مهم و خطیر پاشیدن بذر معرفت و آگاهی احکام الهی در سرزمین دلهای تشنه و مستعد، و اصلاح و تربیت جوانان و مشتاقان نیازمند را پیشه خود سازد.

دل‌کندن از مرکز نور و نزهتگه ملائک و منزلگه فقهاء و مراجع و عرشیان روحانی و سرزمین معرفت و تقدس و نورانیت و روحانیت حوزه نجف برایش مشکل بود.

کدام تکلیف را انتخاب کند مانند یارفتن! در خلوتگه ذهن خود به تفکر نشست، از خداوند راه نشان، نشان راه خواست، از ارواح مطهر و روشنگر ائمه اطهار علیهم‌السلام خصوصاً از روح تابناک و هدایتگر امیر مومنان علی علیه‌السلام استمداد و کمک طلبید با تضرع و التماس و اشک و آه درخواست راهنمایی و جهت دهی و تعیین تکلیف کرد.

هاتف الهام‌گری در حرم خانه دلش ندا داد، ای دردمند گریان و حیرت زده کمی به خود آ، جای تردید و درنگ نیست، زمان حرکت و آهنگ سفر است. درس و بحث و تحصیل و تحقیق را برای چه انگیزه‌ای خوانده‌ای؟ به خاطر چه هدفی آن همه رنج تحصیل و بی‌خوابی مطالعه و گرسنگی چندین ساله و فقر کمر شکن و زجر تدریس را بر خود تحمیل کرده‌ای؟ اگر درس و بحث و تحقیق و

مطالعه و تحصیل را برای فهم و درک کتاب ما خواننده‌ای. کتاب ما فریاد می‌زد:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾

هدف از درس و تحصیل و تفقه در دین ما، انذار و ارشاد مردم و اصلاح جامعه و تربیت و تعلیم مشتاقان و تشنگان علوم و معارف و تعلیم قرآن و سنت است، برخیز، زمان، زمان باردهی و ثمر پراکنی است. بعد از پانزده سال تحصیل و تحقیق و درس خواندن و درج‌ازدن در حوزه نجف، وقت انفاق و انتشار اندوخته‌های ذهنی و گوهرهای علمی است، وقت کار و فعالیت است.

در پی این ارشادات روشنگرانه و جهت بخش، تصمیم قاطع بر رفتن گرفت. آمادگی خود را به مرحوم اصفهانی اعلام کرد. آن مرحوم ضمن خرسندی و تشکر از استاد مدرس، از او خواست که بار و بنه خود را آماده کند و اسباب و وسایلی که جهت مسافرت نیازمند است فراهم سازد، تا در اسرع وقت راهی سفر ارشاد و تبلیغ گردد. آیت الله اصفهانی بطور رسمی استاد مدرس را نماینده خود در بلاد افغانستان قرار داد، و ابلاغیه نمایندگی خود را کتباتاً به او تحویل داد. در آن حکم از مردم و اهالی آن منطقه خواسته شده بود که با او نهایت همکاری و

حمایت و مشارکت داشته باشند، و وفادارانه با مال و جان در خدمتش باشند.

عاقبت استاد مدرس بعد از ۱۵ سال اقامت در نجف و تحصیل و تدریس و تکمیل مدارج علمی در آن حوزه، در سال ۱۳۱۸ شمسی از عراق خارج شد و بعد از چند روز مسافرت وارد خاک افغانستان شد.

#### □ ورود به وطن و جذابیت زادگاه

خاک وطن عجب جذابیت دلنشین و گیرایی فرح بخشی دارد. همین که پا در سرزمین آباء و اجدادی خود نهاد بیاد گذشته افتاد. خاطرات تلخ و شیرینی که پدرش برایش تعریف کرده بود در نوار ذهنش به نمایش در آمد. غرق در یاد آن روزهایی شد که پدرش سراسیمه و مضطرب از جبهه نبرد وارد زادگاهش کرم خوش شد، غریبانه او را برداشت و برای همیشه آن منطقه را ترک کرد. یادش آمد آن لحظات نفس گیر و طاقت فرسای خستگی بین راه، که بر شانه پدر، از کوه و کمر - دشت و بیابان، از مرز افغان، گذشت و وارد خاک تاجیک شد. بهتر است فیلم خاطرات استاد را قطع کنیم و قصه ورود به زادگاهش را از زبان گویا و شیرین همولایتی و شاگردش جناب آقای افتخاری بشنویم:

استاد مدرس از طرف آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهانی  
 نمایندگی داشت که در شمال افغانستان و قسمت مزار شریف،  
 جهت تبلیغ و تدریس و ارشاد و رسیدگی به امور مردم در آن  
 منطقه باشد. ایشان در وهله اول از مرز بمقصد کابل سوار ماشین  
 شده بود. نرسیده به کابل یک دو راهی هست که یک راه بطرف  
 کابل می‌رود و یک راه بطرف زادگاهش، مرحوم استاد مدرس  
 خودش می‌فرمود:

سر دو راهی که رسیدم یکی از مسافرین گفت زادگاه شما این  
 سمت است.

همین که این را شنیدم، یک مرتبه تصمیم عوض شد. حال و  
 هوای زادگاهم در من شعله ور گردید و هوس عجیبی برای دیدن  
 زادگاهم در من پیدا شد. پیش خود گفتم چه اشکال دارد اول سری  
 به آب و خاک آباء و اجدادی خود بزنم، بعد به کابل می‌روم، پیاده  
 شدم بعد از چند ساعت معطلی ماشین آمد و گفت کجا می‌روی؟  
 گفتم جاغوری. سوار شدم جاده خاکی بود. غروب آفتاب به دهی  
 رسیدم بنام انگوری. ماشین مرا پیاده کرد. چون برای اولین بار  
 بود که وارد آن منطقه شده بودم، نه مردم مرا می‌شناختند و نه من  
 آنها را. شب در مسجد آن ده خوابیدم، صبح که شد عده‌ای آمدند.

خودم را معرفی کردم که از نجف آمده‌ام و پدر و مادر و اجدادم اهل این آب و خاکند. آنها درست مرا نشناختند منتهی درخواست کردند که ما نیاز به روحانی داریم و شما بمانید، و قرار گذاشتند که تا فردا صبح بزرگان و ریش سفیدان منطقه و اطراف را خبر می‌کنیم تا جهت ملاقات و گفتگو با شما در این مسجد حاضر شوند. من مایل نبودم که در آنجا بمانم. روز بعد اول اذان صبح بلند شدم و نماز خواندم. بعد از نماز در حال چرت زدن بودم، هنوز هوا روشن نشده بود که شنیدم کسی مرا صدا می‌زند چشم باز کردم دیدم شخص محاسن سفیدی با قبا و عمامه و خیلی با وقار گفت:

ای شیخ بلند شو! سراسیمه بلند شدم. گفت برای شما عیب است که روحانی این منطقه شوید. شما از خودت قوم و قبیله دارید. در منطقه خودت، پدر و آباء و اجدادت سرشناسند، فامیل و عشیره از خودت داری شما را می‌شناسند، اینجا برای خودش روحانی دارد کسان دیگری هستند، برای اینجا مناسب نیستید، شما بروید منطقه خودت، منطقه المیتو. من هم درخواست آنها را رد کردم و رفتم منطقه زادگاهم. در آنجا خودم را معرفی کردم، مردم مرا شناختند و استقبال کردند، خانه پدری ام را نشانم دادند.

در آنجا سکونت کردم و در آن منطقه شروع به تبلیغ نمودم و تشکیل حوزه دادم و شروع به تدریس کردم، قلعه مخروبه‌ای که در آنجا بود تعمیر کردم، و مدرسه‌ای را بنا کردم، و جهت رسیدگی به امور مردم دم و دستگاه کاملی فراهم کردم هفت سال در آنجا ماندم.

#### □ خدمات با ارزش و فعالیت‌های گسترده و پربار

معروف است که (الانسان مع صفاته) آدمی هر نوع خصلت و منش و صفتی داشته باشد، هرکجا برود آن اوصاف را با خود دارد. استاد مدرس وقتی به افغانستان رفت، فضائل و اوصاف تابناکش را هم با خود داشت. آن زرنگی و جوشش و پرکاری و فعالیتش را هم با خود برد. او فرزند تلاش و تحرک و سخت کوشی بود، زیرا از اول عمرش لحظه‌ای تعطیل و بی‌کاری و عدم تحرک و تنبلی در صحنه زندگی اش نبود.

از همان روز اولی که وارد زادگاهش شد، شروع به کار و فعالیت کرد. بخاطر جامعیت و همت بلندی که در خود داشت، فقط اکتفاء به همان نقطه زادگاهش نکرد بلکه کل منطقه و سطح وسیع ولایات آن ناحیه را زیر پوشش و تابش خدمات و نفوذ خود قرار داد. در مدت

هفت سالی که در افغانستان اقامت داشت، منشاء آثار ارزنده و پرباری بود. در یک منطقه مدرسه مجللی را بنا نمود، در جای دیگر قلعه مخروبه‌ای را تعمیر و تکمیل کرد، در ناحیه دیگری طویله‌ای را به مدرسه و مرکز آموزشی تبدیل کرد. فعالیتهای مهم و خدمات شایان و پر ارزش علمی و معنوی و تبلیغی ارائه داد و یادگار ماندگاری از خود به جا نهاد. تفصیل و جزئیات این فراز را از زبان فرزندش آقای هادی مدرس بشنویم:

جاغوری یک منطقه‌ای است در استان غزنین افغانستان که ایل و قبیله بزرگی به همین نام در آن منطقه سکونت دارند. پدرم اهل همین قبیله و منطقه است. وقتی آقا‌یم تشریف بردند افغانستان در همین منطقه متمرکز شدند. خدمات شایانی به مردم آن منطقه کرد و آثار زیادی در آن ناحیه از خود به جا نهاد، اولاً مدرسه‌ای جهت تحصیل علوم حوزوی احداث کرد، سپس در نقطه دیگر قلعه مخروبه‌ای را تعمیر کرد جهت رسیدگی به کارهای مردم و اصلاح امور.

در طی دو سفری که پدرم به افغانستان داشت حدود ۳۰۰ طلبه زیر نظرش درس می‌خواندند پدرم آنها را اداره می‌کرد درس و خوراک و امور دیگرشان کلاً زیر نظر پدرم بود بعد از

این اقدام آقایم بود که مردم آن منطقه پایشان به حوزه‌های نجف و قم و مشهد باز شد. آقایم از میان آنها، دهها طلبه را بعنوان ادامه تحصیل به حوزه نجف آورد. بعد از آقایم آمدن طلبه به حوزه‌های ایران و عراق باب شد. پدرم یک سنت حسنه‌ای را پی ریزی کرد و یک نسلی از آنها را تربیت کرد که تا هنوز آثارشان باقی است.

چندین سال قبل، در سفری که به زادگاه آقایم داشتم، مردم آن منطقه می‌گفتند، قبل از اینکه آقایم در این منطقه بیاید اصلاً خبری از علوم حوزوی و تحصیل و طلبگی نبود، مردم به احکام و معارف دینی و اصول عقاید خود آشنایی نداشتند، اما همین که آقایم پا در میان این منطقه گذاشت، نوجوانان را برای تحصیل علم و کسب فضایل ترغیب و تشویق نمود، مردم را به احکام دین و تعالیم اسلام آشنا کرد، یک تحول و دگرگونی بنیادی در منطقه ایجاد نمود، افکار را عوض کرد و روحیه‌ها و بینشهای مردم را متحول ساخت.

بله‌ای برادر، وجود یک عالم متعهد و کاردان، و روحانی دلسوز و درد آشنا و فعال در رأس یک ناحیه، به مثابه نیروگاه برقی است که کل منطقه را با تدبیر و شیوه و عمل و اخلاص و ارشاد و تبلیغات خود،

درخشان و منور می‌کند. جانها را متحول، و افکار خفته را بیدار، و دل‌های مرده را احیاء، و ذهنها را سرشار از تعالیم ناب و لبریز از معارف و آداب می‌سازد. این یک واقعیتی بود که از زبان فرزند استاد شنیدیم که قبل از حضور پربار و سرسبز استاد مدرس در آن ناحیه مردم آن منطقه کلاً با علوم و آداب و معارف و احکام و دروس حوزوی، آشنایی نداشتند خوب است این واقعیت را از زبان دلنشین و شیوای خود استاد هم بشنویم. استاد این مطلب را در درس سیوطی باب معرب و مبنی در ذیل این شعر ابن مالک

و منه ذوفتح و ذوکسر و ضم

کاین امس حیث و الساکن کم

بر ایمان نقل کرد:

ما وقتی رفتیم افغانستان خدا می‌داند اصلاً اسم شرح تصریف یا امثله یا عوامل بلد نبودند. چون وقتی مطلبی را از من سؤال می‌کردند می‌گفتم شرح تصریف بیاورید نمی‌دانستند شرح تصریف چیه. خلاصه ما آنجا شروع کردیم به درس دادن در ابتداء امر چون مکانی نداشتیم، مدرسه‌ای که آنجا بود طویله بود واقعاً مخروطه و طویله بود. ما دستور دادیم خاکروبه‌ها و پشکلها و خاشاکها را بیرون ریختند. بعد حجره‌اش را گل مالی کردیم به

همان رسم دهات، لذا بوی تعفن و گندش از بین رفت. در آنجا من عده زیادی طلبه را درس دادم تا مکاسب و کفایه رساندم، و چندین نفر را آوردم نجف برای طی کردن مدارج عالیّه. مرا سید ابوالحسن فرستاده بود. این زرق و برقها در مدارس غلط است. تو مدرس و استاد با سواد و خوش بیان معین کن، بگو تو خرابه درس بخوانند، ترقی می‌کنند با سواد می‌شوند. طلبه بیچاره ده سال تو حوزه می‌ماند اما آخر کار هیچی بلد نیست. باید عالم و مجتهد و ادیب و فقیه و با سواد تربیت کرد.

خلاصه ما این‌ها را درس می‌دادیم تو همان خرابه. آنجائی که من بودم کوهستان بود طلبه‌ها می‌رفتند تو دره کنار دامنه کوه برای مباحثه، من یواشکی پشت سنگی قایم می‌شدم و گوش می‌دادم که بینم آیا چیزی یاد می‌گیرند. درس را خوب فهمیده‌اند یا نه. یکی از آنها که خودش را زرنگتر می‌دانست وقتی به این شعر ابن مالک می‌رسید. و منه ذوفتح و ذوکسر و ضم کاین...  
 معنی می‌کرد بعضی از مبنی‌ها مبنی بر فتح است مثل این و بعضی‌ها مبنی بر کسر است مثل امس و بعضی‌ها مبنی بر ضم است مثل حیث، اما ساکن خیلی کم است، بعد وقتی آمد پای درس به او گفتم این کم عربی است نه فارسی.

خلاصه آن چیزی که اصل و زیر بناست استاد است که بتواند روی طلبه کار کند. زحمت بکشد از طلبه‌ها خبر بگیرد اشراف داشته باشد.

### □ کیفیت بازگشت

فرزند استاد جناب آقادی هادی مدرس اظهار کردند که آقایم مجموعاً هفت سال در افغانستان اقامت داشت و به تبلیغ و تدریس و رسیدگی به امور مردم مشغول بود. این هفت سال در قالب دو مسافرت بود. مسافرت اولش پنج سال طول کشید و تنها رفت ما را با خود نبرد: آقایم کیفیت رفتنش را در مسافرت اول این طور برایم نقل کرد:

در سفر اول تو پنج ماهه بودی و چون اولاد اولم بودی خیلی به تو علاقه داشتم، جدایی از تو برایم مشکل بود، اگر سفارش و تاکید سید ابوالحسن نبود، نجف را رها نمی‌کردم. وقتی برای آخرین لحظه بقصد سفر خواستم از خانه خارج شوم مرتباً قنடைات را بر می‌داشتم و می‌بوسیدم تا این که با ناراحتی و بغض و زحمت بسیار ترا رها کردم. بعد از پنج سال آقایم برگشت، منتهی در نجف نماند بدستور سید ابوالحسن به مدت دو سال به سامرا رفت و در آنجا به تدریس مشغول

بود. بعد از دو سال دوباره بدستور مرحوم اصفهانی به افغانستان برگشت، در سفر دوم ما را هم با خود برد، ما فارسی را در افغانستان یاد گرفتیم مدت دو سال در آنجا بودیم که رحلت مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی پیش آمده آقایم چون نماینده ایشان بود، بعد از فوت ایشان صلاح ندید که در آنجا بماند. از منطقه جاغوری حرکت کردیم آمدیم کابل، و از کابل بسوی قندهار رفتیم، و بعد از قندهار کوئته پاکستان و سپس رفتیم بندر کراچی در آنجا سوار کشتی شدیم آمدیم بصره و از بصره بسوی نجف برگشتیم. برگشتنمان در سال ۱۳۲۶ شمسی بود. بعد از فوت مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی آقایم بطور فعال از مرجعیت آیه الله العظمی سید محسن حکیم ترویج و حمایت کرد.

#### □ فصل سرسبز و شاداب تدریس و تحقیق و تألیف

استاد مدرس افغانی از سال ۱۳۲۶ تا سال ۱۳۵۳ شمسی بمدت بیست و هفت سال در حوزه پربار و عالم پرور نجف اقامت گزید. در این مدت به فعالیت‌های علمی و تدریس و تألیف اشتغال داشت. ارتقاء و تعالی سطح علمی و تکمیل مبانی فکری و زیربنای اندوخته‌ها و دست آوردهای تحقیقاتی استاد در این دوره پربار و درخشان تحقق

یافت.

این برش بیست و هفت ساله از عمر استاد، دوره شکوفائی و ترقی و موفقیت و بالندگی او بود، که در هیچ برهه‌ای از دوران زندگی اش چنین درخشش و تلالوئی نداشت. گوهر نبوغ و خلاقیت و هوش و استعدادش در این دوره گوهر نما آشکار شد. راه یابی به اقلیم وسیع و کهکشان‌های تحقیق و تدبر در آثار پیشینیان، و تعمیق و اکتشاف مطالب سنگین و وزین علمی و عقلی و ادبی، و صعود به قله‌های بلند مدارج ادبیات عرب در این دوره برایش حاصل شد. توفیقات و برکات و میوه‌های علمی و فکری که در سبد ذهنش ریخته شد در هیچ دوره‌ای مانند این برهه پر بار و سودمند و آبدار و شیرین نبود.

بیشترین بهره‌مندی از تحقیقات علمی و اندوخته‌های ذهنی که در طول عمر پر برکت خود داشت، در این تکه ۲۷ ساله بود. زیرا از یک سو تألیفات پرثمر و گرانبهایی چون *المدرس الافضل* و *مکررات* و... در این فصل بهاری، سبز شد و درخشش افکار تابناک و تحقیقات شکوفا و یافته‌های علمی و فکری و ابداعات تازه ادبی و نظریات بکر و بدیع در حوزه ادبیات عرب، در این دوره طلوع کرد. و از سوی دیگر تدریسه‌های عمیق و سودمند و پر بار و عالم پرور و محقق ساز استاد در ایران، ریشه در همین دوره حیاتی استاد داشت.

در واقع آن رنج و درد یکساله بیابان پیمایی و طی کردن مسیر جان بر انداز دو هزار کیلومتری مشهد تا نجف، و فقر کمر شکن و زندگی سوز، و آن بی خوابیهای مطالعه و خون جگرهای تحصیل و درس خواندن و زجر دربدری و آوارگی اوایل نجف، و استقامت و صبر بر تمامی تلخیها و دردها و رنجها، عاقبت بارور شد و در این دوره، ثمر شیرین و شادابی را داد. آری ای برادر، صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

افسوس که این فصل سرسبز و شاداب و پرگل تدریس و تألیف و زین علمی، و تحقیقات بکر و عمیق ادبی و سرشار از بحثهای سودمند و باارزش عقلی و فقهی خزان شد. آن ساعات ملکوتی و لذت بخش همجواری با قبر مطهر مرتضوی و درک حضور زیارت مولا علی علیه السلام تمام شد. لحظات شیرین و ارزشمند جلوس در گلشن فضل و کمال مراجع عظام و فقهاء خوش نام و استوانه‌های علم و عمل و تقوی بسر آمد.

#### □ قصه تلخ دستگیری و زندان بعث

رژیم منحوس و خبائث پیشه و ددمنش بعثی عراق با هرچه فضل و فضیلت محور بود، با تمامی تقوی پیشگان و پویندگان علم و کمال و

آزادبخوانان مومن در تضاد و ستیز بود. مبارزه و فشار آنها در قالب توهین و تحقیر و آزار و اذیت لفظی خلاصه نمی‌شد، فراتر از آن، دستگیری و زندان و شکنجه و در پایان کشتن فجیعانه و زجرکش کردنهای غیر قابل توصیف از کارهای عادی و روزمره آنها بود. صدها هزار بی‌گناه و مومن و اهل علم و تقوی در چنگالشان گرفتار شدند. و مظلومانه به شهادت رسیدند. یکی از گرفتار شدگان استاد مدرس افغانی بود. قصه تلخ و جگرسوز دستگیری و زندان استاد از زبان یار و یاور و همراهش در عراق جناب آقای افتخاری بشنویم:

در سالهای ۵۳ - ۱۳۵۲ شمسی حسن البکر حاکم بعثی عراق اکثر ایرانیان را از عراق اخراج کرد. در اوایل با مدرس کاری نداشتند، تا زمانی که سردار داود خان بر علیه ظاهر شاه کودتا کرد و او را از سلطنت ساقط نمود و حکومت شاهنشاهی را به جمهوری تبدیل کرد. در عراق سفارت افغانستان به تمام افغانیها اعلام کرد که گذرنامه‌های خود را تحویل سفارت دهند تا گذرنامه شاهنشاهی به گذرنامه جمهوری تبدیل شود. از آنجایی که اکثر قریب به اتفاق افغانیها در عراق اقامه نداشتند، مأمورین حکومت تمام راهها و گذرگاهها را سخت تحت کنترل خود داشتند. همین که از کربلا یا نجف خارج می‌شدند، بدون چون و چرا دستگیر و توقیف و زندانی و شکنجه

می‌شدند، در نتیجه جهت تعویض گذرنامه نمی‌توانستند از کربلا و نجف خارج شوند. این مشکل عمده افغانیها در آن زمان بود. مرحوم مدرس جهت رفع این مشکل هموطنانش، و بخاطر خیرخواهی و آسان شدن کار و تسریع در عمل، شخصاً در بغداد با سفیر افغانستان ملاقات کرد.

سفیر افغانستان در عراق در آن زمان شاعر و ادیب و فاضل معروفی بنام استاد خلیل خلیلی بود. مرحوم مدرس به سفیر گفته بود که شما اجازه دهید من خودم گذرنامه‌ها را جمع آوری می‌کنم و آن مبلغی که در قبال تعویض هر گذرنامه لازم است پرداخت شود آن هم می‌گیرم، بعد هر اندازه که جمع شد هر ماه یک بار یا دو بار یک جا تمام گذرنامه‌ها را می‌آورم شما تعویض کنید و سپس خودم بر می‌گردم و گذرنامه‌ها را بر می‌دارم و به صاحبانش تحویل می‌دهم، تا مبادا هموطنان دستگیر و شکنجه و اذیت شوند. سفیر هم پیشنهاد ایشان را قبول کرد.

مرحوم مدرس برگشت نجف و طبق قراردادی که با سفیر بسته بود به افغانها اعلام کرد که هر کس گذرنامه‌اش را بیاورد، مراحل تعویض آنها صورت می‌گیرد و گذرنامه‌های جدید به آنها داده می‌شود. افغانها از این اقدام خیرخواهانه و خداپسند استقبال

کردند و گذرنامه‌ها را آوردند. تقریباً دو تا ساک گذرنامه جمع شد. جاسوسها به سازمان بعث گزارش دادند که مدرس گذرنامه‌های غیر قانونی و قاچاق چاپ می‌کند. حتی جا و مکان گذرنامه‌ها در خانه و این که درون دو تا ساک قرار داده شده و رنگ و شکل ساکها را هم گزارش داده بودند. شبانه نیروهای بعثی ریختند خانه مرحوم مدرس، هر دو ساک که پر از مدارک و گذرنامه بود، و خود مدرس را مخفیانه دستگیر کردند و بردند.

بعد از چهار پنج روز بازداشت، به سفارت افغانستان خبر دادند که مدرس به خاطر جعل گذرنامه دستگیر شده است. سفارت پاسخ داد که ما خودمان به ایشان دستور جمع آوری گذرنامه‌ها را داده‌ایم. ایشان اهل قاچاق و جعل مدارک نیست. بلکه روحانی سرشناس و استاد فاضلی است که با این عمل خیرخواهانه قصد خدمت به هموطنانش را داشته. چند مدتی زندان بود که با وساطت و فشار سفارت آزاد شد. از آن به بعد کاملاً زیر نظر بود. بعد از این واقعه مدرس تصمیم قطعی گرفت که از عراق خارج شود. گذرنامه خود را جهت گرفتن ویزای عادی ایران تحویل سفارت افغانستان داد. سفیر افغانستان برای گرفتن ویزای مرحوم مدرس با سفیر ایران تماس گرفته بود، و از مدرس تعریف و تمجید زیادی کرده بود که ایشان ادیب و مدرس معروفی

است و از اساتید فاضل و مشهور حوزه می‌باشد که تألیفات علمی ارزنده‌ای دارد.

سفیر ایران چون تمجید و فضل و شهرت او را شنید، راغب شد که از نزدیک مدرس را ببیند، به سفیر گفته بود که ایشان را به سفارت ایران راهنمایی کنید تا از نزدیک او را زیارت کنیم. سفیر افغانستان هم به مدرس سفارش کرد که شخصاً در سفارت ایران با سفیر ملاقات کند و ویزای خود را بگیرد.

مدرس قبل از رفتن به سفارت ایران به دوستان و همراهان خود از جمله به خود من در کاظمین تأکید کرد که الان دیگر کارها تمام است و انشاءالله ویزا را تا فردا می‌گیرم. شما فردا کامیونی را کرایه کنید و تمام اسباب و اثاثیه و کتابهای مرا پشت کامیون بار کنید. من امروز می‌روم سامرا زیارت می‌کنم، فردا اول وقت بر می‌گردم بغداد. در سفارت ایران گذرنامه و ویزا می‌گیرم، بعد می‌آیم کاظمین یک زیارتی می‌کنم و با هم بطرف مرز ایران حرکت می‌کنیم.

ما طبق وعده کامیونی را آماده کردیم و تمام وسایل و اسباب و کتابها را بار زدیم. کامیون آماده شد. مدرس طبق وعده‌ای که داده بود روز بعد نیامد. راننده کامیون هم داد و فریاد و اعتراض، تا این که اسباب و اثاثیه را تخلیه کردیم. فردا و پس فردا و سه روز و ده روز شد

نیامد. کسی اصلاً احتمال نمی داد بعد از ویزای آماده، گذرنامه خروجی خورده، دوباره دستگیر شود. دوستان و همراهان و طلبه‌ها برای یافتن و اطلاع از وضعیت و سلامتی اش به جنب و جوش و تحقیق و جستجو پرداختند. اکثر جاها سؤال شد، اداره حوادث، بیمارستانها، مراکز انتظامی و... اما همه اظهار بی اطلاعی کردند. تا این که به مرحوم آیه الله العظمی خوئی و سایر مراجع خبر رسید که مدرس مفقود شده است. آن بزرگواران همه در تکاپو و جستجو افتادند، تا این که بالاخره بعد از چهل روز سرگردانی، اکثر دوستان و رفقا با ناراحتی و عصبانیت به سفارت افغانستان رفتند و به سفیر اخطار کردند که یا قاطعانه برای یافتن ایشان اقدام کنید و یا اگر عاجزید، ما خود به افغانستان می‌رویم و از طریق وزارت امور خارجه تقاضا می‌کنیم که این وزارت اقدام سیاسی کند. سفیر هم با قاطعیت وارد عمل شد. معلوم شد که مدرس در زندان ابوغریب است. بعد از چهل و پنج روز آزاد شد و به او اعلام کردند که در خلال ۲۴ ساعت بسرعت از کشور عراق خارج شود. بعد از آزادی اولین سؤالی که کرده بود سراغ مرا گرفته بود که آقای افتخاری کجاست و چون اسباب و وسایل و کتابهایش را به من سپرده بود نمی‌دانست که آیا به ایران انتقال داده‌ام یا در عراق مانده. به ایشان اطلاع داده بودند که آقای افتخاری در عراق است و کتب و وسایلت

محفوظ است و در خلال این مدت با جدیت و تلاش در پی یافتن شما بوده است. وقتی به من اطلاع دادند که مدرس آزاد شده به سرعت خودم را به ایشان رساندم. دیدم با یک پتو زیر بغل به همراه مأمور بعثی قصد رفتن به نجف دارد. ما هم در معیت ایشان به نجف رفتیم. بعد از سلام و احوالپرسی علت ماجرا و دستگیری ایشان را پرسیدم. ایشان فرمودند قضایا مفصل است. تمام جرم و تقصیر من این بود که چرا با سفارت ایران تماس گرفته‌ام و با سفیر ایران ملاقات کرده‌ام. زیرا وقتی از سفارت ایران در بغداد بطرف کاظمین راه افتادیم، دیدیم ماشینی از عقب سر بوق می‌زند. راننده گفت این هر که هست ما را تعقیب می‌کند. من گفتم برای چه؟ راننده گفت نمی‌دانم یا شما تحت تعقیبید یا من. راننده پارک کرد. ماشینی که ما را تعقیب می‌کرد در جلو ما توقف کرد و بسرعت چند تا مأمور بدقیافه و خشن بعثی پیاده شدند و مرا دستگیر کردند و سوار ماشین خودشان کردند. یکی از آنها گفت مرا می‌شناسید؟ گفتم: نه. با قلدری گفت من اسام فلان کس است. معروفم به جلاد. کارم آدم کشی است. هرچه از تو می‌پرسم باید راستش را بگویی. پرسید سفارت ایران چکار داشتی؟ برای چه منظوری رفته بودی؟ جواب دادم برای گرفتن ویزا. گفت دروغ می‌گویی! پولهایی که از سفارت ایران گرفتی به چه منظور بود و به چه

کسانی دادی؟ چه ارتباطی با علماء ایران و گروههای ایرانی داری؟ جواب دادم این حرفها بیهوده و الکی است و من هیچ گونه پولی از سفارت ایران نگرفته‌ام و باکسی و گروهی ارتباط ندارم. تا این که مرا وارد زندان کردند و در خلال این ۴۵ روز چقدر مرا اذیت و آزار دادند. در روز آخر از من عذرخواهی کردند و گفتند اشتباهاً شما دستگیر شده‌اید.

حبس استاد مدرس در زندانهای بعثی، تأثیر ناگوار و جان خراشی بر روح و روان و اعصاب او گذاشته بود. دیدن وضعیت بسیار خفقان‌زا و جنایت‌خیز زندان و مشاهده زندانیان زیر شکنجه و شلاق، و صحنه‌های وحشت آور و آزارهای جان برانداز، برایش جگرخراش و غیر قابل تحمل بود. یکی از خاطرات تلخ استاد از زندانهای بعثی را از زبان فرزندش آقای هادی مدرس بشنویم:

پدرم درباره صحنه‌های وحشتناک زندان می‌گفت: یک جوانی را آوردند که با دریل پایش را سوراخ کرده بودند. این جوان از شدت درد نعره می‌زد و در خون خود می‌غلطید. این منظره برایم خیلی دردناک و جگرسوز بود. یک عالم پیرمرد هشتاد ساله‌ای را آوردند. در حضورش یک مأمور بعثی ۲۰ ساله‌ای چنان سیلی محکمی به او زد که صورتش برگشت. دیدن این صحنه‌ها مرا آزار روحی می‌داد.

### □ حدیث پردرد اخراج و تبعید

هزار درد و افسوس که می‌بایست بطور اجبار و ناخواسته سرزمین مطهر شش امام معصوم علیهم‌السلام و حوزه مقدس و ملائک مآمن نجف و جوار تابناک قبر منور حضرت مولا علی علیه‌السلام را برای همیشه ترک کند. روزهای خوش تدریس و ساعات شیرین مطالعه و تحقیق و تألیف و جلسات درس و بحث نجف را باید رها کرد. حدیث پردرد و ناگوار اخراج و تبعید استاد را به روایت فرزندش آقای هادی مدرس بشنویم:

بعد از این که مسجل شد پدرم باید از عراق اخراج و تبعید شود استاندار کربلا بنام سید عبدالرزاق حبّوی، چون از خانواده‌ای اصیل و از سرشناسان معروف نجف بود و به علماء و مراجع و بزرگان شیعه احترام و توجه خاصی داشت، به جهت احترام آمد نجف و پدرم را سوار بر ماشین خودش کرد و یک دور او را گرد حرم مطهر حضرت امیر علیه‌السلام گرداند. بعد رو کرد به پدرم و گفت:

ابوهادی اسمع منی، الیوم اطلع

ای ابوهادی از من بشنو همین امروز از نجف خارج شو. این

که ترا اینطور دور فلکه چرخاندم، برای این بود که به تو بفهمانم که زیارتت همین مقدار باشد و وداعت همین اندازه باشد. بیشتر از این خودت را معطل نکن که وضعیت برای تو بسیار خطرناک شده است. چون این دفعه اگر دستگیرت کنند، دیگر زنده بیرون نمی آیی. بعد از این که رفتی، دیگر به نجف و عتبات برنگرد.

استاد بعد از آن همه تأکید و فشار و ارباب بلافاصله در همان لحظه ای که از ماشین استاندار کربلا پیاده شد یک راست سوار ماشین دیگری شد و بطرف مرز ایران حرکت کرد. ادامه حرکت را از زبان آقای افتخاری بشنویم:

من و استاد مدرس بی درنگ از نجف بطرف مرز ایران حرکت کردیم. به لب مرز و گمرک ایران رسیدیم. مأمورین مرزی ایران همین که متوجه شدند مدرس معروف ایشان هست، احترام و تجلیل و عذرخواهی زیادی کردند و اعلام نمودند که از آن دقیقه ای که شما دستگیر شدید ما در تلاش و تکاپو بوده ایم. حکومت عراق ما ایرانیها را از کافر بدتر می دانند، ما را از اسرائیل بدتر می دانند. دستگیری و جرم شما فقط همین بوده که با سفارت ایران تماس گرفته اید. چون به نظر اینها هرکس وارد سفارت کشورهای کافر شود جرم نیست، اما کسی که با سفارت

ایران تماس بگیرد بزرگترین جرم محسوب می‌شود. از همان دقیقه‌ای که شما را دستگیر کردند به ما اطلاع دادند. ما دعا می‌کردیم و در مرز منتظر شما بودیم که سالم برگردید.

### □ ورود به خاک پاک ایران

به‌به، خاک پاک ایران و مهد تشیع. همین‌که پا در میان این مرز و بوم نهاد، نفس عمیقی کشید. استنشاق ذرات هوای شفاف و معطر ایران تمام سلولهای زجرچشیده شبکه جسم و جانش را شاداب و بشاش و سرزنده ساخت. جان تازه‌ای گرفت. خدا را شکر کرد که از زندان مخوف بعضی جان سالم بدر برد. خوشحال از این بود که در ایران، زمینه تداوم پیمودن مسیر حیاتبخش و محقق پرور درس و بحث و مطالعه برایش فراهم است. مرحوم مدرس در سال ۱۳۵۳ شمسی وارد ایران شد. مسیر حرکت استاد در ایران را از بیان همسفرش آقای افتخاری بشنویم:

مأمورین مرزی جهت احترام و تجلیل از استاد مدرس، کامیون مجانی برای حمل اسباب و وسایل و سواری جهت خود ایشان فراهم کردند تا ایشان را تا تهران ببرد. قبل از رسیدن به مقصد، تلفنی با پسر عمویش در تهران تماس گرفت که ما فلان ساعت به

تهران می‌رسیم. آنها هم به گرمی استقبال و پذیرایی کردند. ایشان سه یا چهار روز در تهران ماندند.

استاد مدرس ایران را جهت توطن خود اختیار کرد. اما مسئله اصلی و حیاتی برای ایشان این بود که کدامیک از شهرهای ایران را جهت سکونت و ماندن انتخاب کند. او جایی می‌خواست که بتواند آزادانه فعالیت‌های علمی و درسی و تحقیقی‌اش را پیگیری کند و علوم و دروس و اندوخته‌های ذهنی‌اش را گسترش و ترویج دهد.

خواسته‌اش مرکزی بود که در آنجا حوزه‌ای پرشور و فعال دایر باشد، حوزه‌ای که از نظر تدریس علوم حوزوی همچون نجف پرب جنب و جوش و فعال باشد، مملو از شاگردان شائق و مستعد، لبریز از طلاب سرزنده و عاشق درس و بحث و تحصیل و تحقیق. با وجود این که سنش قریب به هفتاد سال بود، اما سرحال و زرنگ و پرشور، دنبال حوزه‌ای می‌گشت که بتواند شبانه روز کارهای علمی و درسی انجام دهد. منشأ اثر باشد، و صدها شاگرد محقق و ادیب و عالم را تربیت کند. مجالس درسش دائماً مملو از طلبه و شور و شوق باشد.

در آن زمان شهرهای بزرگ ایران، دارای حوزه علمیه بود. اما دو نقطه را در نظر گرفت، یکی شهر مقدس مشهد و دیگری شهر مقدس قم. بین این دو مردد بود که کدامیک را ترجیح دهد. بعد از تحقیق و

مشورت و تأمل حوزه علمیه قم را برگزید. ادامه مطلب را از زبان آقای افتخاری بشنویم.

استاد مدرس بعد از سه چهار روز اقامت در تهران جهت زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف به مشهد شد. در مشهد مردد بود که در آنجا بماند یا برگردد در قم اقامت کند. وقتی خدمت آیه الله سیدعبدالله شیرازی رسید ایشان اصرار داشتند که مدرس در مشهد بماند. رو به مرحوم مدرس کردند و فرمودند: بعلت این که شما در سابق مشهد بودید، و قبر مرحوم پدرت و سایر اقوامت در مشهد است و مردم مشهد ترا می‌شناسند، بهتر است در مشهد بمانید. اما مرحوم مدرس تمایلش بیشتر به قم بود، می‌گفت حوزه مشهد ادیب و فاضل ماهری چون آقای حاجت هاشمی را دارد، اما حوزه قم آن اندازه ادیب ورزیده و چیره دست ندارد.

ایشان به شهر قم عزیمت کردند. در قم علما و مراجع به زیارت ایشان آمدند. بزرگان و مراجع قم با توجه به آن شناخت و سوابقی که از علمیت و تبحر و استادیت مرحوم مدرس داشتند، مصر بودند که ایشان در قم بماند و می‌گفتند حوزه قم از ادبیات خالی است. استاد ماهر و زبردستی ندارد، بالاخره ایشان تصمیم ماندن در قم را گرفت.

□ قم، مرکز علم و فقه و اجتهاد

وارد شهر مقدس قم شد. گلستان علم و فضل و فقه، تربیت گاه فضیلت پیشگان و کمال محوران. معدن فقهاء بزرگ و بزرگان علم و دین و عمل. از آنجایی که استاد مدرس خود در کفه میزان علم و ادب وزنه وزینی بود، و یکی از نخبگان و دست پروردگان حوزه نجف محسوب می شد، مراجع بزرگ قم به دیدنش آمدند، و از او تجلیل و استقبال کردند.

بعد از چند روز اقامت و دید و بازدید، تصمیم گرفت وضعیت تحصیل و کیفیت درس و بحث طلاب را از نزدیک زیر نظر بگیرد و تحقیقاتی در زمینه میزان استقبال و رغبت محصلین نسبت به دروس ادبیات بعمل آورد. درصدد پیگیری این مسئله بود که بدانند مقبولیت و جایگاه و اهمیت ادبیات عرب در حوزه علمیه قم تا چه اندازه است. بعد از چندین روز تحقیق و مشورت و صحبت با عده ای از فضلاء و بزرگان حوزه، متوجه شد که از یک سو ادبیات حوزه در ضعف و رکود است، و اساتید چیره دست و باسواد و ماهر کمیاب و نادرند. و از سوی دیگر استقبال و پذیرش طلاب در حد بالا و بیش از انتظار. بعد از پی بردن و درک این مسائل، تکلیف شرعی خود دانست که

فعالتهای علمی و تدریسی خود را در چارچوب ادبیات عرب و تدریس کتب ادبی متمرکز کند و اصل و اساس را بر پایه تدریس ادبیات قرار دهد. گرچه در جنب آن منطق و فقه و اصول هم اگر وقت مجال دهد از هر کدام درسی بگذارد. به توفیق و لطف و فضل پروردگار تدریس را شروع کرد.

استاد مدرس در تدریس کتب ادبیات و سطوح حوزه، از چند جهت امتیازات منحصر بفردی داشت و همین امتیازات سبب موفقیت و ترقی اش شد. از یک سو او در علوم ادب و ادبیات عرب بسیار قوی و صاحب نظر بود. به اصول و قواعد علوم ادبی مسلط بود و رموز و اسرار زبان عرب را بخوبی می دانست. در این رشته تألیفات عمیق و ارزنده ای داشت. از سوی دیگر شیوه آموزشی بخصوصی داشت. از بیان بسیار ساده و شیوا و روانی برخوردار بود. رموز و پیچیدگی متن کتاب را به آسانی و با شیرین زبانی خاص خودش می شکافت و مطلب را صاف و ناب و پاک و پوست کنده تحویل شاگرد می داد و همین سلاست لسان و سادگی و شیوایی بیان، سبب استقبال و جذب شاگرد می شد.

ایشان در تدریس ادبیات و سایر کتب حوزه دارای سابقه دیرینه ای بود قبل از ورود به قم قریب به چهل سال سابقه تدریس داشت و در

زمینه آموزش تعلیم علوم عرب کارکشته و باتجربه بود و همین ویژگیها و خصوصیات سبب درخشش و پیشرفتش گردید. طلاب حوزه علمیه قم وقتی دامنه موج و گسترده سطح علمی استاد مدرس را مشاهده کردند و تبحر و مهارتش را در شکافتن مطالب غامض و بغرنج ادبی و تجزیه و تحلیل سنگین کتب درسی را از او دیدند، بسرعت در جلسات درسش حاضر شدند و در اندک زمانی کلاس تدریسش مملو از شاگردان متعدد شد. حتی آنهایی که سطوح حوزه را تمام کرده بودند، و یا مشغول خواندن رسائل و مکاسب و کفایه بودند از محضر درسش استفاده می کردند.

گرچه فضلاء و بزرگانی که سابقه تحصیل در نجف داشتند، او را به عظمت و علمیت می شناختند، اما طلاب جوان کمتر شناختی از او داشتند، لذا در کمتر از شش ماه در کل حوزه علمیه قم شهرتش پیچید که استادی بسیار زبردست و اهل فن و خوش بیان، ادبیات و بعضی دروس دیگر را شروع کرده است. بدنبال همین پرتوافشانی علمی اش بود که سیل طلاب به جلسات درسش هجوم آوردند.

آری ای برادر، بنا بفرموده نبی اکرم حضرت محمد مصطفی ﷺ

مَنْ طَلَبَ الْخَيْرَ فِي مَظَانِهِ لَمْ يَخْبُ<sup>(۱)</sup>

هرکس نیت خیری داشته باشد، و قصد خدمت به دین و مردم، خداوند او را محروم نمی‌کند و توفیق فعالیت و زمینه خدمت برایش هموار می‌سازد. و چه زیبا و پربرکت و موفقیت بخش، خداوند لطف و کرم و توفیق خودش را شامل حال استاد مدرس کرد و زمینه‌ای بسیار هموار و وسیع و حاصلخیزی پیش رویش آماده ساخت تا توانست در مدت دوازده سالی که در قم بود در هر شبانه روز بیش از ده جلسه درس را اداره کند و قریب به چهار هزار نوار درسی به فضیلت‌کده علم و ادب حوزه تقدیم نماید و چند هزار طلبه را زیر پوشش تدریس خود قرار دهد و دهها ادیب و محقق و استاد و مدرس تربیت کند.

قبل از آمدن به قم، طلبه‌ای در نجف در خواب دیده بود که مدرس در قم دارد اذان می‌گوید. این خواب برای استاد بازگو کرده بود. خود استاد تعبیر زیبا و جالبی از این خواب درباره خودش مطرح کرده بود و گفته بود:

تعبیر این خواب، درباره آینده‌ام در قم است. من انشاءالله به قم خواهم رفت و در آنجا تدریس را شروع می‌کنم و معروف و مشهور می‌شوم.

عجیب این خواب در قم به واقعیت پیوست و تعبیر استاد چقدر

بجا و زیبا و درست از آب درآمد. چنان پیشرفت و درخشش و توفیقی پیدا کرد که از امثله و شرح امثله گرفته تا سیوطی و جامی و مطول و مختصر و شرح نظام و مغنی و شرح مقامات را در ادبیات تدریس می‌کرد. آن هم نه یک دوره چندین دوره و از کتب غیر ادبی در فقه شرح لمعه، در منطق حاشیه، در اصول معالم و قوانین را درس می‌داد. این کتبی که بیان شد دروسی بود که در قم به آن اشتغال داشت، البته در نجف شرح مطالع و شرح منظومه و شرح تجرید و رسایل و مکاسب و کفایه را تدریس کرده بود که در قم به هیچ وجه فرصت تدریس آنها را نداشت.

در طول ۱۲ سالی که در قم بود، ترقی و درخشش و موقعیتی که استاد پیدا کرد، قبل از آن به این وسعت و گستردگی برایش فراهم نشده بود. و این فضل و عنایت و توفیق پرودگار بود که خداوند خواست زحمات پنجاه ساله و آن اندوخته‌های علمی و ذخائر بکر ادبی و تجربیات تدریسی و سختکوشی‌های تحصیل و خودکشی‌های تحقیق و بی‌خوابی‌های مطالعه‌اش بی‌مصرف زیر خاک نرود و معقول و صحیح و مطلوب مورد استفاده همگان قرار گیرد.

### □ واپسین دم حیات

استاد مدرس توفیق تعلیم و اشتغال به تدریس و نورافشانی علمی و درسی را تا آخرین روزهای عمرش به همراه داشت. هشتاد و یک سال در این سرای پر فراز و نشیب عمر کرد. عمری با عزت و پربرکت، مملو از فوران علم و فضل و درس و تربیت و تعلیم و تألیف. لحظه‌ای سکون و تعطیل و توقف در سمند تیز تک علمی و درسی اش نبود. تا آنجایی که خون در رگ و جان در دل و سلامتی در بدن داشت، مرکب راهوار و خستگی‌ناپذیر تدریس و تعلیم را به جولان و تحرک واداشت. عاقبت این سمند یکه تاز میدان تحقیق و تدریس از پا افتاد. شرح جگرخراش بیماری و حملات قلبی روزهای واپسین عمر استاد و مرثیه‌گریه آور و غمبار خاموشی عمرش را از زبان فرزندش آقای هادی مدرس بشنویم:

مرحوم آقا‌یم در سال آخر عمرش ناراحتی قلبی و عروقی پیدا کرد. ایشان تا سن قریب ۸۰ سالگی سالم بود، ناراحتی خاصی نداشت. بعدی سالم بود که ما آشنایی داشتیم در آلمان که دکتر بود. ایشان بعد از ۲۰ سال بدیدن آقا‌یم آمد. از همه اعضا خانواده معاینه قلبی کرد و گفت سالمترین قلبها قلب آقا‌یت است.

یک سال آخر عمرش چهار بار حمله قلبی برایش پیش آمد. تمام حمله‌های قلبی نزدیک به هم بود. چون زیاد تدریس داشت، و تدریس هم احتیاج به حرف زدن دارد و حرف زدن هم برای شخصی که ناراحتی قلبی دارد مضرّ است، به همین علت در آخرین حمله قلبی مهلت پیدا نکرد.

نیمه شب حمله قلبی برایش پیش آمد، و به شدت ناراحت شد. فرزند عمویم آقای شیخ صادق صابری در کنارش بود. او را بیدار می‌کند و می‌گوید من ناراحتم مرا به بیمارستان ببر. خودش آهسته آهسته تا سرکوجه می‌رود، تا این که ماشین همسایه او را تا بیمارستان کامکار می‌برد. در آنجا به دکتر می‌گوید حالت خفگی به من دست می‌دهد. او را به اتاق سی‌سی‌یو می‌برند. بعد از چند ساعت مرحوم می‌شود.

و بدین سان، اختر چرخ ادب، مدرس علوم عرب، در صبح روز چهارشنبه ۵ شهریور ۱۳۶۵ شمسی، خاموش شد و از این محنت سرا رفت و با رفتنش استادی و مهارت در ادبیات را هم با خود برد. آن موشکافیهای عمیق و تحلیلهای دقیق ادبی هم با او دفن شد. جسد مبارکش را با تجلیل کامل در قبرستان باغ بهشت قم، سالن شماره پنج مقبره آقای روحانی دفن کردند.

یادش گرامی، نامش بلند و روحش شاد باد.

### □ فرزندان استقاد

مرحوم استاد مدرس ۱۲ فرزند داشت، شش تا پسر و شش تا دختر. اولین فرزندی که خداوند به مرحوم مدرس اعطاء کرد موهبتی بود که به سفارش ولی عصر امام زمان (عج) و بوسیله آن بزرگوار نام گذاری شد. قصه جالب و شنیدنی این کرامت و عطیه را از زبان خود استاد بشنویم. مرحوم مدرس این قضیه را در درس مطول در ذیل این عبارت:

مبارک الاسم اعزُّ اللقب

کریم الجرشى شریف النسب

فالاسم مبارک لموافقة اسمه اسم امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام

با بیان شیرین و گیرایی نقل کرد:

اسم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هر خانه‌ای باشد آن خانه

مبارک و پربرکت می‌شود و همچنین اسمهای سایر ائمه علیهم السلام.

تازه من متأهل شده بودم. تقریباً یک سالی گذشته بود. در

نجف بودم. وارد حرم حضرت امیر علیه السلام شدم. یکی از روحانیون

مقدس و اهل معنی دستم را گرفت و گفت پیغامی برایت دارم،

دیشب من امام زمان علیه السلام را در خواب دیدم به من سفارش کرد و فرمود: برو به شیخ محمد علی مدرس بگو که اسم فرزندت را اسم من بگذار.

وقتی این را شنیدم، آمدم منزل از چیزی خیر نداشتم. به خانواده قضیه خواب را گفتم. او بسیار خوشحال شد و گفت: بله خوابش راست است. قرار است خداوند فرزندی به ما بدهد. بعد اسمش را گذاشتم محمد هادی، به سفارش امام عصر (عج).

#### □ مجتهدی صاحب نام از خاندان استاد مدرس

مرحوم مدرس خودش اهل علم و فضل و اجتهاد، وابستگی هم که با او ارتباط خانوادگی دارند، اهل فضل و فقه و اجتهادند. یکی از دامادهای استاد مدرس از مراجع و مجتهدین صاحب نام نجف هست به نام آیت الله آقای شیخ محمد اسحاق فیاض، این عالم عالیقدر هم اکنون از مراجع تقلید ساکن در نجف است که صاحب رساله عملیه است و مقلدین قابل توجهی دارد.

در حوزه علمیه نجف جلسه درس خارج دارد و شاگردان فعال و با سوادی در محضر درسش حاضر می شود. ایشان از دست پروردگان و شاگردان پرکار و با سواد و موفق مرجع عظیم الشان شیعه حضرت

آیت الله العظمی مرحوم خوئی بوده است. تقریرات درس اصول استادش مرحوم خوئی را به نام (محاضرات فی اصول الفقه) در پنج جلد با قلمی شیوا و علمی نوشته است. تألیفات دیگری هم دارد.

## دو تذکر

۱- پیرامون شخصیت علمی و عملی و حیات معنوی و اخلاقی استاد مدرس، مطالب و مباحث و تحلیل‌های گسترده و زیادی هست. مخصوصاً نکته‌های بکر ادبی و یافته‌های بدیع علمی ایشان و آموزه‌های اخلاقی و تمثیلات شیرین و داستانهای آموزنده‌ای که در لابلای درس‌هایش بیان می‌کرد. ما مطالب و یادداشتهای زیادی در این موارد داریم. اگر می‌خواستیم همه آن مطالب را بصورت مکتوب و در قالب کتاب درآوریم، چندین جلد قطور می‌شد. بر همین اساس از طرح و عرضه کثیری از مطالب و مباحث چشم پوشی کردیم.

منتهی یک سلسله بحثهای ناب و مطالب ارزنده و مفید درباره استاد مدرس وجود دارد که این کتاب گنجایش طرح آن را نداشت و حیف هم است که مطرح نشود. آن مطالب شیوه پربار و اصولی تدریس و کیفیت تعلیم و تربیت استاد مدرس است. آن نکات بکر و تمثیلات جالب و تکه‌های آموزنده اخلاقی اش که انشاءالله به لطف و

امید و توفیق پروردگار در کتاب بعدی بنام (سبک جامع) به محضر  
علاقمندان تقدیم می‌شود.

۲- آن اندازه که شایسته مقام علمی و معنوی و اخلاقی استاد  
مدرس بود، ما نتوانستیم مطالبی را در خور شخصیت بلند و  
خورشیدی‌اش عرضه کنیم. لذا خاضعانه اعتراف می‌کنم که امکان دارد  
در این کتاب کاستیها و کمبودها و اشتباهاتی وجود داشته باشد. اگر هم  
کمبودهایی باشد، بنابر مثل معروف الانسان محل النسیان. قصد عمد و  
سوء نیتی در کار نبوده.

بنابراین از خوانندگان محترم و فضلاء و دوستان و اهل قلم  
مخصوصاً از خواص شاگردان و دست پروردگان استاد مدرس  
خواهشمندیم که اگر چنانچه در این کتاب اشتباه یا کمبودی را مشاهده  
کردند و یا احیاناً خاطره‌ای که در ارتباط با استاد مدرس است و یا  
مطالب تازه‌ای به نظرشان رسید حتماً بنده را در جریان قرار دهند.  
شماره تماس - قم ۲۹۲۸۵۲۴

قم - فروردین ۱۳۸۳

## به یاد مرحوم مدرس افغانی مدرس ادبیات عرب



عراقی، مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیت‌الله حکیم حضور یافت، و از آن بزرگان و نیز مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی اجازه اجتهاد و روایت گرفت. هنگامی که بر اثر ظلم بنیان در سال ۱۳۵۴ از عراق به ایران بازگشت، آیت‌الله شهید محمد باقر صدر نیز، برای آن مرحوم اجازه روایت فرستاد.

آن مرحوم، مدتی در افغانستان از طرف مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی مشغول انجام وظیفه تبلیغ و تأسیس حوزه علمیه بود و بهمین خاطر به مدرس افغانی مشهور گردید.

استاد، از مدرسین و متخصصین زبده علوم ادبیات عربی محسوب می‌شد و با احاطه و تسلطی که در نقد و بررسی آراء و نظریات دانشمندان صرف نحو و لغت عربی داشت، این دروس را بسیار عالی تدریس می‌نمود.

از میان تالیفات ذی‌قیمت آن مرحوم که در نجف‌آشرف و قم به چاپ رسیده است می‌توان کتب ذیل را نام برد:

- ۱- فضل‌المدرس فیما یرمز و یشار الیه فی‌المطول
- ۲- مکورات المدرس (شرح السیوطی)
- ۳- رفیع‌الغاشیه من غوامض الحاشیه
- ۴- الکلام المفید للمدرس و المستفید فی شرح الصمدیه
- ۵- الشواهد المنتخبه لکتاب السیوطی

از مرحوم مدرس افغانی بیش از هزار و پانصد نوار درباره دروس مختلف حوزوی نیز باقی‌مانده است. رحم‌الله علیه رحمة واسعة

چهل روز پیش حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدعلی مشهور به مدرس افغانی به سرای باقی شتافت. آن فقید سعید به سال ۱۳۸۴ هجری شمسی

در روستای خسارید واقع در سرزمین نوبختانی جاغوری، اطراف غزنین دینده به جهان گشود. در کودکی به همراه پدرش به ایران آمد و در خراسان ساکن شد. مقدمات و سطوح را در مدرسه عباسقلی مشهد مقدس، در محضر اساتیدی همچون مرحوم شیخ‌علی پناه و ادیب نیشابوری دوم فرا گرفت. حدوداً نوزده ساله بود که عازم نجف‌آشرف شد و با مشکلات زیاد خود را به آنجا رساند. ابتدا، تحصیلات خود را نزد مرحوم شیخ محمد رشتی و شیخ بادکوبی ادامه داد و سپس در دروس خارج مرحوم میرزای نائینی، مرحوم شیخ محمدعلی کاظمینی خراسانی، مرحوم آقا ضیاء

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين واضع صلواته وتحياته على ائمة آل البيت والائمة  
بن

محمد وآله الأئمة الطاهرين واللغة الدائمة على اعدائهم ابي عبد الله  
عبد

فان حجاب العالم الفاضل والمهذب القادر الصفي للعلم والبر والحق والعدل  
ولم يات به ممن يعرف عمره في قصير العلوم الشرعية باحسانا خاصا بمجد  
عبد

وحضر عند جماعته من العلماء الاعلام حضور نفوس تدبر وبلغ كبر ال مرتبة في  
وهو الثقة والاعتماد وهو مجاز مجاز في ما جاز ان تصديه المجتهدون والامة  
بن

عنى مجمع ما صح لي روليه في مرقى المقررة المنتهية الى ابراهيم بن محمد  
والروية بما دعاه به شايخي الكرام وسائير اعظام من سلوك طريق الله  
بن

والرحمة ان لا ينال في مرقى الملح الدعوات ۱۱ ج ۱ ۱۲  
الاخر محمد علي الخاظمي الرازي

تذکرہ مولانا محمد علی خاظمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين ، الصلاة والسلام على سادة الخلق وعباد الحق محمد وآله الطيبين الطاهرين

و بعد فان من رواة آثار اهل بيت العصمة و المنتصين معلوم جناب العالم الصفي حجة الاسلام و المسلمين الشيخ محمد علي المدرسي و است بركانه و قد استجاز عن تبركاً بالدخول في سلسلة الرواة و لم يكن لي بد من اجابته تقدير المقامه العلي و جهوده التدريسيه المشكوره للطلاب المحصلين خلال مدة طويله فاجزت له ان يرد عن جميع ما صح له روايته من شيئي في الرواية اجماع آية الله السيد عبد الحسين شرف الدين قدس الله سره الشريف عن شايخه بطرقهم المتصلة الى ارباب جميع الكتب و المصنفات لعلمائ الابرار في الحديث و الفقه و التفسير و الكلام و غيرها و لا سيما الكتب الالدرجه التي هي في شهرتها و قطعيتها استلجا الي مؤلفيها كالشس ، و اوسيه و است بركانه بما اوصاني به شايخي من سلك سبيل الاحياط الذي لا يزل سالكه عن الصراط و مواصلة الجهد في نشر علوم اهل البيت عليهم الصلاة و السلام و نقل آثارهم الطاهرة و السلام عليه در حقه و بر بركانه

شهر رمضان المبارك ۱۳۹۹ هـ محمد باقر الصدر



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيَرْفَعُنِي

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا  
 ابي القاسم محمد بن عبد الله خاتم النبيين وعلما وصيانه الامنة  
 الاثنى عشر المعصومين من الآن الى قيام يوم الدين وبعد  
 فان الشيخ الفاضل الكامل ابا المكارم والقضال  
 المحقق المدقق والمعلم الاستاذ القارئ والمصنف المجلد الباهر  
 الثقات السند الصفي اليرقي مولانا الشيخ محمد علي المدرس الاثنا  
 العشر المجلد السابغ افاضاته التي يشهدك بها ايضا بنفسه من فضل  
 شرح السوطي والصدقة والمطول وغيرهما ومع جملة الاجازات  
 اسانيدها استجازته في الرواية عن السادة الاجاويد اعمى علوه  
 الاسناد قيادته الاجابة واجزته ان يروي مما صححت له  
 روايته عن اهل مشايخه العلامة النوري المتوفى في (١٣٢٠)  
 بطريق الخسار المطرف في خاتمة السندك والمشجرة في مواقع الحرم  
 فلم يرد عنى منه تلك الطريق بل شاء واجب الرجا منه ان يذكره  
 بالافتقار وانا المسمى الفقيه محمد بن ابي بزرگ الطوسي حرمته سدي  
 المرفقة في مكتبتي المائة في الخسار المتوفى في ٢٥ شعبان الفهم ١٣١٨



